ولله ميراث السموات والارض والله بما تعملون خبير
معروف به

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از گزارش سپاس حضرت یزدان و نگارش نعوت وارث هر دو جهان و اهلبیت و اقربا و موالی آن معلای النسب و جان
منطبع اذهان اخوان و خلان سمو المکان باد که از دیرباز بعض احباب و دوستان این نامه نگار اذل من الصامت الجامد
محمد یوسف علی ابو الحامد سندیلی الاصل گوپاموی المولد لکهنوی الموطن مستدعی آن بودند که کتابی در علم
فرائض و مواریث محتوی جمیع مسائل و متضمن اختلافات جماعهٔ اهل سنت و جماعت و شیعهٔ امامیهٔ اثنا عشریه تالیف نمایم
تا معین استخراج مسائل فریقین و مبین احکام مذهبین باشد لکن تشتت خاطر و پریشانی باطن و ظاهر از اجرای این مسئول این حقیر
باز میداشت تا آنکه احب الاخلاء اصدق الاحباء جسد ملکات روحانیه روح کمالات جسدانیه مستعد فیض لم یزلی
حکیم غلام علی رقاه الله العلی بمعارج مقصده الخفی و مطالبه الجلی ازین کار معذورم نداشته بر آنم داشتند که شرحی
وافی و بیانی کافی بر نظم الفرائض منظومهٔ جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف که اند از حد بیان عمی
المرحوم مولوی جعفر علی ساکن کسمنڈی اغرقه الله فی بحار الرحمة والغفران مشتمل بر جمیع مسائل این علم و متضمن شرح
اختلاف فریقین باختصار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سراجیه ناظم علیه الرحمة را تا مبحث رد که کمتر از نصف
کتاب است دست بهم داده بود که بدست برد موکلان اجل نقد حیاتش بتاراج فنا رفت و نظم مذکور مطبوع طبع آن محبت
نواز بود و استبداد و تکمیلش از حد گزرانیدند و بنظم جدید از سر تا پا راضی نگردیدند ناچار بحکم خیر الناس من ینفع الناس دست بخامه
و قرطاس بردم و آنچه در صحف این فن بوقت تطبیق بیان مسامحه نمود بصفحهٔ کاغذ سپردم و بر اصل نظم تکمله اش مقدمه و خاتمه
تکثیر اللفوائد افزودم و باسمع از منه ختم نمودم و آنرا هدیهٔ جناب فضائل ایاب و تحفهٔ حضرت فواضل مآب چشم و چراغ دودمان
سیادت دل و دماغ خاندان ریاست حائز کمالات بنی نوع انسان حاصر مناقب خارج از حیطهٔ شرح و بیان قیم
مملکت حیدرآباد ناظم النظام سلطنت امین البلاد دستور آصف نشان وزیر ارسطو شان مختار الملک شجاع الدوله
میر تراب علی خان صاحب بهادر سالار جنگ ایده الله البریة بادامة ذاته تعالی مدی الایام
واللیالی گردانیدم **بیت** یک نگاهش بر آن ز عین قبول * نور بخشد بدیدهٔ مامول

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین ماثور ست که تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها نصف العلم پس دانستن این علم از واجبات و فرائض علمیست که ازان مصرف ترکهٔ میت دانسته می شود و این را علم مواریث نیز گویند و مواریث جمع میراث ست یعنی حقی که منتقل شود از میت بدیگری و فرائض جمع فریضه ست و آن عبارت از حصهاییست که در کتاب و سنت برای ورثهٔ معین گشته و موضوع این علم ترکهٔ میت است بوجه صرف در مصارفش و غرض ازان عصمت از خطا در تقسیم ترکه است فها انا اشرع فی شرح الکتاب والله الموفق للصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنم بنام خدا | کو بود بی شریک و بی همتا
نقش بند طراز کون و مکان | چهره پرداز پیکر دو جهان

نقش بند و چهره پرداز بمعنی نقاش و مصور ست و طراز بکسر طای مهمله بمعنی نقش و نگار *

اوست موجود و ما همه معدوم | عقل از فهم کنه او محروم
خرد نکته سنج اهل خرد | خطی از فهم ذات او نبرد

اوست حی همیت دوا رشیم | غیر او نیست مالک عالم
نعت صلوا خدای عز و جل | بر نبی محمد مرسل *

اضافت نبی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل ست و مرسل اگرچه بظاهر صفت محمد ست لکن در حقیقت صفت سببی ست بزرگ کائنات و سرور دین * سر بفتر اکش آسمان و زمین * زبده بضم زای معجمه بمعنی خلاصه و سر بفتراک کسی بودن بمعنی مطیع و منقاد او شدن ست ـ شرف گوهر وجود باد * منقش ایجا دز انمود باد * باء در هر دو جا سببیت ست و نمود بمعنی ظهور ست ـ خوشترین نامها بود نامش * واجب الامتثال احکامش * رحمت حق کم نیست پا یانش * باد دائم بر آل و یارانش **مناجات** ـ صغیر از جرم خود پشیمانم * آتش حسرتست در جانم * آتش در جان کسی بودن عبارت از بیقراری است ای از حسرت اینکه چرا از گناه تجنب نورزیدم بیقرارم ـ شرمها ایس زجرمها دارم * منتظر خود بپشت پا دارم * نظر بپشت پا داشتن کنایه از شرمندگی ست که شرمنده چشم خود بلند نمیکند ـ منم وگریه در دل شبها * منم و سیل اشک و یاربها * منم و روز و شب دعا کردن * از همه ضمیر خدا خدا کردن * واو درین اشعار برای مصاحبت و ملازمت ست ای منم مصاحب و ملازم گریه و منم ملازم سیل اشک و ملازم گفتار یارب و منم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و خند کردن است ـ الهی بحال من نظری * وه به آه و فغان من اثری * یعنی خدایا بر حال من نظر رحمت فرمای و در آه و فغان من اثری بخش که خرمن گناهان مرا سوخته بباد دهد ـ جز در تو هر اسپاهی نیست * جز بسوی تو هیچ راه نیست * به تمنای لطف سرشاری * آمده بر درت گنهگاری * سرشار اینجا بمعنی بسیار ست و یا در وی زائد ست و یای گنهگاری تنکیری ست برای تحقیر ای خداوندکار ساز جهان * بی نصیبش زلطف خویش مدار ا

بیان مصرف مال متروک ـ هر که میرد بعین مالش اگر * حق غیر ست نیست مال دگر * اول این حق ادا کرده

پس ازان * صرف دفن و ادای وام بدان * یعنی هر کس که بمیرد و مالی گذارد باید دید که در عین آن مال حق دیگری هم متعلق ست یا نه اگر حق دیگری متعلق باشد و میت سوای آن مال مشغول بحق الغیر چیزی فارغ از حقوق غیر نگذاشته مثلا میت زیوری گذاشت که نزد دیگری رهن است پس حق مرتهن دران متعلق است یا خانه گذاشت که خریده بود و چیزی از قیمتش ببائعش نرسیده پس حق بائع دران متعلق ست یا غلامی گذاشت که در حالت حیاتش جنایتی کرده بود که دیت آن جنایت هنوز ادا نشده پس حق مجنی علیه دران عبد متعلق ست در هیچ صورت ازان متروکه ابتدا باداء این حقوق کنند و از مابقی تجهیز و تکفین میت علی نهج الشریعة بپردازند و اگر مالی بلا شرکت دیگری گذاشته اولا ازان بصرف دفن و کفن کما هو المسنون صرف نمایند و بعد این مصارف هرچه باقی ماند ازان ادای قرضیکه ذمه میت باشد نمایند باتفاق فریقین * لکن وصیت زسه یک باقی * جاری و پس بوارثان بدهی * سه یک مراد از ثلث ست و فک اضافتش بسوی باقی بغیر تحسن پس تبدیلش بابن بضرورت ساکن وصیت زثلث باقی آن * نافذ و پس بوارثان برسان * و لفظ ثلث بضم لام و سکون آن هر دو صحیح است یعنی بعد ادای دیون از ثلث ترکه باقیه وصیت میت جاری کنند خواه آن ثلث مکتفی بانفاذ وصیت باشد یا نه و اگر ازان ثلث بعد ادای وصیت چیزی فاضل بر آید آنرا شامل هر دو ثلث مابقی نمایند و بعد اجرای وصیت بقیه مال را بوارثان میت دهند باتفاق فریقین

بیان اسباب ارث و موانع آن

سه سبب است نزد هر عالم * شد ولاد و دل نکاح و رحم * یعنی اسباب ارث که بجهت آن یکی مر دیگری را وارث میشود چهار اند یکی ولاد بالکسر بمعنی زادن و مراد ازان درینجا قرابت نسبی ست هرجا که ولاد متحقق شود ارث هم ثابت خواهد شد و این شامل ست ابوین را و اولاد و اجداد و اعمام و عمات و اخوه و اخوات را دوم ولا بالکسر اینجا بمعنی یاری کردن و آزاد کردن ست پس ولاء العتاقه و ولاء الموالات را شامل خواهد بود و مقرله بالنسب هم درین داخل ست سوم نکاح و آن ظاهر ست چهارم رحم بفتح رای و کسر حای مهملتین بمعنی خویشی ست و آن عبارت از قرابتی ست که فرضیت و عصوبة ازان متحقق نشود مثل اولاد دختر و اجداد فاسده و اخوال و خالات و تفصیل اینهمه در محل خود مذکور خواهد شد * مانع ارث نیز چار شمار * قتل و رق اختلاف دین و دیار * یعنی اموریکه شخص را از وارث گردیدن مانع میشوند مانند موجبات ارث چهار اند یکی قتل یعنی اگر کسی مورث خود را بکشد بوجهی که ازان قتل بر قاتل قصاص یا کفاره واجب شود آن شخص از ترکه مقتول محروم خواهد ماند و اینصورت در قتل عمد و شبه عمد یا قتل خطا و جاری مجری خطا متحقق میشود و پس قتل بالتسبیب و قتل بوجه قصاص و حد و مدافعه و قتل بحالت جنون و بزمان صبا مانع ارث نیست و کشتن پدر پسر را اگرچه موجب قصاص و کفاره نیست لکن مانع ارث ست و نزد اثنا عشریه قتل عمد مانع ارث ست

بالاتفاق و در شبه عمد اختلاف ست و باقی اقسام مانع نیستند دوم رق یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل
قن یعنی غلام خالص یا ناقص مانند مکاتب و مدبر و ام ولد پس نه عبد وارث حر میشود و نه بالعکس معتق البعض
نزد امام ابو حنیفه رحمه الله در حکم مملوک ست و نزد صاحبین حکم حر دارد و همچنین ست نزد امامیه سوم اختلاف
دین یعنی کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس وارث نمی شود و نزد امامیه مسلم از کافر وارث میشود نه بر
عکس و باتفاق سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسیکه از اسلام برگشته ست وارث میشود نه بر عکس و نزد اهل
سنت در فرق اسلامیه باوجود اختلاف مذاهب باهم توارث متحقق ست و امامیه خروج و نصب و غلو را
از موانع ارث نوشته اند و در توارث کفار باهم نزاعی نیست و بعضی علما بدان رفته اند که میان
یهود و نصاری توارث ست و میان اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عبدة الاوثان و در زمان
اعتبار این موانع ثلثه مذکوره اختلاف ست اهل سنت وجود این هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و
امامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار کنند پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامیکه
استحقاق وراثت دارد آزاد گردید یا کافریکه وارث تواند شد اسلام آورد نزد امامیه میراث خواهد
بخلاف اهل سنت چهارم اختلاف دار یعنی اختلاف حکومت و این بر دو قسم ست یکی اختلاف
حقیقی دار اسلام و کفر چنانچه دار الحرب و دار الاسلام مثلا کافری حربی در دار الحرب ست و ذمی
از اقربایش در دار الاسلام ست پس یکی از دیگری میراث نخواهد شد دوم اختلاف حکمی در همچو مستامن
و ذمی که اگرچه هر دو در دار الاسلام اند لکن حکم هر یک مختلف ست که مستامن در شمار اهل حرب ست که رجوع
بدار حرب تواند نمود و همیشه مقیم دار الاسلام نتواند ماند بخلاف ذمی و اختلاف دار در حق کفار مانع ارث ست
نه در حق مسلمین چنانچه اهل بغی و ارباب عدل اگرچه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری
وارث تواند شد و نزد شافعیه و امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست و پنجم از موانع ارث ابهام وقت
موت ست چنانکه چند اشخاص که باهم متوارث اند بمیرند و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلا در دریا غرق
یا در آتش بسوزند پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد بلکه مال هر یکی بوارثان زنده او خواهد رسید و
ناظم علیه الرحمه این مانع پنجم را نظم نکرده زیرا که در اکثر کتب این فن برای بیان آن در آخر کتاب فصلی جدا گانه نوشته اند
تعداد ورثه مستحق ده کس اند بالترتیب ارث را نزد هر فهیم و لبیب یعنی مستحق میراث ده فرقه اند بر
تقدیم و تاخیر یکه در اشعار آینده مذکور میشود مدس اولا اهل فرض و بعد از ان عصبی نسبی از ذوی العصوبة و الخ
یعنی از ترکه میت اولا تقدیم کنند علی الارث اولا اهل فروض را حصه دهند بعد از ان عصبات نسبی را و فروض
بمعنی حصه های مرسوم ست و در اصطلاح فن سهام مقدره ست و اهل فروض کسانی از ورثه اند که برای شان

سهمی معین از سهام سته که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس ست بکتاب و سنت و اجماع امت
ثابت شده باشد و عصبه در لغت بمعنی پی یعنی اقربای پدری ست و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی ست
که هرچه از اهل فرض باقی ماند همه اش بوی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را ببرد و علمای
امامیه عصوبت را از اسباب ارث نشمرده اند بلکه نسب و قرابت را از موجبات ارث دانند و عصبه نسبی و
ذو رحم هردو را اهل قرابت و ذو رحم میگویند و نزد ایشان درین فن سبب ارث دو گونه است یکی نسب و درآن
داخل اند اصول و فروع میت و فروع اصول او فروع فروع و دیگری سبب و آن دو قسم ست نکاح و ولا
سببی بعد ازو که نام او مذکور گشت مولی العتاقه ای خود بخود یعنی بعد عصبات نسبی مرتبه عصبه سببی ست و آن عبارت
از مولی العتاقه است که معتق بکسر تا باشد یعنی آزاد کننده مرد باشد یا زن در صورت فقدان عصبه نسبی وارث
ترکه معتق بالفتح میشود و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولی العتاقه مستحق میراث نیست لا عصبات ذکور
او پس از ان بود ذو الفرض از نسب میدان ... لفظ پس از ان در مصرع اول یا متعلق بعصبات ذکور یا
متعلق بهردو و ناظم رحمه الله همین یک لفظ برای هردو کافی شمرده میگوید که در صورت نبودن مولی العتاقه
بعصبات نسبیه ذکور مولی العتاقه بدهند و عصبات نسبیه اناث و ذوی الفروض و ذوی الارحام
مولی العتاقه را درین نصیبی نیست و مختار امامیه هم همین ست لکن فرق آنست که نزد ایشان بصورت
انوثت آزاد کننده ولای او به برادران و اجداد و اعمام و اولاد آنها منتقل میشود و بدیگران نمیرسد و اگر
عصبات ذکور مولی العتاقه هم معدوم باشند پس ترکه میت را بر ذوی الفروض نسبیه میت رد نمایند
و برای ذوی الفروض سببیه یعنی زوج و زوجه رد نیست و چون نزد امامیه اهل قرابت نسبی عصبه باشند
یا ذو الرحم مقدم اند بر مولی الموالات رد موخر از ذوی الارحام خواهد بود و رد بر زوج بصورت انعدام ورثه
نسبی متفق علیه ... ست و در رد بر زوجه اختلاف کرده اند و مختار عدم رد برا وست ... ذو رحم هست بعد
از ان مولی ... از موالات نزد ... یعنی اگر کسی از عصبات و اهل فرایض سوای احد الزوجین نباشد
ذو رحم وارث میشود و ذوی الارحام نزد علمای فرایض کسانی هستند که با میت قرابت دارند لکن عصبه و اهل
فرض نیستند و نزد امامیه اینها در زمره اقربا برادرانشان علی تقدم دارند و در صورت انعدام ذوی الارحام مولی
الموالات وارث است و عقد موالات عبارت ست از آنکه شخصی مجهول النسب با کسی بگوید که تو مولای منی
اگر جنایتی از من سر بزند متحمل غرامت آن باشی و بعد مرگ من مال مرا بگیری و آنکس گوید قبول کردم پس
قبول کننده را مولی الموالات گویند و اگر این قبول کننده هم مجهول النسب باشد و باگویند همچنین عقد
شد و ... از جانبین ... مولی الموالات باشند و هر واحد آخر را وارث تواند

ونزد امام شافعی ولاء الموالات را اعتباری نیست ومذهب امامیه درین مسئله مثل حنفیه است وعلمای ایشان
این ولا را بولاء ضمان جریره تعبیر میکنند بعد ازینها مقرله ایجان بالنسب بر دیگر باین عنوان که بر دیگر
نشود نه زین اقرار نسبش ثابت ومقر ای یاره مرده بر قول خویش وهم ظاهر نشد او را تکذیب
یعنی بعد مولی الموالات مقرله بالنسب علی الغیر وارث ست ای شخصیکه اقرار کرده شده برای او به نسب
بر دیگری باین طریق که ازین اقرارش نسب مقرله بآن غیر ثابت نشود ومقر یعنی اقرار کننده برین اقرار خود
مرده ومکذبی او را ظاهر نشد یعنی کسی آن اقرار کننده را تکذیب نمود پوشیده نماند که مقرله نسبی را شروطست اول
آنکه اقرار نسبش بر غیر باشد نه بر خود مثلا شخصی مجهول النسب را کسی بگوید که این برادر من ست یا عم من ست
پس اقرار نسبش بر پدر یا جد خود کرد واگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من ست نسبش باقرار مقر ثابت
خواهد شد وداخل ورثه نسبیه خواهد گردید دوم آنکه این اقرارش نسب مقرله بغیر ثابت نشود مثلا برین اقرار
اب وجد تصدیق وی ننمایند واگر از ایشان تصدیقش ثابت شود وی وارث بوراثت شرعی خواهد شد سوم آنکه
مقر بر اقرار خود بمیرد چه اگر از اقرار برگردد وراثت بوجهی ثابت نخواهد شد وشرط چهارم اینست که اقرار
نسبش بر دیگر یکی از اقربای نسبی مقر باشد نماید لکن این شرط را ذکر نکرده که متامل در وجه وراثت
مقرله باین شرط توان رسید ومقرله باین شرط ازان وارث میشود که مقر بوجه ادعای قرابتش بخود
مستحق مال خویش گردانیده ونزد اثنا عشریه بعد ولاء ضمان جریره یعنی ولای موالات آخرین مراتب
ارث ولاء امامت است که در صورت وجود امام ونبودن وارثی تمام ترکه میت بامام مصطلح شیعه خواهد رسید
ودر صورت بودن تنها زوجه از زمره ورثه بعد ادای حقش باقی مال بامام زمان خواهد رسید ودر تقدیر غیبت
امام اختلافست که برای امام امانت دارند یا بر فقرا قسمت نمایند ٥ پس ادای وصیتی ست که آن
زیاده شده از ثلث ایمان یعنی بعد ازان از مال متروک باداء وصیتی که زاید بر ثلث مال است
وازبعض کتب امامیه مستنبط میشود که اجرای وصیت را بر ثلث ترکه مقدم بر ارث امام ست ٥ بعد ازینها
به بیت المال مال متروک ای خجسته خصال بیت المال آنست که حکام عادل جای مقرر میکردند
تا مال لا وارث را انجا ذخیره نهند ورفع حوایج محتاجان ازان نمایند ونزد امامیه چون خاتمه مراتب ارث ولاء
الامامة ست بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی نیست در بیان ورثه نسبی که اهل
فرض وعصبه وذو رحم اند ٥ اهل فرض از سه قسم وارثان عصبه
ذو رحم بود پس ازان یعنی وارثان قرابت نسبی سه قسم اند ازان سه قسم یکی اهل فرض
دوم عصبات سوم ذو رحم اند حالا تعریف این هر سه قسم میکنند ونگوید ٥

اہل فرض آنکہ کرد شرع متین × سہم خاص از برای او تعیین × یعنی اہل فرض کسی ہست کہ در شرع متین از
کتاب و سنت و اجماع امت سہمی خاص از سہام ستہ کہ نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس باشد از
برای او تعیین یافتہ و نزد امامیہ ورای این سہام ستہ سدس الثلث و ثلث الثلث ہم از فرائض ست ۵
کل بفقدان اہل فرض رسان × عصبہ را و گرنہ باقی شان × یعنی عصبہ آنست کہ در صورت فقدان اہل فرض
کل ترکہ و با وجود آنہا بقیہ ارثش باو برسد و این مصطلح اہل سنت ست نہ ارباب تشیع کہ عصوبت را نزد آنہا
دخلی در توریث نیست بلکہ قرابت را بجای عصوبت گیرند غیر ازین ہر دو از قرابتیان × ای خردمند ذو رحم میدان
یعنی اہل قرابت کہ سوای اہل فرض و عصبات اند آنہا را ذو رحم میگویند و ذوی الارحام را علمای امامیہ
داخل اقربای نسبی کردہ اند و اطلاق ذو رحم نزد ایشان سوای اصحاب فرض بر ہمہ اقربای نسبی است
تعداد اہل فرض ۵ اہل فرض ای یگانہ دوران × منحصر در دوازدہ کس دان × اب و جد زوج اخ
لام مادر جدہ و زوجہ بنت و بنت پسر اخت عینی و مادری پدری × ہمہ از اہل فرض برشمری × یعنی اہل
فرض کہ برای آنہا سہمی در شرع متین متعین شدہ از دوازدہ کس بیش نیستند چہار از مردان کہ پدر و جد و شوہر
و برادر اخیافی ہست و ہشت از زنان کہ مادر و جدہ و زوجہ و دختر و دختر پسر و خواہر اعیانیہ و خواہر علاتیہ و خواہر
اخیافیہ ست و نزد امامیہ اہل فرض نوزدہ نفر اند کہ برای سہولت حفظ چنین در سلک نظم کشیدہ ام ۵ ہست
در مذہب امامیہ × نوزدہ ذو فرض نامیہ × اب و ام بنت و مطلقا خواہر × اخ و جد جدہ از سوی مادر و
زوج و زن عم و عمہ اخیافی × ہر یک از خال و خالہ اصناف × بدین تفصیل ہشت از رجال اول اب کہ از طبقہ
اولی و فرضش با ولدیت سدس ست ثانی جد مادری کہ فریضہ اش با برادر و جد پدری سیت ثلث باشد ثالث
اخ اخیافی کہ حظ یکی سدس و حظ زاید از یک ثلث بود و این دو از طبقہ ثانیہ اند رابع عم اخیافی با عم علاتی سہم یکی سدس و سہم
زاید از یک ثلث ست خامس خال عینی سادس خال علاتی کہ حصہ ہر یکی ازین دو اگر با عم باشد یک ثلث
ست سابع خال اخیافی کہ نصیبش تنہا با عم یک ثلث و با خال علاتی در حدت سدس ثلث و بصورت زیادت
ثلث الثلث تعیین یافتہ و این چہار از طبقہ ثالثہ اند ثامن زوج کہ با ہمہ طبقہ سہیم ست با ولدیت نصیبش ربع و بدون
ولد نصف ست و یازدہ از نسا یکم ام کہ با ولدیت حق وی سدس ست و بدونش ثلث دوم بنت کہ بدون ابن گر واحد باشد
مستحق نصف ست و اگر زایدہ بود مستحق ثلثان و این ہر دو از طبقہ اولی اند سوم اخت اعیانیہ چہارم اخت علاتیہ کہ ہر یکی ازینہا
اگر واحدہ بدون جد پدری و اخ عینی یا علاتی باشد مستحق نصف و اگر زایدہ بدون آنہا بود استحقاق ثلثین وارد
پنجم اخت اخیافیہ کہ واحدہ را سدس و زایدہ را ثلث میرسد ششم جدہ مادری کہ با اخوہ و اجداد پدری ثلث برایش قرار
یافتہ و این چہار از طبقہ ثانیہ اند ہفتم عمہ اخیافیہ کہ با عم و عمہ غیر اخیافیہ در صورت وحدت سدس و بصورت زیادت

تعداد اہل فرض

ثلث حق وی ست ششم خالهٔ عینیه نهم خالهٔ علاتیه که هر یکی ازینها را با اعمام ثلث فرضا میرسد دهم خالهٔ اخیافیه که با عم برای
وی تنها یک ثلث و با خال و خالهٔ غیر اخیافیه بعالم وحدت سدس الثلث و بحالت زیادت ثلث الثلث معین
گردیده و این هر چهار از طبقهٔ ثالثه اند یازدهم زوجه که با هر طبقه وارثه هست با ولد میت ثمن و بدونش ربع
فریضهٔ اوست و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس شش دا ایشان جدین پدری و بنت
الابن از اهل فرض نیستند که برای اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القرابت اند سهام
اب ۵ فرض خالص سدس وهی بپدر بود ابن یا ابن ابن اوست اگر به مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تغییر
درین شعر چنین مناسب است ۵ فرض خالص سدس بپدر بود هست با ابن و ابن ابن اگر به یعنی پدر را سه حال
ست اول فرض محض که سدس ست بوی میرسد سوای آن چیزی دیگر با و نمیرسد این صورتیست که پدر با پسر میت
پسر او وان سفل باشد و نیز اما سیم پدر را فرض محض با مطلق اولاد میت است ذکور باشند یا اناث عالی بوند یا سافل
دوم عصوبت محضه چنانکه بیک بپسر تعصیب حق دیگر نیست به ولد ابن وهم ولد گر نیست یعنی در صورتیکه اولاد میت و اولاد پسر میت
نباشد پدر عصبه شود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا میگیرد و نزد اثنا عشریه درین صورت سدس بفرض و
باقی برد خواهد گرفت سوم فرض و عصوبت هر دو ۵ فرض و تعصیب حق او هر دو ست به بنت یا بنت ابن
اگر با اوست به یعنی اگر با پدر میت دختر یا دختر پسر میت باشد درین صورت فرض و عصوبت هر دو پدر راست
سدس با دختر بفرضیت خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند بعصوبت و نزد علمای امامیه درین صورت سوم باقی
ترکه را بر اب و بنت یا بنت الابن رد خواهند کرد و تخصیص این حکم به بنت و بنت الابن نیست بلکه بنت
البنت هم نزد ایشان درین حکم مشارکت دارد سهام جد ۵ چون پدر دان نصیب جد صحیح به لیک درپنج
جاست فرق صریح به بعد ازین فرق راست شرح و بیان به حاجب او مگر پدر را دان به گر بمیت بدخل
اب پیوست به جد صحیح است ورنه فاسد ست به یعنی حصهٔ جد مثل حصهٔ پدر است بزیادت یکی آنکه
پس جد را چهار حال باشد یکی آنکه اگر ابن یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت خالصه خواهد یافت
دوم اگر اولاد میت نباشد عصبه خواهد گردید سوم با بنت یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو یکی
او باشد لکن درپنج جا فرقی ظاهر ست که بعد ازین شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدر میت حاجب جد میت است
و جد صحیح آنست که در نسبتش بسوی میت پدر میت دخلی داشته باشد مثل اب الاب و اب اب
الاب و هر جدیکه بدخل ام میت پیوندد آن جد فاسد هست چنانچه اب الام و اب ام الام و اب ام الاب
و آن پنج مقام اختلاف جد با اب که شمس بر اینجا محصول نموده یکی آنکه در سهام ام خواهد آمد که پدر حاجب
مادر خود میت و جد حاجب او نیست باتفاق فریقین دوم آنکه در سهام مادر مذکور خواهد شد که مادر را

ثلث مابقی از نصیب احد الزوجین ست اگر با پدر و احد الزوجین باشد و نزد امامیه ثلث کل ترکه است بهر حال
واگر اینجا جد بجای پدر باشد نزد حنفیه مادر ثلث کل مال خواهد رسید خلافا لابی یوسف رحمه الله و نزد امامیه جد خود
محجوب الارث بوجه مادرست سوم آنکه در سهام اخت عینیه بیان ست که پدر مسقط بنو الاعیان ست بالاجماع و جد مسقط آنهاست
باتفاق فریقین مگر نزد امام ابوحنیفه چهارم آنکه در احوال اخت علاقی بیان کرده بنو العلات با وجود پدر ساقط
میشوند بالاجماع و بجد ساقط می شوند باتفاق فریقین مگر نزد امام ابی حنیفه پنجم آنکه پدر معتق را با پسر معتق سدس
ولا میرسد نزد ابی یوسف و جد را چیزی نمیرسد و نزد دیگر ائمه اهل سنت فقط پسر را و نزد امامیه ولا به پسر خواهد رسید
و پدر و جد را با وجود پسر حظی از ولا نیست و این مسئله درین منظوم جای مذکور نشده پس داخل در وعده بیان تفسیر
نخواهد بود و نزد امامیه در توریث اجداد مجتمع فاسد باشند یا صحیح اختلافی نیست اگرچه در سهام آنها تفاوتی
نیست پس حق جد و جده پدری دو ثلث است للذکر ضعف الانثی و حق جد و جده مادری حصه مادر است
که یک ثلث باشد بالسویه میان زن و مرد و در صورت تنهائی همه مال بیکی میرسد و ابوین و اولاد میت حاجب
اجداد و جدات اند و با برادران و خواهران وراثت می یابند پس سهام برادران عینی و علاتی با جد پدری
و حصص خواهران کذائی با جدات پدری مساوی است و همچنین برادران و خواهران اخیافی با جد و جده
مادری در یک سلک منسلک اند و زوج و زوجه با اینها نصیب اعلی خود میگیرند و جد و جدات و اخوه
و اخوات از طبقه ثانیه وارثان شوند که با وجود طبقه اولی یعنی ابوین و اولاد حظی از ارث نمی برند و با وجود این طبقه ثانیه
اهل طبقه ثالثه که اعمام و عمات و اخوال و خالات باشند بهره از میراث ندارند سهام زوج و زوجه
نسل یا نسل ابن اگر با اوست × ده ربع ورنه نصف حصه شوهرست × هردو جا نصف شوهر بزن میرسد
یعنی همین نصف منقسم بزنان × یعنی شوهر را دو حال ست یکی آنکه با شوهر اولاد میت یا اولاد پسر میت
یافته شود درین صورت حصه شوهر ربع ست و اگر کسی از اینها یافته نشود حصه اش نصف ست و حصه زوجه همین
دو صورت نصف حصه زوج ست یعنی با وجود ولد یا ولد الابن ثمن ست که نصف ربع باشد و بصورت فقدان اینها
ربع ست که نصف نصف باشد و نزد امامیه در تنقیص حصه زن و شوهر تخصیص با ولاد الابن نیست بلکه اولاد
الاولاد کافیست پس با وجود ابن البنت نیز ایشان حصه ادنی بزوج یا زوجه خواهد رسید و نزد اهل سنت حصه
اعلی و اگر زوجات متعدد باشند همین حصه یعنی اگر ربع یا ثمن ست بر همه آنها بالسویه تقسیم نمایند باتفاق بین اهل
السنة و الشیعه و نزد امامیه زوج از زمره من یرد علیه است و زوجه مستحق رد نیست و نزد اهل سنت کسی
از زوجین از اهل رد نیست چنانچه گذشت و اختلافی دیگر است که زوجه از زمین عمارت و قیمت زمین زراعت و عین ابنیه
و عین آلات نمی شود لکن از قیمت ابنیه و آلات مثل چوب و خشت و غیره بهره می برد عند الامامیه خلافا

سهام زوج و زوجه

لاہل السنة که نزد ایشان از ہر قسم ترکه نصیبی دارد سہام اولاد الام دو بیک کس سدس یا دو یا زیاده را ثلث و ہی یکسان × مانع ارث ایشان شدند مگر × پدر و جد گو نسل نسل پسر یعنی اولاد و مادر را سه حال ست اول آنکه اگر یکی باشد مرد بود یا زن سدس باید داد دوم آنکه اگر زاید از یکی باشند ثلث باید داد ذکور واناث اینها در استحقاق و تقسیم مساوی اند سوم آنکه پدر و جد و اولاد میت و اولاد پسر حاجب اینهاست و درینجا امامیه اختلاف کرده اند درین که اولاد و اولاد را حاجب میدانند و تخصیص با ولاد الابن نمی کنند پس اولاد دختری حاجب بود اگرچه بیت البنت باشد و نیز جد را حاجب اولاد ام نشمارند سہام مادر سه ×

با در سدس اگر با او ست × نسل یا نسل ابن اگرچه فرو ست × یا اخ و اخت لیک فوق زیک × و رنه از کل ثلث و ہی بیشک × یعنی آنکه مادر را سه حال ہست یکی آنکه اگر ولد میت یا ولد الابن یا فوق الواحد از برادر و خواہر عینی باشند یا علاتی یا اخیافی یافته شود سدس بمادر باید داد و علمای امامیه برادران فوق الواحد و خواہران فوق الثلثه و یک برادر و دو خواہر را که اعیانی باشند یا علاتی نه اخیافی در صورت اجتماع پدر با مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع از دیا سہم او بر سدس میدانند لکن با وجود آنها را محجوب الارث می شمارند دوم آنکه اگر از نہا کسی نباشد ثلث کل ترکه بوی بدہند و نزد امامیه حجب نقصان منحصر بولد الابن نیست بلکه اولاد دختری و پسری درین طریقه مساوی الاقدام اند سوم سہام پدر با یکی زشوهر و زن × گر باو ہست پس شو و زن × بعد سہم زن و نصیب شوہر × از همه ثلث و ہست باو × یعنی حالت سوم آنست که اگر با مادر پدر و احد الزوجین باشند پس بعد برآوردن حصه احد الزوجین ہر چه از ترکه باقی ماند ثلث این ما بقی بمادر باید داد تا زیادتی نصیب او بر حصه پدر لازم نیاید و نزد امامیه ثلث کل ترکه حق مادر ست و ہمچنین از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست لہذا ہای ایسه و بود اگر اینجا حکم جد نیست چون پدر اینجا × یعنی اگر با مادر بجای پدر جد صحیح مع احد الزوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست بلکه مادر مستحق ثلث از کل ترکه خواہد بود و ہر چه از حصه احد الزوجین وام باقی خواہد ماند در صورت استحقاق به جد خواہد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمه الله پدر و جد در یک حکم ست پس مادر درین صورت ہم ثلث ما بقی بعد نصیب احد الزوجین خواہد یافت و بمذہب اثنا عشریه مادر حاجب جد ست و جد در تقسیم حق وی دخلی ندارد و پس ما بقی بر مادر رد باید کرد باید دانست که نزد شیعه ابوین میت و اولاد وی طبقه اولی از ورثه اند که با وجود اینها غیر احد الزوجین کسی وارث ترکه نیست سہام جده حصه جده صحیحه ششم ×

وان ز اب جده ہست خواه ز ام × لکن بجدات این سدس منقسم × لیک یک ز ام فکند وهر دو ام × یعنی جده صحیحه را دو حال ست اول آنکه ہر جده صحیحه خواه پدری باشد یا مادری سدس ہست و اگر جدات فوق واحد باشند ہمین سدس میان آنها علی السویه قسمت پذیرد و حال دوم آنست که گفته لکن ہر یک از جدات اسیه باشند یا ابویه

سهام مادر

سهام جده

یا ابویه با وجود ام محجوب می شود یعنی مادر حاجب جدات فیهم ست و در مذهب امامیه اثنا عشریه جده از اهل
فرض نیست و در تشیع نقص ابن ست و ابوین و اولاد حاجب او هستند و سهم جدهٔ مادری بصورت اجتماع او با جد یا جد
پدری یک ثلث ست تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شریک ست و تقسیمش
بالسویه بین الذکور والاناث ست و جدهٔ پدری با جد یا جدهٔ مادری مستحق دو ثلث ست تنها باشد یا با جد پدری
و واحد بود یا متعدد و اخوة و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت اختلاط ذکور و اناث
للذکر ضعف الانثی منقسم خواهد شد ٥ گفت ابو یوسف این سدس یکسان + سازد تقسیم بر ابدان × کرد قسمت
محمد ایجا تان × بر جهات این سدس را ابدان × بدانکه نزد حنفیه بصورت تعدد جدات در تقسیم سدس میان آنها اختلاف
ست قول امام ابو یوسف رحمه الله اینست که این سدس را بالسویه بر ابدان جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشند مناصفة
و اگر سه باشند اثلاثا و اگر چهار باشند ارباعا قسمت کنند و همین قول راجح ست و امام محمد این سدس را بر جهات
قرابت جدات تقسیم میفرماید بر ابدان قسمت نمیکند پس اگر یک جده بدو وجه قرابت دارد و جدهٔ دیگر بیک جهت
قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث ازان سدس خواهد یافت و ذات قرابت واحده یک ثلث ازان سدس
و همین ست مذهب شیعه و تصحیحش چنانست که مثلا شخصی با دختر عمه عینیهٔ خود تزوج نمود و از وی پسری بوجود آمد
پس مادر جد پدری این مولود جدهٔ ذات القرابتین ست که مادر جدهٔ مادری او هم همانست و مادر جدهٔ پدری وی
ذات قرابة واحده ست بدین صورت ....

ام
ام

ام　　اب　　ام

الاب　　الام

٥ سبب حاجب گشتن جد است اگر × پدری را است حاجب او چو پدر × میگوید که سبب جده گردیدن اگر جد واقع
شده یعنی در انتساب وی بسوی میت جد واسطه باشد مثل مادر جد پس چنین جدهٔ پدری را جد حاجب ست
چنانکه پدر حاجب جمیع جدات پدری ست و ازینجاست که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست ٥
باز قربی بهر طریق که هست × کز ازبهر حجب بعدی است × یعنی بعد ازین باید دانست که جدهٔ قریب هست
از هر طریق که باشد مادری یا پدری برای محجوب کردن جدهٔ که بعید تر باشد کمر بسته هست ای جده قربی حاجب جدهٔ
بعدی ست و بعد قریب هم حاجب جد بعید ست باتفاق فریقین ٥ جد فاسد به نسبتش داخل × گر نشد وارث صحیحه را
عاقل × سوی من مات فاسده پیوست × یا در آن اب که بین الاثنین است × این تعریف جده صحیحه و فاسده است

اما جدهٔ صحیحه آنست که در نسبت او بسوی میت جد فاسد داخل نشود و جدهٔ فاسده آنکه چون بسوی میت منسوب کنند یک اب یا زاید از یک میان دو ام واقع شود و هر جده که در نسبتش بسوی میت اب در میان دو ام واقع نشود صحیحه باشد
پس در بطن دوم ام الاب و ام الام هر دو جدهٔ صحیحه اند و در بطن سوم از چهار جدات ام ام الاب و ام اب الاب هر دو صحیحهٔ پدری و ام ام الام صحیحهٔ مادری و ام اب الام فاسدهٔ مادری که در وی اب میان دو ام واقع
شده و در بطن چهارم از هشت جدات ام ام اب الاب و ام ام اب الاب و ام ام ام الاب هر سه جدات
صحیحهٔ پدری اند و ام اب ام الاب بپهلوی اب میان دو ام فاسده پدریست و ام اب اب الام و ام ام
اب الام و ام اب ام الام هر سه جدهٔ فاسدهٔ مادری اند و یک ام ام ام الام صحیحهٔ مادری است و در بطن پنجم
اعداد جدات بشانزده میرسد پنج از آن صحیحه و یازده فاسده اند و در یافت تعداد جدات در بطن دوم محتاج دقت
نظر نیست لکن در مراتب فوقانی پس قاعدهٔ دریافت اعداد جدات و امتیاز صحیحات از فاسدات آنست که
از شمار مراتب بطن دو بگیرند و هر چه باقی ماند این دو را بمره شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف اعداد جدات
دران بطن خواهد بود و آن شماره مراتب بطن عدد جدات صحیحه است و باقی لا محاله فاسده باشند مثلاً از بطن ششم
دو گرفته بشماره چهار باقی مانده تضعیف نمودیم سی و دو شد شش از آن بشمار مراتب بطن صحیحه اند و بست و
شش فاسده و علمای امامیه را احتیاج امتیاز صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت
جدات مانع ارث نمی شود **سهام بنات** هر یک بنت نصف و بهر کثیر دو ثلث میدهند بی تاخیر
عصبات اند با پسر بی شک و نصف حظ پسر برد هر یک یعنی بنات صلبیه را سه حال است اول در صورتیکه میت را پسری نیست
اگر یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم بهمان صورت اگر دختران فوق الواحده باشند حصه آنها دو ثلث است سوم
عصوبت که با پسر میت عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیبه می برد بالاتفاق بین الفریقین **سهام
بنات الابن** همچنین است فرض بنت پسر یعنی نسبت بنتی زصلب میت اگر بود یعنی دختر پسر را شش حال است
پس اگر دختر صلبیه میت با او نباشد مثل دختر صلبیه در فرض دو حال است که نصف واحده را و دو ثلث فوق
الواحده را و مراد از بنت پسر و دختر پسر صلبی بخصوصها نیست بلکه عام از اینکه دختر پسر صلبی باشد یا فروتر از آن چون بنت
ابن الابن و بنت ابن ابن الابن و ان سفل بعد ازین حالت سوم و چهارم او بیان میکند و بود یک زصلب یا پسر
آنکه علیاست ای شود همیر جز سدس نیست فرض بنت پسر و دو باشند ساقط شوند یعنی حالت
سوم اینست که اگر با این بنت الابن یک دختر صلبیه میت باشد یا بنت الابن دیگر باشد لاکن آنکه در درجه از بنت
الابن علیاست مثلاً یکی بنت ابن الابن است و آن دیگر بنت الابن است درینصورت سهم مفروض بنت الابن
مذکوره زاید بر سدس نخواهد بود زیرا که بنت صلبیه واحده خواه بنت الابن واحدهٔ علیا هرگاه نصف در سهم خود گرفت

سهام بنات

سهام بنات الابن

برای تکمیل ثلثین یک سدس به بنت الابن سفلی خواهد رسید و حالت چهارم آنکه اگر بنات صلبیه یا بنات الابن علیا
فوق الواحده باشند این بنت الابن ساقط باید شمرد که آنها ثلثین کامل خواهند گرفت و احتیاج تکمیل آن باقی
نخواهد ماند و بحکم القربی تحجب البعدی این بنت الابن محجوب خواهد گردید باید دانست که قول ناظم رحمه الله که
علیاست ای شود و سهو ظاهر الدلالة بر مراد ناظم نیست درینصورت اگر این هر دو شعر را چنین تبدیل کنند اظهر باشد
نظم هست بنتی ز صلب میت اگر × جز سدس نیست فرض بنت پسر × گر ز صلب است فوق یک دختر × حجب باشد
نصیب بنت پسر × ور دو بنت پسر که یک علیاست × یک سدس فرض دختر سفلی ست × نابد از یک اگر بود
علیا × نیست جز حجب بهره سفلی × و حالت پنجم نیست آنکه میگوید ۵ آن غلام معصب اربا اوست × بخدای
نیست بلکه فرو ست × عصبه بنت ابن است بدان × نصف سهم معصبش برسان × ای البته این بنت الابن ساقط
نمی شود وقتیکه غلامی یعنی پسری عصبه کننده بنت الابن مذکوره باشد بشرطیکه این بنت الابن از ذوات
الفروض نباشد خواه این پسر در درجه محاذی آن بنت الابن بود یا فروتر از آن باشد درینصورت این بنت
الابن را عصبه باید شمرد و از بقیه ترکه بقاعده للذکر مثل حظ الانثیین نصف حصه پسر مذکور که معصب شده به بنت الا
باید رسانید و مقصود از غلام پسر صلبی نیست بلکه ابن الابن و ان سفل مراد است و حالت ششم آنکه ۵ بنت ابن پسر
شود محروم همچنین گفته اند اهل علوم یعنی از پسر صلبی بنت الابن از ارث محروم میشود و علمای امامیه بنت
الابن را در زمره اهل فرض نشمرده اند بلکه اولاد اولاد را در صورت فقدان اولاد صلبی قایم مقام اولاد میدانند
و اقرب ایشان را حاجب ابعد می شمارند و اولاد پسر را حصه پدرش و اولاد دختر را حصه مادرش میدهند و انچه
ست که حصه اولاد پسری پسر باشند یا دختر مضاعف حصه اولاد دختری ست ابن بود یا بنت و سهم هر یکی
از این دو قسم در صورت اجتماع ذکور و اناث و در قسم للذکر ضعف الانثی بر روس تقسیم می نمایند الحال ناظم رحمه الله
را که مسایل تشبیب … وارد و بیان میکند ۵ اگر کسی بماند گرسه بنت پسر بعض از بعض سفل تر است × همچنین سه دگر بماند ز
لکن از ابن ابن ای خود شخص × سه دگر دان و همچنین بشمار × لکن از ابن ابن ابن ای یار × یعنی شخصی مرد و سه فریق بنات
ابن گذاشت فریق اول سه دختران از اولاد یک پسر لکن یکی از دیگری در درجه فروتر است که یکی بنت الابن و
دیگری بنت ابن الابن المذکور و سومی بنت ابن ابن الابن المذکور و فریق ثانی سه دختر از اولاد پسر دیگر
و بهمان طریق ثالثه ثانیه و ثالثه … سافله الرتبه و پست که یکی بنت ابن الابن و دوم بنت ابن ابن الابن المسطور
و سوم بنت ابن ابن ابن الابن المسطور و فریق ثالث سه بنات از اولاد ابن ابن الابن آخر بطریقه مذکوره در تفاوت
درجه که اولی بنت ابن ابن الابن و ثانیه بنت ابن ابن ابن الابن المرقوم و ثالثه بنت ابن ابن ابن ابن الابن المرقوم ست ۵ نصف علیا است صدق
اولی بهمگی دو ثلث سهم … × و دو سفلی … بود × از فریق دوم تو سدس یکی را × بهره شش سفلیات باقی باد ×

هیچ حظی نمی رسد بهنها یعنی ازین نه دختران سه کانه از فریق اول علیا که بنت الابن ست و دختری دیگر از هر سه فریق با وی محاذی و مساوی الرتبه نیست نصف ترکه خواهد گرفت و وسطی را ازین فریق اول با دختری که موازی و محاذی اوست یعنی علیا از فریق ثانی یک سدس بدهند باقی ماندند شش که سفلی از فریق اول و وسطی و سفلی از فریق ثانی و هر سه از فریق ثالث باشند حصه بانها از ترکهٔ میت نخواهد رسید بلکه باقی ترکه از اینجا انعدام مستحقین ذوات الفروض مذکوره رد خواهند کرد و در غلامیست نیز با انها بر عصبه بین همه کنند آنرا که خدا او نیست یا بالا و صاحب سهم نیست او مسلا نصف سهم غلام او گیرد و هست ساقط سوای اولی که یعنی اگر با این بنات الابن پسری از اولاد ابن نزدیکی از ین سه فریق باشد ازین همه بنات الابن آن بنت را عصبه میکند که پسر مذکور در درجه با وی محاذی باشد و نیز آن بنت را عصبه میکند که در درجه ازین پسر علیا و بالا باشد بشرطیکه علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض را عصبه نخواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود خواهند ماند و دختری که بوجود این پسر عصبه شده است بقدر نصف حصهٔ پسر مذکور میگیرد و بناتی که سوای عصبه اند یعنی آنها که در درجه سفلی از پسر مذکور باشند ساقط می شوند و صورت مسئله اینست که تدبید

الفریق الثالث	الفریق الثانی	الفریق الاول
الابن	الابن	بنت الابن علیا — نصف
ابن	بنت ابن علیا	بنت ابن وسطی — سدس بینهما
بنت ابن علیا	بنت ابن وسطی	بنت ابن سفلی
بنت ابن وسطی	بنت ابن سفلی	
بنت ابن سفلی		

بر تقدیر غلام درین صورت این مسئله پنج نوع متنوع میشود اول اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد پس این پسر و ترکه را بعصوبت اثلاثا با هم خواهند گرفت و ثمانیه باقیه محروم خواهند ماند دوم اینکه محاذی وسطی از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پسر ارباعا خواهد رسید و سته باقیه محجوب خواهند ماند سوم اینکه مساوی الدرجه سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی و اصل خواهد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و این غلام اخماسا انقسام خواهد یافت و ثلثه باقیه ساقط خواهند شد چهارم اینکه محاذی سفلی فریق ثانی باشد پس نصف بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی مابین عصبه سفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا و وسطی ثالث اسباعا تقسیمت پذیرد و سفلی ثالث فی درجه ماند پنجم اینکه غلام برابر سفلی ثالث باشد پس نصف و سدس

بمذکورات رسد وبقیه میانهٔ غلام وبنات سنه اثمانا منقسم گردد ودر تقسیم جمیع صور مذکوره للذکر ضعف الانثی ملحوظ
باید داشت ونزد امامیه درین مسئله درصورت اول همان حکم ست که نزد اهل سنت ست ودر صور باقیه وجود و
عدم غلام مساوی ست همه ترکه بعلمای فریق اول به بنات پدرش خواهد رسید ودیگران را نصیبی از ترکه نخواهد بود

سهام اخوات اعیانیه بهر یک کس ز خواهران اعیانی × نصف بخش وکثیر را ثلثان × یعنی اخوات اعیانیه را
پنج حال ست اول اگر تنها یک ست نصف باو باید داد دوم اگر فوق الواحده باشد وثلث بدهند بالاتفاق
بین الفریقین ولفظ بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد ومحتمل که معنی سهم وحصه باشد حالت سوم
عصبه با اخ خود گردد × وه بهر اخت نصف اخ بی کد × یعنی خواهر اعیانیه با برادر که مثل خودش یعنی اعیانی
باشد عصبه خواهد گردید پس ترکه میان اخ واخت للذکر حظ الانثیین عاید شود بالاتفاق حالت چهارم با بنات وبنات
ابن همان × انچه باقی ست حصهٔ ایشان × یعنی دختران صلبی ودختران پسری خواهران اعیانیه را عصبه میکنند
پس اولاً حصص بنات صلبیه وبنات الابن از ترکه رسانیده باقی را در حصهٔ خواهران بدهند وبمذهب
امامیه با دختران صلبیه ودختران پسری بلکه اولاد الاولاد اخوات اعیانیه را نصیبی در ترکه نیست حالت پنجم
مانع ارث شان چهار شمر × اب وجد نیز ابن وابن پسر × یعنی پدر وجد وپسر وابن الابن خواهران اعیانیه را
از ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جد اختلاف هست امام ابوحنیفه او را مانع میداند وهمین قول مختار
حنفیه ست ونزد صاحبین وعلمای امامیه مانع نیست بلکه در مذهب امامیه جد وجده گویا عصب خواهران
اعیانیه اند ونیز نزد این فرقه در مانعیت تخصیص بابن الابن نیست بلکه اولاد الاولاد مانع وحاجب اخوات ست

سهام اخوات علاتیه نیست از خواهری ز اعیانی × پدری اخت مثل او دانی × نصف یک را
کثیر را ثلثان × ای برادر زراه فرض رسان × یعنی هرگاه که خواهری اعیانیه نباشد اخت لاب را که خواهر
علاتیه باشد مثل خواهر قایم مقام آن دانند وابن خواهران علاتیه را هفت حالست اول اگر واحده باشد نصف
دوم اگر زاید از یک باشند دوثلث بفرضیت رسانند بالاتفاق بین الفریقین سوم اخت یعنی اگر یک ست
دهی × پدری را سدس تمیم ست بهی × ور فزون یک زاید اند پس پدری × میشود از نصیب ارث بری
وحالت سوم نیست که اگر با اخوات علاتیه یک اخت اعیانیه باشد علاتیه را سدس خواهند داد برای
تکمیل ثلثین حالت چهارم اینکه اگر با وی اخوات اعیانیه زاید بر یکی باشند اخوات پدری از ارث محروم
می مانند ونزد امامیه خواهر اعیانیه واحده باشد یا زایده مسقط علاتیه است حالت پنجم اگر اخ او معصبش باشد بدمید با نصف
سهم خود بلی کد × حالت پنجم اگر برادر علاتی هم با خواهران علاتیه با وجود خواهران اعیانیه یافته شود خواهران علاتیه را عصبه میگرداند
وباقی ترکه میان او وخواهران پدری للذکر ضعف الانثی تقسیم پذیرد ونزد امامیه درینصورت هم به بنو العلات چیزی

نمیرسد و حالت ششم اینکه با بنات و بنات ابن رسان * از عصوبت تمه ایشان * اگر بجای مصرع ثانیه چنین میگفت بهتر بود مع ما بقی حصه عصوبت شان * و معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پسری با خواهران علاتیه یافته شوند خواهران علاتیه را عصبه میگیرانند و هر چه از حصص بنات مذکوره باقی ماند بوجه عصوبت بخواهران رسانند و عند الامامیه اولاد میت از ذکور و اناث هر که بود گو فروتر باشد حاجب آنهاست و حالت

هفتم حالت حرمان آنهاست باین طریق که همه علاتی و بنوا الاعیان * از اب و جد و ابن و ابن ابن دان * ساقط از ارث و هم بنوا العلات * از اخ عینی ای گرامی ذات * یعنی جمله برادران و خواهران علاتیه و اعیانیه را بوجود چهار شخص از در بجه ارث ساقط باید دانست یکی جد میت نزد امام ابو حنیفه رحمه الله و هو المختار خلافا لصاحبیه والامامیه دوم پدر میت سوم پسر میت چهارم ابن الابن و نزد امامیه بجای ابن و ابن الابن اولاد و اولاد الاولاد میت کما مر و اوست نیز برای بنوا العلات مسقط پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشد و مذهب امامیه در اسقاط بنوا العلات تخصیص اخ عینی نیست بلکه بنوا الاعیان عموما مسقط بنوا العلات اند و برای بنوا العلات مسقط ششم هم هست که بیانش میکنند * اخت عینی به بنت و بنت پسر * عصبه گشت ای برادر اگر چه بهر علاتیان هم آن حاجب سادس است بهر شان * یعنی هرگاه خواهر اعیانی با دختر صلبیه یا دختر پسری عصبه شود بنوا العلات را محروم خواهد گذاشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را بالاستیعاب بعصوبت خواهد گرفت و نزد امامیه چون با وجود بنت یا بنت الابن اخت عینی خود مش محجوب ست بدیگری چه رسد...

بیان اخت لام که مادری اخت ما گذشت بیان * در میان سهام مادریان * یعنی احوال اخت اخیافی سابق در ضمن بیان سهام اولاد الام شرح و بسطی که تعلق بحال او دارد بیان کردم انجا باید دید و در بیان

عصبات سه عصبه را اگر شرح طلبی * نسبی هست یا هم سببی * همچنین است در نسخ موجوده این منظومه لکن اورد این لفظ شرح بالتحریک مستغرب ست پس مناسب آنست که باندک تغییر چنین خوانند عصبه را گر شرح میطلبی * یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم ست یکی عصبه نسبیه و یکی عصبه سببیه و تقریر عصبه قبل بیان اصحاب فرایض گذشت سه نسبی دان بنفسه بالغیر * هم مع الغیر یا رسن بی ضیر * ضیر بفتح ضاد معجمه و سکون تحتانیه یعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حشو ست معنی شعر نیست که عصبه نسبیه سه قسم ست اول عصبه بنفسه و آن مردیست که در انتساب او بسوی میت دخل انثی نباشد دوم عصبه بالغیر و آن زنی ست که با عصبه بنفسه عصبه شود سوم عصبه مع الغیر آن زنی که با زنی دیگر عصبه شود و هر چه از فرض زن دیگر بماند آن را بگیرد و بیان عصبه بنفسه منحصر دان بنفسه بتا * یا در چهار قسم بی تکرار * جزء میت پس اصل او میدان * جزء اب جزء جد بود پس از ان * یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است و چهار قسم است

قسم اول جزء میت قسم ثانی اصول میت قسم ثالث جزء اب میت قسم رابع جزء جد میت الحال التفصیل ان
اقسام اربعه میکند یعنی پسر اگرچه پائین باشد پست × اب و جد هم اگرچه برتر هست × اخ لابوین اخ لاب پس او
ابن اخ و ان اگرچه پست فرو × همچنین عم و ابن عم میدان × هست گر غیر مادری ایجان × بلکه ابر شمر علی الترتیب
کر تو داری عقل و فهم نصیب × میفرماید که قسم اول که جزء میت باشد پسر میت ست اگرچه فروتر باشد یعنی ابن
الابن و ابن ابن الابن و ان سفل و قسم دوم که اصل میت ست اب و جد باشد هرچند که بالاتر رود مثل اب الجد و جد الجد
و ان علی قسم سوم که جزء اب میت بود برادران عینی و بعد او برادران علاتی اند اگرچه فروتر باشند یعنی ابنا ایشان
چنانچه ابن الاخ و ابن ابن الاخ و ان سفل قسم چهارم که بجزء جد میت شده اعمام و ابنای اعمام همچنین اند یعنی اول
اعمام میت و ابنای آنها کو که فروتر باشند و بعد آنها اعمام اب میت و ابنا ایشان و پس ازان اعمام جد میت
و ابنای آنها و در هر یکی ازین انواع اعمام اعیانی را تقدم ست بر علاتی و قوله هست گر غیر مادری ایجان متعلق بهمه ست
که شرط عم آنکه غیر مادری باشد یعنی برادر اخیافی پدر و جد نبود و تقیید عم باین شرط هرچند ضرورت نداشت که
بنو الاخیاف از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن برای تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخر به ترتیبی که مذکور
شد در توریث عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام ابوحنیفه رحمه الله همین ست و علیه الفتوی و صاحبین و امام شافعی
رحمهم الله بنو الاعیان و العلات را با جد صحیح وارث می شمارند و یکی را حاجب دیگری نمی انگارند و مذهب امام
زفر همین ست و اختلاف دیگر درین مقام آنست که نزد اهل سنت در اخذ میراث جمله پسران تساوی دارند
کبر و صغر آنها را در ازدیاد و انتقاص میراث دخلی نیست و احدی از ابنا استحقاق اختصاص بچیزی از ترکه آن
به حصه خود ندارد و علمای شیعه بحبوه قائل شده اند و آن بفتح حای مهمله و سکون بای موحده در لغت بخشش بی
و بی خراست و در اصطلاح ایشان تخصیص ابن اکبر ست بلباس بدن میت و انگشتر و شمشیر و مصحف خاصه او
اگر میت ترکه سوای این اشیا گذاشته باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفیه نباشد پس این اشیا از میت
بوی خواهد رسید و باید دانست که ازین اقسام اربعه عصبات اب و جد از زمره اهل فرایض اند که گاهی فرض
خالصه دارند و زمانی عصوبت خالصه و وقتی عصوبت و فرض مجتمعه چنانکه گذشت ۱۵ هست اقرب پس او ست
و ترجیح × بجهات قرابت ست صحیح × اقرب ذو قرابت ار باشند × میکند ذو قرابتینش ردیف یعنی درین انواع
اربعه هر که قریب تر بمیت ست پس همان قریب تر باخذ میراث ست پس عم میت مقدم ست بر عم پدر میت
و وی بر عم جد میت همچنین بصورت اجتماع اخ علاتی و ابن الاخ اعیانی اخ علاتی بوجه اقربیت وارث و حاجب
ابن الاخ اعیانی میشود و ترجیح درین انواع بجهات قرابت ست هر که اقرب ذو قرابت واحده باشد اقرب
ذو القرابتین او را رد و محجوب میکند مثلا بر تقدیر اجتماع عم اعیانی و عم علاتی اول ثانی را مانع و حاجب باشد

همچنین در اجتماع ابن الاخ اعیانی و ابن الاخ علاتی اعیانی مقدم ست بر علاتی الحال ناظم رحمه الله برای
توضیح قوت جهات قرابت بیان میکند ۵ پدری را توضیح چیز بده × هست عینی اگر عینیت به × اگر من میبودم
بجای این شعر چنین میگفتم ۵ پدری ستارکن لاشی × هست عینی اگر محاذی که × که توضیح اقربیت و قوت قرابت
ازان تبادر بفهم می شد بالجمله حاصل مضمون شعر آنست که با وجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پدری یعنی
علاتی را که مساوی الرتبه باشد هیچ چیز نباید داد که همین ندادن با همین اعیانی برای توضیح بهتر ست زیرا که علاتی
قرابت واحده دارد و اعیانی ذو القرابتین ست و مذهب امامیه هم همین ست که ترجیح بجهات قرابت و بقرب
ست مگر در یک مسئله خاص که اجتماع ابن عم اعیانی با عم علاتی ست پس ابن العم اعیانی حاجب عم علاتی ست
نزد شان بیان عصبه بالغیر ان تو بالغیر چار زن کایشان × فرض دارند نصف یا ثلثان × بنت و هم
بنت ابن شمری × اخت عینی و بعد ه پدری × عصبه دان بغیر ها هر یک × با اخ و نصف اخ بده بیشک
یعنی عصبه بالغیر ای زنیکه با عصبه بنفسه عصبه شود چهار زن اند ذوات الفروض که فرض ایشان نصف و دو ثلث
است و آن دختر و دختر پسر و خواهر اعیانیه و خواهر علاتیه ست که هر یکی ازانها با برادر خود یعنی ابن و ابن الابن و برادر
اعیانی و برادر علاتی باشند عصبه بالغیر میشوند و نصف نصیب اخ در حصه خود می یابند بالاتفاق فرق همین
قدر ست که امامیه چنین ارث را ارث بالقرابة تعبیر میکنند و اهل سنت ارث بالعصوبة گویند و دیگر فرق نیست
که دختران پسری با ابن الابن که اسفل ازانها باشد نیز عصبه می شوند در مذهب اهل سنت چنانچه در مسئله تشبیب گذشت
و نزد امامیه اقرب مسقط ابعد خواه بود مادام که او را نشد زفرض نصیب × باخ خود نگشت ذو تعصیب × عمه و بنت
عم چنین میدان × بنت اخ نیز همین عنوان × ذو تعصیب بمعنی ذات العصوبة هر چند تحکم ست شاید بضرورت
شعری ور تخیله ناظم رحمه الله طرقی ازجوازبست اگر چنین میگفت بهتر بود ع نرسد برادرش تعصیب × یعنی
برادرش را عصبه کردن او نمی رسد خلاصه اشعار آنست زنی که او را نصیبی از فرض نیست و از ذوات الفرض
نباشد با برادر خود عصبه نگردد و برادرش هر چند عصبه باشد لاکن چنین خواهر را عصبه نتواند کرد و آن زنان عمه و بنت
عم و بنت اخ اند که در زمره ذوی الارحام انسلاک دارند و با وجود برادران خود که عم و ابن العم و ابن الاخ
باشند حظی از میراث ندارند و نزد علمای امامیه اینها نیز از ارباب قرابت یعنی از قبیل عصبات مصطلح
اهل سنت اند که با برادران خود ها نصف حصه برادران میگیرند بقاعده للذکر مثل حظ الانثیین بیان عصبه مع الغیر
وان مع الغیر هر زنی کو شد × عصبه با زن دگر لا بد × خواهر غیر مادری را گیر × یا به با بنت و بنت ابن نظیر ×
یعنی عصبه مع الغیر نیست که با زن دیگر عصبه شود و هر چه از فرض آن زن باقی ماند بگیرد و نظیر آن خواهر غیر
مادری ست یعنی اخت اعیانیه یا علاتیه که با بنت صلبی میت یا بنت الابن عصبه میشود و باقی ترکه فرا میگیرد

بیان عصبه بالغیر

بیان عصبه مع الغیر

ونزد امامیه اخت اعیانیه و علاتیه را بنت و اولاد ابن حاجب ست کما مر الحال فرق در عصبه مع الغیر و عصبه
بالغیر بیان میکنیم انکه بالغیر گشت غیر دان × عصبه ہست منفرد ابجان × در مع الغیر غیر را ای یار × عصبه منفرد
مدان زنهار × یعنی تفرقه درین ہر دو عصبات آنست که آنکه عصبه بالغیر ست غیر یکه او را عصبه ساخته خودش
بحالت تنهائی نیز عصبه ہست و آنکه عصبه مع الغیر ست غیر یکه او را عصبه ساخته خودش بحالت انفراد عصبه نیست
بلکه این مع الغیر را ہمیت آن غیر عصوبت حاصل شد بیان عصبه سببی یافتم چون فراغ از نسبی × با تو اکنون
بیان کنم سببی × ہمچو گر کسی کند آزاد × او ست مولاش ای خجسته نهاد × نیست از اہل فرض و فد و تعصیب ×
از نسب وارثش بعید و قریب × او ست مولی العتاقه و اثبات × شد ہمین کو ست آخر عصبات × سبغفر باید که چون
از بیان عصبات نسبیه فراغت یافتم اکنون بیان عصبات سببیه میکنیم بدانکه اگر کسی غلامی را آزاد کند آنکس
مولی العتاقه آن عتیق خواهد بود پس اگر از اہل فرض و عصبات نسبیه عتیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
نیست بشریعت ثابت شده که ہمین مولی العتاقه آخر عصبات معتق سببی وارث که معتق باشند و تعصیب درینجا بمعنی
ذو العصوبة ست و شعر آخر خالی از خدشات نیست اگر چنین گویند وارث او بود ہمان مولی × که ثبوت عصوبت
او را بظاهر الدلالة بر مدعا از خدشات پاک و صاف باشد لکن این جواب خواهد بود تقدیم × یار بر ذوی رحم نیز فهیم
بعد ازین انداز ہمه اولی × عصبات ذکور این مولی × یعنی ابن مولی العتاقه را بر ذوی الارحام تقدیم ست که
با وجود او بذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقه عصبات ذکورش در
میراث اولی از ہمه ذوی الارحام ہستند و عصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست که مختار اہل سنت تقدیم
مولی العتاقه بر ذوی الارحام ست و ابن مسعود در ضمن موخر از ذوی الارحام دانسته و در عتق ہم شرطی
نکرده اند که لوجه الله باشد یا للشیطان و بشرط ولا آزاد کرده باشد یا بنفی آن و بمال یا بلا مال و بطریق کتابت
باشد یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک اعتاق شیطانی و اعتاق مشروط بنفی ولا را نافی ولا شمرده و نزد
امامیه مولی العتاقه از ذوی الارحام موخر ست که آنها داخل ورثه نسبی اند و در عتق شرط ست که به تبرع باشد
نه عتق واجب بوجه نذر و یمین و کفاره و غیر آن و عتق قهری ہم نباشد مثل انعتاق بوجه زمین گیری و کوری
و شرای قریب و غیره و اینها را سائبه گویند یعنی غلامیکه باعتاقش ولا نرسد و نیز عتق مشروط بعدم الولا نباشد
مولی ضمان جریره عتیق یعنی تاوان جنایات او برات نکرده باشد پس بدین شرط مذکوره مولی العتاقه وارث عتیق
غرامت یعنی تاوان و غرامت جنایت مالی که بجرم یا گناہی لازم شود ۱۲ منه سلمه الله
خود میشود اگر عتیق وارث نسبی نداشته باشد و در صورت انعدام معتق ولا با ولاد ذکور او منتقل میشود و بحالت
فقدان اینها بعصبات نسبیه منعم میرسد و در زمان انعدام معتقه ولا بعصبات ذکور آن زن خواهد رسید بالاتفاق
بین الفریقین مع محرم ذو رحم شود آزاد و خود بخود گر بملک کس افتاد × بعصوبت نگر ولای او × بهر آنکس رسد بوجه نکو ×

شد خلاف محاوره چهارم لفظ ایمن ... اینست ہم عصبات بسکون صاد غلط ست اگر چه تحسین ممکن ست که بروزن فعلان ... گویند و انسلاف ... ۱۲ منه عفی عنه

الحال ناظم رحمه الله بیان میکند که عتق اضطراری هم موجب ولاست پس میگوید که اگر ذی رحم محرم کسی ملک در
وی در آید خود بخود بلا اعتاقش آزاد میشود و به آنکس عصوبت ولای او میرسد و مولی العتاقه میگردد و ذو رحم
عبارت از صاحب قرابتی که بسبب رحم و ولادت متحقق شده باشد و ذو رحم محرم آن ذوی القربی است که
بصورت ذکورت احدهما والانوثت اخری شرعاً نکاح بینهما جایز نباشد و بقید ذی رحم محارم رضاعی خارج
شدند که اگر مالک آنها شود معتق نخواهد شد و مختار امامیه اتفاق محارم رضاعیه است باید دانست که
اقربا سه قسم اند یکی قریبه و آن اصول اند هر چند بالا روند و فروع هر چند فروتر باشند هر کسی که مالک یکی ازین
اقسام شود خواه اراده آزادی کند یا نکند آزاد خواهد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطه که اخوة و اخوات
و اولاد آنها و اعمام و عمات و اخوال و خالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلا قصد آزاد شوند
خلافاً للشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شرای رجال اقربای متوسط را همین حکم است و در شرای
نسوان این حکم نیست که بشرای آنها سوای عمودین دیگرے بلا قصد آزاد نمی شود و عمودین
مراد از اصول و فروع است سوم بعیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوال و خالات باشند
اینها بمجرد ملک بلا قصد آزاد نخواهند شد بلا خلاف میان فریقین باید دانست که لفظ کس
در مصرعه ثانیه بیت اول ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد که از اقربای مملوک باشد یا از
غیر اقربای او و مقصود آنست که محرم ذی رحم اگر بملک کسی که محرم اوست
افتد خود بخود بلا قصد عتق آزاد می شود پس بجاے مصرع ثانی چنین بایستی
گفت مصرع گر بملک قریب خود افتاد و هو لفظ شود آزاد ضمناً مفید معنی خود بخود است
تصریح بدان خود نیست ۵ گر بنا آزاد و عبدای ولبند × متولد سه بنت حره شدند × پس به پنجاه نان سه ای دلبر ×
بنمودند و شرای پدر × اتفاق اینچنین نگر افتاد × که یکی بیست و دیگری سی داد × پس زمال پدر بسه دختر ×
دو ثلث فرض شان ده ای دلبر × آن دو دختر که بوده ای دانا × پدر شان خریده آنها × ثلث باقیش راه ولا ×
بعد تخمیس ده مر آنها را × به یکی سه خمس بصاحب سی × صاحب بیست را اگر دو دهی × صحت مسئله شود ظاهر ×
از چهل پنج گر توئی ماهر × این مثالی است از مسئله مولی العتاقه تفصیلش اینست که اگر زنی حره را عبدی
در نکاح خود آورد و سه دختر از ان متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد در حریت و عبدیت
متبع مادر می باشند پس ازین هر سه دختران دو دختر که کبری و صغری باشد بعوض پنجاه دینار پدر خود را که
عبد است از مالکش خرید کردند لکن هر دو قیمت مساوی ندادند بلکه صغری بیست دینار و کبری سی دینار در وجه
قیمت داد پس بعد وفات پدر از ترکه اش دو ثلث از روی فریضه بهر سه دختران باید داد باقی ماند یک ثلث

آنرا بآن دو دختران که پدر خود را خریده اند اندروی ولا باید داد بعد التخمیس یعنی آن ثلث باقی را پنج حصه باید کرد سه خمس بصاحب دینار یعنی بنت کبری بدهند و صاحب بیست دینار یعنی صغری را دو خمس باید داد و چون اصل مسئله از سه است و دو ثلث بر رؤس بنات ثلثه مستقیم نمی شود و نیز یک ثلث باقی بر سهام ولا که پنج اند استقامت ندارد و میان هر دو تباین است پس این پنج را گرفتیم و در عدد رؤس بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد و این پانزده را در سه که عدد اصل مسئله است ضرب نمودیم چهل و پنج حاصل شد پس مسئله این بنات ثلثه از چهل و پنج تصحیح می یابد که تقسیم از آن مستقیم می شود به بنات ثلثه در فریضه دو ثلث که سی باشند خواهد رسید از آن هر یک دختر ده ده خواهد گرفت و از پانزده باقی نه بکبری و شش بصغری در جهت ولا خواهد رسید و نزد علمای امامیه درین مسئله ولا بمشتریات نمیرسد که بالاتفاق بشرای محارم مورث ولا نیست بلکه ثلثین بالفریضه و یک ثلث بالرد بر هر سه دختران منقسم خواهد شد و مسئله از سه درست شده یک یک بهر یک خواهد رسید بدانکه لفظ چهل و پنج در مختصر اخیر فیج است پس تبدیلش به چهل و پنج واجب است — **بیان حجب** — **قسمی از حجب حجب نقصان است** × قسم ثانیش حجب حرمانست × حجب نقصانست سهم کم گشتن × بوجود کسی حبیب من × حجب بفتح حای مهمله و سکون جیم در لغت بمعنی باز داشتن است و در اصطلاح این علم باز داشتن وارثی است بوجود وارثی دیگر از سهم خودش کلاً او بعضاً و آن دو قسم است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم گردیدن سهم است بوجود شخصی دیگر از ورثه اهل آن پنج کس ان شوهر × پدری اخت و ام و بنت پسر × حجب نقصان این همه روشن × در بیان سهام کردم من × یعنی اهل حجب نقصان ای کسانیکه بوجود دیگری در حصه شان نقصان حادث میشود پنج نفر اند زوجه و زوج و خواهر علاتی و مادر و بنت الابن که زوجه از ربع بثمن و زوج از نصف بربع با وجود اولاد یا اولاد پسر بحجب نقصان محجوب میشود و اخت علاتیه بوجود واحده عینیه از نصف بسدس محجوب میشود و مادر از ثلث بسدس بوجود اولاد و وجود فوق الواحد از برادران و خواهران تنزل میکند و بنت الابن با وجود واحده صلبیه از نصف بسدس منحط میشود و نزد امامیه زوج و زوجه و مادر محجوب بحجب نقصان اند و خواهر علاتی و بنت الابن محجوب بحجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام شان بر وجهی تبیین شده و اختلافی که در آن بین الفریقین واقع است مشرح گردیده حجب حرمان چه باشد ای پرفن × از همه ارث بی نصیب شدن × پس تو میدان نسبتش دو فریق × هر یکی زان دو میکنیم تحقیق × هر یک نیست حجب حرمان که بود یافت گاهی بسوی دیگری × از فریقی که اول است شمر × ابن و اب زوج و ام زن و دختر × غیر ازین شش بدان فریق دوم × کو ست محجوب حجب حرمان هم × حالا بیان قسم ثانی از حجب یعنی حجب حرمان میکنند و میگویند که حجب حرمان محروم شدن کسی است از همه میراث و بملاحظه نسبت حجب

حرمان وارثان دو فریق اند تحقیق هریکی بیان میکنیم یکی ازان فریق آنست که گاهی بحجب حرمان محجوب نمی شوند
و فریق دیگر آنست که بحجب حرمان گاهی بوی راه می یابد و فریق اول که بحجب حرمان گرد ایشان نمیرسد شش نفر اند
پسر و پدر و شوهر از رجال و مادر و زوجه و دختر از نسا و آنچه سوای این شش نفر اند از فریق دوم اند که گاهی
وارث میشوند و در بعض احیان محجوب بحجب حرمان ۵ بهر ادراک حجب حرمان کان ۲ در فریق دوم بود ایشان ۲
بازگوییم دو اصل پیش کنم ۲ تا شناسنده تو مبهم نه یعنی برای دریافت کیفیت و زمان حجب حرمان که در فریق دوم واقع
میشود دو اصل و قاعده مستحکم بیان میکنیم که این قسم مبهم نماند اصل اول اینکه غیر نسل ام ارشود منسوب ۲ بکسی که
میت ای محجوب ۲ تا بود واسطه ندارد کاره هیچ ذی واسطه ارث ای باید بعد مادر که بی برای توسط و توسل
ست یعنی سوای اولاد مادر اگر شخصی دیگر بسوی میت بواسطه کسی منسوب شود با وجود واسطه ذی الواسطه ارث نمی یابد
نداره دو واسطه حاجب ذی الواسطه میشود و وجه استثناء اولاد ام آنست که اینها با آنکه بواسطه مادر منسوب بمیت میشوند
لکن مادر حاجب اینها نیست و شرح این اصل بعد ازین در شرح اشعار مابعد گذارش خواهد یافت ۲ اصل
ثانی همین که ای محجوب ۲ هر بعید از قریب شد محجوب ۲ ضابطه دان همان که در عصبات ۲ پیش ازین بر تو کرده ام
اثبات ۲ عصبات را بسکون صاد نباید خواند بلکه بفتح صاد بر وزن فعلان بفتح عین ست بخلاف انساب که بر وزن
فعلان بسکون عین و چنین اختلاف درین بحر جایز ست بالجمله اصل ثانی اینست که بعید یک صنف از قریب همان
صنف محجوب میشود و همان ضابطه که در عصبات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم مرعی
باید داشت لاکن در عصبات اتحاد سبب ضروری نیست و درینجا اتحاد سبب ضروری ست چنانچه جدات
با مادر که سبب ارث اینجا اصلیت ست و بنات الابن با بنات صلبیه موجب ارث فرعیت ست و ازین
دو اصل اکتفا بیک اصل نتوان نمود که بنا بر اصل اول ولد الابن المتوفی مع الابن الحی وارث تواند شد که
واسطه یعنی پدرش باقی نیست حالانکه بقاعدهٔ الاقرب یحجب الابعد وارث نمی شود و بنا بر اصل ثانی ام الام
با اب وارث نتواند شد که اب قریب ست و ام الام بعید با آنکه وارث میشود بسبب انهدام واسطه که [illegible]
و در مذهب امامیه هم برای دریافت حجب حرمان دو اصل توان یافت یکی ترتیب طبقات که در ورثه
کرده اند لابد طبقهٔ متقدمه حاجب طبقهٔ متاخره میت پس طبقهٔ اولی ابوین و اولاد حاجب طبقهٔ ثانیه اخوة و اخوات
و اجداد و جدات ست و اینها حاجب طبقهٔ ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و اینها حاجب ارباب ولا
و همچنین در مراتب ولا مولی العتاقه حاجب مولی الموالات دوی مانع ولاء الامامه ست دوم همین اصل
مذکور درین کتاب که اقرب حاجب ابعد ست در هر صنف پس ولد حاجب ولد الولد ست و اخوه حاجب
بنی الاخوة اند و مکرر اند درین باب هست قاعده ۲ بازگویم بطور فائده ۲ هست مدلل بر ذکره کرد

ای دلیل وارث مدلی ست منعدم بشک × کو نشد و جهارت هر دو یک × مدلی اسم مفعول است از ادلا بمعنی
انتساب و توسل پس مدلی به شخصی ست که بوسطه او انتساب حاصل شود و مدلی کسی ست که منتسب شود بسوی
کسی مثلا جد نسبت بمیت مدلی ست و اب که واسطه این اولا ست مدلی به باشد و همچنین ابن الابن مدلی و ابن که واسطه
انتساب او بمیت شده مدلی به ست ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور ست اندرین باب یعنی در باب اولاد و انتساب
قاعده ئیست که بطریقه فائده آنرا بیان میکنیم که اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه میت شود بجهته واحده مثل عصوبت ارث مدلی
معدوم خواهد شد و این مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگرچه وجه ارث هر دو یکی نباشد مثل پدر که با اخوة مدلی
به ست و بجهته واحده که عصوبت ست تمام کذا فی اگرفته مدلی را که اخوة اند از ارث محروم کرده با آنکه جهته ارث پدر دیگر ست
و جهت ارث اخوة دیگر همچنین بصورت اتحاد سبب ارث چنانچه اب و جد و ابن و ابن الابن که مدلی به اعنی اب و ابن حاجب
مدلی ای جد و ابن الابن ست ولا و رنه نشد مستحق کل پس اگر × شد بیک وجه ارث یکدیگر × نسبت مدلی زوارثان شمار
ورنه او را از اهل ارث شمارد ای و اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث یکدیگر از مدلی به و مدلی متحد
باشد مدلی از وارثان نخواهد بود مثلا ام با ام الام که درینصورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترکه بجهته واحده که فرضیت
باشد نیست لکن حاجب مدلی یعنی ام الام ست که مدلی را استحقاق بهمان سبب اموست بود که مدلی به فرا گرفته
است ورنه ای اگر سبب ارث هر یکی از مدلی و مدلی به متحد نباشد درینصورت مدلی را از اهل ارث باید شمرد چنانکه ام
و اخ و اخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب مدلی یعنی اخ و اخت نیست زیراکه سبب ارث مادر اموست
و سبب ارث اخ و اخت اخوت ست **بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان** ع آنکه از ارث خود
شود محروم به نزد ما بی شک ست کالمعدوم × نیست حاجب بهر و حجب اصلا × دیگری را کهی بمذهب ما × همچو کافر
رقیق و هم قاتل × حاجب غیر نیست ای عاقل × نزد ابن مسعود یکنند اظهار × کو ست حاجب بحجب نقصان یار ×
ای کسی که بسببی از اسباب مثل کفر وغیره از ارث خود محروم شود نزد ما حنفیه بی شک مثل معدوم ست که
گاهی هیچ یکی از حجب نقصان و حرمان حاجب دیگری در مذهب ما نمی شود چنانچه کافر و رقیق و قاتل مورث که خود بسبب
محروم از میراث ست لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول عم یا اخ لاب
گذاشته ست ابن پدر حاجب عم و اخ نخواهد شد و ترکه بعم یا اخ خواهد رسید و از ابن مسعود چنین آورده اند که محروم حاجب
دیگری بحجب نقصان ست نه بحجب حرمان و درین شعر اسقاط الف اظهار که همزه قطعی ست محل تامل ست لا ام کافر
ربع و به شوهر اید نزد او لیک نصف نزد ما درین مثال محرومی ست که کفر پسر باعث حرمان گردیده میگوید که مادر کسی
که کافر باشد نزد ابن مسعود ربع شوهر را میرسد چراکه ابن هرچند بوجه کفر محروم از میراث است لکن حاجب زوج
ست از نصف بربع و نزد ما فرقه حنفیه و کذا عند الامامیه نصف بشوهر خواهد رسید و وجود ابن کافر نقصانی بزوج نخواهد

بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان

رسانید و این مثال ماخوذ از روایتی است که زنی مسلمه پسری کافر و زوج و ابوین مسلم گذاشته درگذشت حضرت علی

و زید ابن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترکه برای زوج کردند همچنین این مثالهای دیگر یک برای ذکی ست

پس خوشتر یعنی مثالهای دیگر را که رقیق و قاتل باشد همچنین قیاس کنند یک مثال که ذکر کردیم برای ذکی کما عرفت

و توضیح امثله باقیه چنانست که شخصی مرد و دختری کافره و زوجه و ابوین گذاشت حصه زوجه با وجود بنت ربع است

نزد حنفیه و امامیه و ثمن نزد ابن مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت الابن مسلمه گذاشت

قریبه کافره حاجب بعیده مسلمه نخواهد بود بالاتفاق بین الفریقین و بنا بر مذهب ابن مسعود باید که بنت الابن از نصف

بسدس محجوب شود و آنکه محجوب بحجب حرمان است حاجبش غیر او نمایان ست حاجب ست او بهر دو حجب

و نزاع نیست در وی که هست بالاجماع هرگاه که حال محروم و بهمین نشین گردید پس حال محجوب بشنو تا فرقیکه

میان هر دو حاصل شود هر کسی از ورثه که غیری حاجب او نمایان گردید آنرا محجوب بحجب حرمان ساخته

است این محجوب دیگر را بهر دو حجب حرمان و نقصان حاجب ست بالاجماع نزاعی و خلافی از ابن مسعود

درین خصوص مروی نشد و همین مختار امامیه است الحال دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محجوب بحجب

حرمان حاجب بحجب نقصان باشد اخت و اخ مطلقاً بلا تقیید بعینیة یا دو زینها اگر بهم گردید با اب و ام

پس زاب اگرچه شدند هر دو محجوب لکن ای دلبند حجب نقصان بام رسد زینها که بجای ثلث سدس رسد

یعنی خواهر و برادر مطلقا که دران قید عینی و علاتی و اخیافی ملحوظ نیست اگر دو نفر باشند یا زاید و با انها

اگر مادر و پدر بهم گردیدند و اجتماع اینها با ابوین صورت بست پس از پدر هرچند آن اخوة و اخوات محجوب شده

اند لکن مادر را از اینها حجب نقصان عاید می شود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نزد امامیه اگر دو برادر یا چهار

خواهر یا یک برادر و دو خواهر باشند و اعیانیه یا علاتیه بوند حاجب او بحجب نقصان خواهند شد و رنه نقصانی بما و نخواهد

رسید دوم مثال آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب بحجب حرمان باشد ام ام اگر با او هست ام اب و پدر

گرچه محجوبه ام اب ز پدر شد ولی گشت از وراثت مدرها و ام ام که شد او را حجب حرمان ز ام اب پیدا یعنی اگر

با ام ام الام ام الاب و پدر هر دو باشند هرچند درین صورت ام الاب با وجود اب محجوبة الارث بحجب حرمان شد

لکن از ان ام الاب محجوبه ام الام از ارث خارج گردید زیرا که ام ام الام مذکوره را از ام الاب حجب حرمان پیدا

شده لکن اینجا تعلیل الشئ بنفسه لازم می آید الحال فرق معنوی میان محروم و محجوب بیان میکند و میگوید معنی

اصطلاحی محروم با تو گویم که تا کنی معلوم نیست محجوب بحجب حرمان او هست فرقی میان آن هر دو

ارث را گفته ام موانع چار شد از نهایکی با و تا چار نیست محجوب است او ممنوع گشت از عالمان خبین

ممنوع نیست وارث بهیچ ره محروم هست در ذات خویش کالمعدوم یعنی معنی اصطلاحی محروم با تو

الغم تا معلوم کنی که محروم عبارت از محجوب بحجب حرمان نیست بل میان هردو فرقی ست و آن نیست که انچه
موانع چهارگانهٔ ارث بیان کرده ام که رق و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد هرکه او بیکی ازین موانع ازینه
متلبس باشد پس او محجوب نیست بلکه ممنوع و محروم ست همچنین از علما مسموع شده و محروم بهیچ راه وارث نیست بلکه
فی نفسه مثل معدوم ست که وجودش حکم عدم دارد یعنی گشت اندر وپیدا مطلقاً شد ز اهل ارث جدا یعنی یکی
معنی در محروم پیدا شد که بحدوث آن معنی از اهل ارث مطلقاً جدا گردید که نه بوجهی خودش وارث تواند شد و نه بنوعی
از انواع حجب حاجب وارثی تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع ست اگر بجای معنی مانعی میفرمود قصر مسافت نمیبود
متصور بود بخلاف کسی که او محجوب بوجود کسی شد ای محجوب × مطلقاً غیر اهل ارث مدان × بل بوجهی ست وارث
او ایجان × وارثش دان بحق حجب دگر × غیر وارث بحق خویش شمر × یعنی محروم بخلاف آنکس ست که او بوجود کسی
محجوب شده پس محجوب را مطلق غیر اهل ارث نباید دانست بل او بوجهی وارث ست آن وجه چیست که در حق محجوب
دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محجوب میگرداند و نظر بذات خودش غیر وارث باید شمرد

بیان مخارج فروض

بیان مخارج فروض شش بیان گشت حصه در قران × نصف دان هم ربع ثمن پس ازان × نوع اول ست این
و نوع دگر × ثلثان و ثلث سدس شمر × وان سمی مخرج آحاد اما × مخرج نصف دو شمار و انا × مقصود بیان اصولی
چند ست از علم حساب که در تقسیم ترکه احتیاج بدان بیشتر ست پس میگوید که در قرآن لیف شش فرض بیان کرده
سه ازان یک نوع که نصف و ربع و ثمن ست و سه ازان نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس ست و درین فروض
لطفی عجب ست که هر نوعی ازین هردو به تضعیف از مرتبهٔ ادنی بمرتبهٔ اعلی ترقی میکند و بتنصیف از مرتبهٔ اعلی
بادنی تنزل مینماید پس ثمن را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تضعیف نمایند نصف شود همچنین نصف به تنصیف
ربع شود و آن ثمن و بر همین قیاس مضاعف سدس ثلث ست و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین ثلث و نصف ثلث
سدس بالجمله هرگاه یک یک و تنها تنها ازین فروض سته در مسائل یافته شود سمی یعنی همنام آنرا مخرج هر یک
باید دانست مگر نصف که همنامی ندارد مخرجش دو است بدانکه مخرج کسر عبارت از اقل عددی ست که این
کسر ازان عدد واحد صحیح برآید و سمی اینجا عبارت از عددی ست که اسمش از ماخذ کسر گرفته اند مثل ربع و اربع و ثمن
و ثمانیه و ثلث و ثلاثه و سدس و سته و ز یک نوع شد دو سه یکجا × مخرج جزء کل بس ست ترا یعنی مخارج فرادی
فرادی بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر مجتمع شوند مخرج کسری که آن کسر جزوی ست از کسر دیگر
گرفتن کافیست مخرج کل آن جزو را نباید گرفت پس بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی اکتفا بمخرج اقل
الکسور باید کرد چنانچه بتقدیر اجتماع نصف و ثمن بر مخرج ثمن اکتفا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس
بر مخرج سدس اختصار کنند مخرج نصف شش ثمن نه غیر ازان × با کل و بعض نوع ثانی دان × شد ربع گر بنوع

ثانی ضم * مخرج شش دان دوازده نی کم مگر بنوع دوم ثمن پیوست * بیست وچار مخرج ثمن ست * این بیان
مخارج صور اختلاط نوع اول با نوع ثانی ست اگر نصف از نوع اول باکل یا بعض نوع ثانی مختلط شود
مخرج این کسور مختلطه شش باشد نه غیر آن واگر ربع از نوع اول بکل یا بعض نوع ثانی ضم شود دوازده
کم و کاست مخرج آن خواهد بود واگر ثمن از نوع اول باکل یا بعض نوع ثانی اختلاط یافت مخرج
بیست وچهار خواهد بود والحال دینجا برای توضیح اختلاطات نوع ثانی با نوع اول امثله آنها جدولی می نویسیم

[illegible]	نصف		ربع		ثمن	
	مخرج	مسئله	مخرج	مسئله	مخرج	مسئله
باثلثان و ثلث و سدس	۶	زوج وام و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و نزد امامیه ممتنع که عول جائز نیست و اینجا ام حاجب اخوات است	۱۲	زوجه وام واختین عینیتین واختین اخیافیتین و نزد امامیه ممتنع ست کما مر	۲۴	ممنوع باتفاق فریقین بخلاف ابن مسعود رض بصورت ابن کافر و زوجه وام واخوات عینیه واخوات اخیافیه
باثلثان و ثلث	۶	زوج واخوات عینیه واخوات اخیافیه خلافا للامامیه که ضرر با خوات عینیه عائد نمایند	۱۲	زوجه واخوات عینیه واخوات اخیافیه ممتنع عند الامامیه و نقصان عائد بما اخوات نمایند	۲۴	ممتنع بالاتفاق مگر نزد ابن مسعود رض در ابن کافر و زوجه واختین عینیتین واختین اخیافیتین
باثلثان و سدس	۶	زوج وام واخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات است	۱۲	زوجه وام و دو خواهر عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	۲۴	زوجه وام و بنتین بالاتفاق
باثلث و سدس	۶	زوج واخوات اخیافیه وجده سدس بخلاف امامیه که جده را از اهل فرض ندانند	۱۲	زوجه وجده واختین لام خلافا للامامیه	۲۴	ممنوع بالاتفاق بخلاف ابن مسعود رض در ابن کافر واخوات اخیافیه و زوجه وام
باثلثان	۶	زوج واخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع و نقصان راجع به سهم اخوات	۱۲	زوجه واخوات اعیانیه بالاتفاق	۲۴	زوجه و بنات صلبیه بالاتفاق
باثلث	۶	زوج واخوات اخیافیه بالاتفاق	۱۲	زوجه وام بالاتفاق	۲۴	ممنوع بالاتفاق الا نزد ابن مسعود رض در زوجه و ابن کافر واخوات اخیافیه
باسدس	۶	مادر و یک خواهر بالاتفاق	۱۲	زوجه و اخ لام بالاتفاق	۲۴	زوجه با دو پدر و ابن بالاتفاق

وجدولی دیگر که مشتمل استخراج مخارج کسور یک از نوع اول و ثانی علی سبیل الانفراد والاختلاط باشد بدون لحاظ صحت و امتناع این است

	نصف	ربع	ثمن	ثلثان	ثلث	سدس
نصف	صحیح ۲ مثل یک اخت عینیه و شوهر					
ربع	صحیح ۴ مثل زوج و یک اخت عینیه	غیر صحیح ۴				
ثمن	صحیح ۸ مثل زوجه و یک بنت	غیر صحیح ۸	غیر صحیح ۸			
ثلثان	صحیح ۶ مثل زوج و اختین عینیتین نزد امامیه	صحیح ۱۲ کزوج و بنتین	صحیح ۲۴ مانند زوجه و بنتین	غیر صحیح ۳		
ثلث	صحیح ۶ مثل زوج و ام	صحیح ۱۲ کزوجه و ام	غیر صحیح ۲۴ باتفاق ... ابن مسعود در صورت زوجه و اختین لام و ابن کافر	صحیح ۳ چون اختین عینیتین و اختین لام	صحیح ۳ بهمچو ام و اختین لام بخلاف امامیه	
سدس	صحیح ۶ مثل ام و یک بنت	صحیح ۱۲ کزوجه و اخ لام	صحیح ۲۴ مانند زوجه و ام و ابن	صحیح ۶ چون ام و بنتین	صحیح ۶ بهمچو ام و اخ لام خلافاً للامامیه	صحیح ۶ بسان ابوین و ابن

بیان عول — عول آنست که مخرج از وفا بسهام سهام سازد عول این حساب تمام یعنی افزا بمخرج مفروض عددی تا وفا کند بفروض، عول در لغت بمعنی جور و میلان از حق و نقصان و زیادت و غلبه است و در اصطلاح این علم زیادت جزوی از اجزای مخرج است که کافی بفروض مجتمعه نباشد بر مخرج مذکور یعنی چون مخرج از وفا بفروض مجتمعه تنگی کند بر مخرج مذکور عددی زیادت کنند که بفروض مذکوره وفا نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان رسدی در فروض جمیع ورثه بنسبت واحده باشد و علمای امامیه بعول قائل نیستند و آنرا ناجائز میدانند و بصورت ازدیاد فروض مجتمعه و انتقاص مخرج نقص بر مادر و پدر و همچنین عائد می نمایند بنات و اخوات

را مورد ضرر رسیده ارند و این مذهب ابن عباس ست حضر پس در مسئله زوج و دو خواهر اعیانیه و در مسئله ابوین و زوج و
اخوات اعیانیه نقصان راجع بخواهران خواهد شد و نزد اهل سنت در اولی از شش بهفت عول کنند پس که نصف شش
ست بشوهر و چهار که ثلثین شش ست باختین ع دهند و در ثانیه از شش به عول واقع شود و که سدسین ست با بوین
و سه که نصف ست بزوج و چهار که ثلثان ست باخوات رسد هرگاه این مطالب جاگزین قلب گردید پس بدانکه
ناظم علیه الرحمه میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهام کفایت نکند بلکه سهام فریضه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این
حساب را تمام باید ساخت و مراد از عول آنست که بیفزائی بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمعه ست عددی
را تا که ازین افزایش مخرج بفروض مجتمعه وفا کند می شود مخرجی که شد حاصل ز اختلاط دو نوع که عائل
یعنی مخرجی که از اختلاط هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل میشود و این شعر ظاهر الدلالة بر آنست که
عول در همان مخرج واقع میشود که از اختلاط هر دو نوع حاصل شده و در مخارج فروض فرادی یا مختلط از
نوع واحد عول واقع نمیشود و لکن این سخن درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سه
اخوات عینیه و دو اخت اخیافیه و یک جده که مسئله از شش ست با اختلاط ثلثین و ثلث و سدس و عول بهفت
پس تبدیل این یک شعر بین دو شعر ضرور نیست ه فرضهای مقدر قرآن ز هفت اعداد دان مخارج آن × چار
عائل نمیشود ز نهار ز سه ازان گاه عائل ست ای یار غرض آنست که فروض مذکوره کتاب الله را جمله هفت
مخارج ست سه ازان مخصوص نوع اول ست که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیت بنوع ثانی دارد که سه بود و
یکی مشترک ست در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین ست که دوازده و بست و چهار
بود چهار ازین مخارج هفتگانه که دو و سه و چهار و هشت ست اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فروض
متعلقه خود نمی تواند بود و مابقی سه که شش و دوازده و بست و چهار باشد گاهی محتاج بعول می شود که این مخارج در
بعض اوقات بفروض متعلقه خودها وفا نمیکنند چنانچه از مابعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یکی ازین مخارج ثلثه باید شنید
عول شش نزد جمله اهل خرد تا بده جفت و طاق هر دو و بود یعنی شش عول میکنند تا ده هم بطریق طاق و هم بطریق جفت
طاق در دو حالت یکی بازو با دو سدس برذات خود پس تا هفت شود و این بصورت اجتماع زوج و اختین عینیتین و
همچنین زوج و اخت اعیانیه و اخت اخیافیه و دوم بازدیاد نصفش بروانش تا نه شود و چون زوج و دو خواهر عینیه
و دو خواهر اخیافیه و مثل زوج و اخت عینیه و اختین لام و ام و جفت هم بدو صورت یکی بزیادت یک ثلث تا هشت
برسد مثل زوج و دو خواهر عینیه و مادر و مثل زوج و یک خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و دیگری بزیادت دو ثلث
تا ده گردد مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اخیافیه و مادر و این مسئله مسمی بمستشریحیه که قاضی شریح از تفصیل کرده بود
سه طاق باشد دوازده را عول × تا بهفده بحفظ آر این قول چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید گوش

بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن وتر و طاق باشد و زائد بر هفده نبود گاهی بزیادت نصف سدس عائل بسیزده می شود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و زمانی بازدیاد ربع خود به پانزده عول کند بحالت اجتماع زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه یا بتقدیر اجتماع زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر اخیافیه و مادر و احیاناً بزیادت یک ربع و یک سدس بهفده عائل شود وقتیکه زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه و ام مجتمع شود نسبت شرح عول دوازده الحال اندکی سامعه را وقف سماع بیان عول بست چهار باید نمود ٥ بیست و چار عول وارد یک × بیست و هفت فی دگر بیشک × یعنی بست و چهار یک عول دارد که آن بست و هفت ست نه عولی دیگر چنانچه در مسئله منبریه که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر پرسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دو دختر و ابوین چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیهه بعول بست و هفت ارشاد فرمود سائل گفت که مگر حق زوجه ثمن نبود فرمود که ثمنش تسع گردید همین ست مذهب ائمه اهل سنت لکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بست و چهار بزیادت یک ثمن و یک سدس بسی و یک عول کند مثل زوجه و ام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و ابن محروم الارث عجب ست از ناظم که این اختلاف را نظم نفرمود بل نفی عول دیگر را موکد بلفظ بی شک گردانید با آنکه مذهب ابن مسعود را در حجب ذکر کرده است و بنا بران مذهب این عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شعر درین مقام اولی و انسب می نماید ٥ ابن مسعود عول بست و چهار × سی و یک نیز کرده است شمار × بیان نسبت اعداد

عددی گر بنسبت دیگر
عین باشد مماثلش بشمر
ور اقل عاد اکثرست بدان
متداخل باصطلاحش خوان
ورنه گر گشت عاد آن هر دو
عددی ثالثی پس ای خوشخو
متوافق بهم بکسری خوان
مخرج کسر عاد ثالث دان
قول جعفر مرا چنین یاد ست
وفق کسری که مخرجش عاد ست
غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد
متباین بهم بدان بیکد

نسب اربعه اعداد

از انجا که در تقسیم ترکه دریافت بعض قواعد و مصطلحات علم حساب از ضروریات و از انجمله علم نسب اربعه که میان دو عدد تقرر یافته اهم مهام ست لهذا عادت علمای این فن چنان جاری شده که قبل بیان تصحیح مسائل نسب اربعه را ذکر می کنند و آن تماثل و تداخل و توافق و تباین ست هرگاه عددی را بعددی دیگر نسبت کنند پس اگر این عدد بنسبت آن دیگر عینش باشد هر یکی را بنسبت دیگری مماثل او باید شمرد و این نسبت یعنی عینیت را که میان هر دو ست تماثل نامند چنانچه دو و دو و سه سه و اگر یکی بنسبت دیگری عین نباشد لابد احدهما اقل و آخر اکثر خواهد بود پس اگر اقل العددین عاد ای فنا کننده اکثر ست که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند انرا باصطلاح محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عد و افنا را تداخل گویند مثل سه و شش و چهار و دوازده و اگر اقل عاد و مفنی اکثر نباشد نظر کنند که عددی ثالث غیر واحد عاد هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث مفنی هر دو باشد آن هر دو را باهم متوافق خوانند نسبت افنای ثالث هر دو را بتوافق موسوم ست مثل چهار و شش که دو هر دو را افنا

میکنند و هشت و بست که چهار هر دو را عادست و این را متوافق بکسری از کسور تسعه خوانند مثل متوافق بالنصف
یا متوافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این کسر آنست که عدد ثالث که عاد هر دو ست مخرج همان کسر قرار
داده شود مثلاً دو مخرج نصف ست و چهار مخرج ربع و در توافق جزو وفق و وفق همان کسر را گویند که عدد عاد
مخرج آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو نباشد آن هر دو عدد را باهم متباین باید دانست و این
نسبت را تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر الخ بعد قوله غیر از بین هر
قسم او واقع ست لکن تقدیم موخر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از سقم نیست باید
تغییر مصرع چنین درست میشود ع جعفر این حرف لائق یادست هم پوشیده نماند که گاهی در تعریف تداخل چنین گویند
که اگر بر اقل مثل یا امثال آن افزایند مماثل اکثر گردد چنانچه چهار را بر چهار اگر یکبار افزایند هشت شود و اگر دو بار افزایند
دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل القسمت صحیحه منقسم ست و توافق را دو قسم اعتبار کرده اند یکی آنکه عدد ثالث
که مفنی هر دو باشد مغایر اقل العددین بود کما مر این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند دوم آنکه عدد ثالث
عاد اعم از مغایر و متحد اقل العددین گیرند مثلاً چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر را مفنی هر دو فرض کنند و این
را توافق بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافق تداخل هم داخل ست از تداخل بتوافق حکمی تعبیر کنند و از ینجاست
ست که در اصول آتیه بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای فرائض تداخل را نیز توافق شمرده اند و در
حالت قلت رؤس و کثرت سهام تداخل را در عداد تماثل محسوب کرده تماثل حکمی میگویند لیکن ناظم رحمه الله این
تصرف را جائز نداشته حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید و در توافق اگر اعداد عاده دو گونه یا زائد یافته شوند
اکثر اعداد عاده را در عدد و افنا اعتبار میکنند چنانچه هشت و بست که هم چهار عاد آنهاست و هم دو مگر معتبر چهار ست
و همچنین دوازده و هجده که دو و سه و شش هر سه عاد آنها لکن شش را اعتبار ست و شناختن تماثل محتاج تذکره
تدبیر نیست لکن در دریافت تداخل و توافق و تباین تامل می باید پس اسهل طرق معرفتش آنست که عدد اقل را از
اکثر بر آرند اگر بیک مرتبه یا بمراتب اقل مفنی اکثر باشد میان هر دو تداخل ست و اگر اقل اکثر را فنا نکرد بلکه از اکثر عددی
فوق الواحد باقی ماند که کمتر از اقل ست این کمتر را از آن اقل بر آرند و همچنین با یکدیگر میکرده باشند تا آنکه عمل منتهی شود
پس اگر بدین طریقه یکی دیگر را فنا کنند ما بینهما توافق باشد و آخرین عددی که مفنی واقع شود همان مخرج وفق
خواهد بود و اگر دو باقی ماند توافق بالنصف ست و اگر سه بالثلث و علی هذا القیاس تا عشر و در زائد از آن بجزوی از
از یازده و جزوی از دوازده مثلا هشت و پنجاه و چهار که چون هشت را شش مرتبه از پنجاه و چهار بر آرند شش باقی ماند بعد از آن چون
شش را از هشت بر آرند دو باقی ماند و هر گاه دو را از شش طرح کنند بالکلیه فنا گردد پس همین دو مخرج نصف ست
که جزو وفق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر در انتهای عمل از احد العددین یک باقی ماند در میان عددین تباین باشد

مثل پنج و نه که چون پنج از نه برآوردیم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج برآوردیم یک باقی ماند و اکثر علمای حنفیه
واحد را عدد نمی شمارند بنا برعلیه بعض ارباب فرائض هم واحد را عدد نگرفته اند هرجا که لفظ عدد در کلام ایشان یافته شود
غیر واحد مراد باشد **بیان تصحیح مسائل** گشت از بهر صحت تقسیم منضبط هفت اصل نزد فهیم در رؤس و
سهام سه و شش میدو در رؤس در رؤس چار دگر ۔ این بیان تصحیح مسائل فرائض است تصحیح عبارت از تحصیل اقل عددی
است برای برآوردن سهام مخرجه مسئله که در کمتر از آن استخراج سهام مذکوره بلاکسر ممکن نباشد و نزد علمای این
علم برای تصحیح مسائل وصحت تقسیم هفت اصل منضبط گشته سه از آن مابین رؤس و سهام باید شمرد و چهار در
رؤس و رؤس **بیان اصول ثلثه اول میان رؤس و سهام** سه از سه اول رؤس سهام کنم اگه تا ایشرح تمام
به تماثل رؤس بالسهام در عدد و یا مداخلت [illegible] هست قسمت صحیح ورنه اگر گشت هر یک فریق بی بدگر
سهم او منکسر ولی بعدد بر رؤس [illegible] وفق بزن با اصل و عول وفق عدد رؤس را بی هول
در تباین با اصل و عول بزن جمله [illegible] ناظم رحمه الله میفرماید که از اصول ثلثه اول که میان سهام
و رؤس قرار یافته شرح تمام آگاه سکینم [illegible] ست که میان عدد رؤس و سهام تماثل یا تداخل که از تماثل
حکمی گویند باشد دران وقت قسمت صحیح خواهد بود و سهام بر رؤس بلاکسر منقسم خواهد گردید مثال تماثل حقیقی زوج
و یک اخت لعیانیه که هر یکی مستحق نصف است و مسئله از دو مثال تماثل حکمی که عبارت از تداخل است شوهر مستحق
ربع و سه دختران مستحقه ثلثان و مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تماثل و تداخل در جمله رؤس و سهام نباشد پس اگر
سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر [illegible] منکسر نشود و لکن در عدد
سهام و رؤس فریق منکسرة السهام علیهم تداخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس وفق عدد رؤس را در اصل
مسئله اگر عائله نباشد و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند و تصحیح مسئله نمایند مثال تداخل که توافق حکمی است در غیر عائله
بالاتفاق فریقین ابوین هر یک مستحق یک سدس و دوازده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از شش و در سهام اربعه و رؤس
دوازده ایشان توافق حکمی بالربع است پس تصحیح مسئله از بیست و چهار میشود بضرب سه که ربع رؤس است در اصل مسئله و
مثالش در عائله بطریقه حنفیه زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شانزده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از دوازده
عول بپانزده و در سهام ثمانیه و رؤس شانزده بنات توافق حکمی بالثمن پس تصحیح از سی خواهد شد بضرب دو که ثمن
شانزده است در پانزده عول و مثال توافق حقیقی در غیر عائله بالاتفاق ابوین مستحقین سدسین و ده دختران مستحقه
ثلثین که مسئله از شش و در سهام اربعه و رؤس بنات عشره توافق بالنصف پس تصحیح از سی بضرب پنج که نصف
ده باشد در شش و مثالش در عائله بمذهب اهل بیت زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شش بنات مستحقات
دو ثلث مسئله از دوازده و عول بپانزده و در سهام ثمانیه و رؤس سته بنات توافق بالنصف پس تصحیح از چهل و

در رؤس اخوات سته وسهام انها توافق حکمی بنصف است ونصف رؤس باعیان رؤس اخوات ثلثه اخیافیه حاصلت دار
پس تصحیح مسئله از نه باشد بضرب سه در سه بالاتفاق ومثال ۵۰ عایله شش اخوات اعیانیه وسه جدات وسه اخوات اخیافیه
مسئله از شش وعول بهفت وتصحیح از بست ویک بضرب هفت عول در سه که یکی از رؤس متماثله است بدانکه شعر ثانی
ازین اشعار بوجه تعقید خالی از سقم نیست علی الخصوص نون نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایه خارجست اندخته هرچند
باندک تغیر چنین درست توان کرد مصرع انقسام سهم صحیح × لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن انسب است ۵
در سهام ورؤس چند فریق × هست گر انکسار با تحقیق × ودر مصرعه اخیره شعر چهارم بجای لفظ همان همه بهتر است
وهمچنین در شعرها بعد که از تشویش مرجع ضمیر توان رست چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل
ثانی میکنند ومیگوید ۵ در تداخل زنی پس اکثر را × در همان اصل وعول ای دانا × یعنی اصل ثانی انست که اگر بعض
اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم با بعض دیگر متداخل باشد پس از جمله اعداد متداخله رؤس متعدده عددی
که اکثر باشد آنرا در اصل مسئله غیر عائله ودر عول بعائله ضرب کنند مثل ۵۱ دو زوجه وچهار پسر مسئله از هشت تصحیح از شصت ودو
بضرب چهار که اکثر اعداد رؤس متداخله است در هشت بالاتفاق ومثال ۵۲ عائله چهار زوجات وسه اخوات اعیانیه
ودوازده اخوات لام مسئله از دوازده ست وعول بپانزده وتصحیح یکصد وهشتاد بضرب دوازده که اکثر اعداد متداخله
ست در پانزده عول ۵ در توافق بکل دیگر زن × وفق یک باز حاصل ای پرفن × زن بوفق سوم گرای خوش خو ×
شد موافق وگرنه در کل او × همچنین تا باخر حاصل × بهمان اصل وعول ای عاقل × یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعض
اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم را با بعض دیگر نسبت توافق باشد درینصورت وفق اعداد رؤس
احد المتوافقین را در کل اعداد رؤس تا آخر ضرب کنند وباز حاصل این ضرب را در وفق اعداد رؤس ثالثه ضرب کنند
اگر در حاصل وثالثه توافق باشد واگر در حاصل وثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند همچنین تا آخر یعنی
در وفق رابع اگر حاصل ضرب دوم با رابع توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد ازان حاصل ضرب
اخیر را در اصل مسئله اگر غیر عائله باشد ودر عول اگر عائله بود ضرب کنند مثل ۵۳ چهار زوجه وهجده دختر وپانزده جده
وشش عم مسئله از بست وچهار است سه یعنی ثمن حق زوجات اربعه وشانزده یعنی ثلثین حصه هجده بنات وچهار یعنی
سدس سهم پانزده جدات ویک باقی نصیب اعمام سته ست وچون در اعداد رؤس وسهام بنات توافق بالنصف
ست نصف عدد رؤس آنها که نه باشد گرفتیم پس اعداد رؤس چهار وشش ونه وپانزده شد ندر چهار وشش توافق بالنصف
ست بضرب سه در چهار دوازده حاصل شد آن با نه متوافق بالثلث ست وبضرب ثلث یکی در جمیع دیگری سی
وشش حاصل شد وآنرا با پانزده توافق بالثلث ست وبضرب ثلث احدهما در کل آخر یکصد وهشتاد شد ند آنرا
در اصل مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار وسیصد وبست باشد تصحیح مسئله نمودیم ودرین مسئله نزد اما

جدات و اعمام را بنات حاجب اند و مثال این اصل نزد شان اینست که چهار ازواج مستحقات ربع و شش اعمام
مستحق باقی و نه اخوال مستحق ثلث مسئله از دوازده ست و تصحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان
رؤس ازواج اربعه و اعمام ستة توافق بالنصف ست بضرب وفق احدهما در آخر دوازده شدند و آنرا با اعداد
اخوال تسعه توافق بالثلث ست بضرب ثلث احدهما در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کردند
حاصل ضرب تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت اخوال محجوب المیراث اند و اعمام بقیه ترکه بعصوبت خواهند گرفت مثال
مسئله عائله چهار زوجه و شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از دوازده و عول بسیزده و تصحیح از چهار صد و شصت و هشت
چون در اعداد رؤس ازواج اربعه و اخوات ستة توافق بالنصف ست بضرب نصف احدهما در جمیع آخر دوازده حاصل
شد و آن با نه متوافق بالثلث و بضرب ثلث یکی در کل دیگری سی و شش حاصل شد و از ضرب این حاصل در سیزده
عول چهار صد و شصت و هشت میشوند ه در تباین بزن جمیع یک بجمیع دگر بغیر از شک بسلغش در کل سوم
ایجان همچنین تا اخیر بعد ازان مجتمع زن با اصل و عول ای با حاصلش مقسم سهام شمار یعنی اصل چهارم از
اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعداد رؤس احد الفرق را در کل
دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم همچنین تا رؤس ختم شوند و این مجتمع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر غیر عائله
باشد و در عول آن اگر عائله بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً دو زوجه و
شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از بست و چهار و تصحیح از پنجهزار و چهل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه دو زوجه است
و سدس که چهار باشد سهم جدات ستة ست و دو ثلث که شانزده بود نصیب بنات عشره ست و یک باقی برای
اعمام سبعه و میان اعداد سهام جدات و بنات و اعداد رؤس آنها توافق بالنصف ست نصف رؤس جدات که سه
باشد و نصف رؤس بنات که پنج باشد گرفتیم پس دو و سه و پنج و هفت که اعداد متباینه اند جمع شدند و بضرب یکی
در دیگری حاصلش در ثالث و مبلغش در رابع دو صد و ده حاصل شدند و بضرب آن در اصل مسئله پنجهزار و چهل
میشوند و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جدات و اعمام با بنات نصیبی ندارند پس مثال باتفاق فریقین
اینست که دو زوجه و سه پسر مسئله از هشت و تصحیح از چهل و هشت بضرب دو در سه و حاصلش در هشت و مثال عائله
هفت اخت اعیانیه و پنج اخت اخیافیه و سه جده مسئله از شش ست و عول بهفت و تصحیح از هفتصد و سی و پنج بضرب
رؤس اخوات اعیانیه سبعه در اخیافیه خمسه و حاصلش در جدات ثلثه و مبلغش در سبعه عول بدانکه درین اصول اربعه اصول
ثلثه اول را بهم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اولا میان رؤس و انصبا ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه
متصور شده بران عمل نمایند بعد ازان رعایت اصل الرابعه کنند چنانچه در ضمن امثله اشعار بدان کرده شد قوله بغیر
از شک در شعر اول اصلی غیر صحیح واقع شده لهذا اندک تغییری در شعر ضرور ست کذا ه در تباین بود جمیع بیک

بجمیع دگر زن بشتیک ه در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح ه گر تو خواهی که سازیش تنقیح × حصهٔ هر فریق
از تصحیح × سهم هر فریق از اصل و عول × زن بمضروب یا رس بی عول × ما حصل دان بگفتهٔ جمهور × سهم فرقه زتقسیم
مذکور هرگاه حال تصحیح بشرح و بسط گذارش یافت اکنون قاعدهٔ دریافت سهم هر فریق از طوایف مختلفه که سهام
و رؤس و رؤس رؤس آنها مختلف النسب بوند بیان میکند که اگر خواهی حصهٔ هر فریق را تنقیح و تحقیق نمائی که از
تصحیح چقدر بوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل در مسئله غیر عایله و از عول در مسئله عائله بوی رسیده باشد در مضروبیکه برای تصحیح
مسئله اصل یا عول را دران ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب را حصهٔ همان فرقه که سهم اصلی او ضرب
کرده اند از تقسیم مذکور یعنی از تصحیح دانند مثلا زوج و سه اخوات اخیافیه و شش اخوات اعیانیه مسئله از شش و عول بنه
چون میان سهام اخوات اعیانیه و رؤس آنها توافق بالنصف است نصفش که سه باشد بگیرند و در خصوصیت
میان رؤس و رؤس تماثل است سه را در نه ضرب کنند و از بست و هفت تصحیح مسئله نمایند و در اصل برای
زوج سه سهم بود و لهذا نه شش در سه نه شدند و برای ثلثه اخیافیه دو سهم بود و لهذا دو در سه شش شدند و برای سته اعیانیه
چهار بود و لهذا چهار در سه دوازده شدند بدانکه هر یکی ازین اشعار ثلثه خالی از سقمی نیست در شعر اول آوردن
شین ضمیر مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بیجاست اگر مصرع را بدین مصرعه مبدل کنند
ع گر مرا وست تا شود تنقیح × ازین سقم و نیز از سقم تکرار لفظ گر تو خواهی درین مصرع و در مصرع آینده بری شود و در
شعر ثانی ذکر اصل و عول زاید است و ذکر مضروب مطلق بلا تعیین مودی مطلب نیست زیراکه غرض آنست که
سهم هر فرقه را در مضروبی که آنرا در اصل مسئله این فرقه برای تصحیح ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس بجای این شعر
چنین بایستی گفت ه سهم هر فرقه زن در آن اعداد × که زدی اصل در همان اعداد × و در شعر ثالث حشو بسیار
است و اظهار را ای فرقه مخل فصاحت و تصحیح را تعبیر بتقسیم کردن از قبیل مجاز است پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب
می نماید ه حاصل ضرب سهم در مضروب × هست لا ریب حصهٔ مطلوب × بیان معرفت سهم هر واحد از
هر فریق ه گر تو خواهی که کرد نت تحقیق × سهم هر واحد از احاد فریق × سهم اصلی هر فریق ای جان × سازتقسیم
بر رؤس آن بوزن بمضروب خارج ما حصل × سهم هر واحد است ای عاقل × یعنی اگر تو میخواهی که حصهٔ هر واحد
از آحاد فریقی تحقق شود و ترا معلوم گردد که حصهٔ هر یکی از افراد آن فریق چقدر است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس
آحاد آن فریق تقسیم سازی و خارج قسمت را در مضروبیکه آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بود می ضرب نمائی
حاصل ضرب را حصهٔ هر واحد از آحاد آن فریق دانی مثلا سه جدات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیافیه مستحقات
ثلث و هفت اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش و عول بهفت و چون بوجه تباین رؤس را
با هم ضرب کنند حاصل ضرب یکصد و پنج شود و لهذا بیش در هفت عول بهفتصد و سی و پنج حاصل گردد که

که از آن تصحیح مسئله میشود سهام جدات ثلثه از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یکی یک ثلث و بضربش یک در
صد و پنج حاصل ضرب سی و پنج شد که حصهٔ هر یک از جدات ست و همچنین نصیب اخیافیه خمسه دو بود خارج
قسمت بر رؤس آنها دو خمس و بضربش در مضروب مذکور چهل و دو شد که حصهٔ هر واحده از فریق اخیافیات
ست و هکذا سهام اعیانیات سبعه چهار بود خارج قسمت بر رؤس آنها چهار سبع و بضرب آن در مضروب
سطور شصت میشود که حصهٔ هر یکی از فرقهٔ اعیانیه باشد و دیگر امثله را بر این قیاس کنند بدانکه در مصرع ثانی شعر
اول بجای آحاد بر وزن افعال که جمع احد ست احاد بر وزن فعال بالضم معدول از احد احد آوردن انسب
درست و انقل ست پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب می نماید مصرع سهم هر یک تجزیات فریق ×
و در شعر سوم دو قباحت ست یکی آوردن لفظ مضروب مطلقاً که سقمش گذشت دوم تحرک بای مضروب که
موهم اضافتش بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرور ست ۵ خارجش را بزن در آن مضروب
که باصلش زدی همان مضروب × حاصل ضرب حصهٔ هر یک × زان فریق ست سهم وی بیشک × آسحال قاعده
دوم برای معرفت سهام هر یکی از آحاد یک فریق بیان میکنند و میگویند ۵ نیز مضروب هر فریق نما × قسمت و باز خارجش
آنرا × زن بسهم فریق و حاصل آن × سهم هر فرد آن فریق بدان × حاصلش نسبت که اعداد همان مضروب را
که در اصل مسئله برای تصحیح ضرب آن معمول ست بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از
آحادش منظور باشد قسمت نمای باز خارج قسمت را در حصهٔ هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصهٔ هر فرد
از افراد آن فریق دانی مثلاً در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل ست بر هر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت سی
و پنج میشود و بضربش در یک که سهم فریق جده ست همان حاصل ضرب نصیب هر واحده از جدات باشد و بتقسیم
مضروب مذکور بر اخوات اخیافیه خمسه بست و یک خارج میشود و بضربش در دو چهل و دو حاصل شود که حصهٔ هر یک از
آنهاست و بتقسیم همان مضروب بر اعیانیات سبعه خارج قسمت پانزده ست که بضربش در چهار شصت میشود که
حصهٔ هر فرد از آنهاست حالا قاعده سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در رشتهٔ نظم کشیده ۵
نیز منسوب کن نصیب فریق × آنچه شد ز اصل مسئله تحقیق × سوی عدد رؤس ای محبوب × پس بهر واحد آن
ده از مضروب × بهمین نسبت و مبرز نهار × محنت ضرب و رنج قسمت یار × یعنی ضابطهٔ سوم برای دریافت حصهٔ
هر فردی از یک فریق طریقهٔ النسبت ست که هر چه نصیب هر فریق از اصل مسئله متحقق شده باشد اعداد آنرا
بطرف اعداد رؤس آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده بمثل همان نسبت از مضروبیکه در اصل مسئله
برای تصحیح ضربش کرده باشی و از محنت ضرب و رنج قسمت برهی که این طریقه اسهل ست چنانچه در مثال مذکور
المصدر میان یک سهم و رؤس ثلثه جدات نسبت ثلث ست از مضروب اصل که یکصد و پنج بود ثلث آن که سی و پنج

باشد حصه هر واحد از جدات و اسند و میان ده سهم و ثلث و خمس خمسه اخوات اخیافیه نسبت دو خمس هست و دو خمس یکصد
و پنج که چهل و دو باشد حصه هر یک از اخوات اخیافیه ست و میان چهار سهم و ثلث و خمس سبعه اخوات اعیانیه نسبت
چهار سبع ست و چهار سبع یکصد و پنج که شصت باشد حصه هر واحد از انها ست بدانکه در شعر ثانی اگر بجای سوی
عدد لفظ بشمار آرند بهتر

بیان قاعده قسمت ترکه بر ورثه

ضابطه بهر قسمت ترکات × گر تو پرسی زمن بگویم بات × گر مماثل بمقسم تصحیح × گشت متروک قسمت ست صحیح × زن بمتروک ورنه بالتحقیق × سهم تصحیح هر کسی ز فریق × حاصلش بخش ساز بر تصحیح × خارجش سهم وارث ست صریح × این بیان قاعده الضرورت ست اگر ترکه دراهم
و دنانیر باشد بعد تصحیح مسئله آن دراهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر از من ضابطه تقسیم ترکه پرسی با تو
بگویم که اگر مال متروک با مقسم که مسئله از ان تصحیح یافته تماثل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن سهل ست مثلا تصحیح از
سجده و متروک هم سجده یا سی و شش و اگر مال متروک با ترکه تماثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی را
از هر فریق که بعد تصحیح مسئله بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و
خارج قسمت را حصه آن وارث از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخت عینیه که مسئله از شش و عول
به هشت و ترکه بست و پنج دنیار که میان هشت ست پس سه را که از تصحیح مسئله حصه زوج ست در بست و
پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم هفتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تصحیح ست قسمت نمودیم خارج قسمت
نه دنیار و سه ثمن دنیار حصه زوج ست و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروکه ضرب کردیم حاصل ضرب آن
بست و پنج ست و بعد قسمت بر هشت سه دنیار و یک ثمن حصه ام بر آمد و چون دو دو سهم هر یکی از اختین را در
عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح شش دنیار و یک ربع حصه هر اخت
بر آمد بدانکه ایه این فن بصورت توافق ترکه با تصحیح قاعده دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس ضرور
شد که در سلک نظم کشیده درین مقام الحاق کرده شود

خاص بهر توافق ست اینجا × نیز قانون دیگر ای

دانا × مال متروک را چو با تصحیح × در حقیقت توافق ست صریح × پس ز تصحیح حصه هر فرد × ضرب در وفق مال
باید کرد × وفق تصحیح را گرفته بر آن × حاصل ضرب منقسم گردان × سهم هر یک ز هر فریق بدان × هر چه خارج شود ز قسمت
آن × یعنی از برای توافق ترکه با تصحیح قانونی دیگر سوای قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تصحیح
توافق باشد پس حصه هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح
منقسم باید نمود و هر چه خارج قسمت باشد آنرا حصه هر یکی از هر فریق باید شمرد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و
دو خواهران اخیافیه که اصل مسئله از شش و عول به نه و ترکه سی دنیار متوافق با تصحیح به ثلث پس چون سه را
که حصه زوج ست در ده که وفق ترکه ست ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تصحیح ست قسمت نمایند ده خارج قسمت

حصهٔ شوهر باشد و برای هر یک از اخوات عینیه و اخیافیه یک یک سهم بود چون آنرا در ده ضرب کنند همان ده حاصل
شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصهٔ هر یکی از خواهران برآید ۵ باز دریاب همبرین اسلوب
حصهٔ هر فریق‌های محجوب × یعنی انچه سبق ذکر یافت طریقهٔ دریافت حصهٔ هر فرد از هر فریق بوده و اگر نزاد دریافت حصهٔ
هر فریق منظور باشد بهمین طریقه ضرب و تقسیم حصهٔ آن فریق را دریاب مثلاً در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ اولی تما
حصهٔ فریق اختین چهار بود و بضرب در بست و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح دوازده و نصف خارج
قسمت حصهٔ فریق اختین ست و در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ مخصوصه توافق سهم فریق اخوات اربعهٔ اخیافیه چهار
بود و بضرب در ده وفق ترکه چهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصهٔ فریق اخوات است بیان
قسمت ترکه بر غرماء ۵ دادن وام گر کنی تدبیر × دین دائن چو سهم وارث گیر × گیر مجموع دینها بعمل × همچو تصحیح
بی قصور و خلل × باز جاری کن ای گرامی ذات × انچه گفتیم بقسمت ترکات × غرما بضم غین معجمه و فتح رای مهمله و میم بالالف
ممدوده جمع غریم بمعنی دائن و مدیون هر دو لکن اینجا بمعنی دائن است × بدانکه هر چه از متروکات میت بعد تجهیز و تکفین باقی
ماند اگر باداء دین کفایت کند فبها و اگر مکتفی اداء دیون نباشد بحساب رسد بر داینان تقسیم نمایند و طریقه این
آنست که دین هر دائن را بمنزلهٔ سهم هر وارث از تصحیح مسئله شمارند و مجموعهٔ دیون را در عمل مانند مجموعهٔ تصحیح با قصه
گرفته هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصهٔ هر وارث گفته آمد در ان مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را
با جمیع دیون مماثلت باشد کار سهل است و در صورت فقدان مماثلت اعداد دین هر دائن در جمیع ترکه ضرب
نمایند و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلا ترکهٔ میت سیزده دینار است و وام ذمهٔ او پانزده دینار ده دینار از ان یکی
و پنج دینار از آن دیگری و میان ترکه و دین مباینت است و بضرب ده که عدد دین یکی از دائنان است در سیزده که
عدد مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده است قسمت کنند خارج قسمت هشت
صحیح و دو ثلث حصهٔ صاحب عشره باشد و بضرب پنج که عدد دین دیگری است در سیزده ترکه شصت و پنج شده و بعد تقسیم
بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصهٔ صاحب خمسه است و بر تقدیر مراعات قاعدهٔ مخصوص توافق
میان دین و ترکه در صورت مذکوره اگر ترکه را نه دینار فرض کنند میان ترکه و مجموع دیون که پانزده است توافق
بالثلث باشد چون ده را که عدد قرض یک دائن است در ثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیمش
بر پنج که وفق مجموع دیون است شش خارج قسمت حصهٔ صاحب عشره باشد و همچنین بضرب پنج قرضهٔ دیگری در سه
پانزده حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج سه خارج قسمت حصهٔ دائن دیگر باشد مخفی نماند که ناظم رحمه الله درین مقام
تخارج را نظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام است بناء علی ذلک بنظم آن پرداخته داخل متن مینمایم و بشرحش
می پردازم بیان تخارج ۵ گر بچیزی معین از متروک × وارثی را صلح کرد مملوک × اهل این فن تخارجش

خوانند ضابطش چنین تحریر رانند که بتصحیح مسئله نگر سهم هریک جدا جدا بشمر حصه آنکه کرد صلح هیچ طرح باید نمود
از تصحیح ما بقی مال را کنی مقسوم بر سهام بقیه معلوم مثل یک عم و شوهر و مادر صلح بر مهر کرد اگر شوهر ترکه را آن
حصه کن انجا زان دو ام را بده یکی عم را یعنی بصورت تعدد ورثه میت یکی از جمله وارثان بر چیزی معین از مال متروک
میت با وارثان دیگر راه صلح سلوک نمود و گفت که شی فلان را از ترکه در حصه من کذارید و باقی ترکه را باهم قسمت نمائید
و درین معنی مصالحه واقع شد اهل فن فرایض این مصالحه را تخارج نام کرده اند مشتق از خروج بمعنی برآمدن این تخارج نزد اهل سنت جائز است
هر چند در کتب امامیه در مبحث مواریث ذکر تخارج ندیده ام لکن جواز مصالحه در میراث از کتب ایشان مستنبط میشود
والله اعلم بالصواب و برای ضبط قاعده تخارج علمای فرایض چنین میفرمایند که اول نظر بر تصحیح مسئله جمله ورثه
مع مصالح دارند و سهام هریک از ان همه جدا جدا اشمارند که بمصالح چند سهم میرسد و چند سهم حصه فلان و چند سهم
نصیب بهمان ست بعد از ان سهام آنکس را که بر چیزی معین از ترکه صرف صلح نموده از تصحیح مسئله طرح باید کرد
یعنی باید انداخت و باقی سهام را محفوظ باید داشت پس انچه از مال متروک بعد اخذ مصالح باقی مانده ست آنرا
بر سهام معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند قسمت کنند و هریکی را بقدر سهامش رسانند مثالش زنی
مرد و یک عم و شوهر و مادر گذاشت درینصورت مسئله از شش ست پس اگر شوهر بر مهر که در ذمه اوست صلح کرد
درینصورت حصه زوج را که سه سهم ست از اصل مسئله بیرون اندازند باقی سه حصه ماند که دو از ان حق ام و یک حق عم
ست پس بقیه ترکه را بعد اخراج مهر برهمین سهام ثلثه منقسم گردانند و دو از ان بمادر و یک بعم بدهند و اگر عم بچیزی
مصالحه کند ترکه بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوج و دو بام رسد و اگر ام مصالحه کند مال بر چهار سهام
انقسام یافته سه بزوج و یک بعم رسد و نزد امامیه با وجود ام عم را حظی از میراث نیست و چون ما بقی از حصه زوج
فرضاً و ردا بام میرسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حظ ام و بصورت مصالحه احدهما بر چیزی هر دو حصه
بآخر ملا برسید و مثال متفقه فریقین نشست که زوج و اب و ابن گذارد مسئله از دوازده ست سه از ان بزوج و
دو باب و هفت بابن رسد اگر زوج مصالحه بر چیزی کند باقی ترکه را بر نه تقسیم کرده دو باب و هفت بابن دهند
و اگر اب مصالحه بچیزی کند باقی ترکه را بر ده قسمت نموده سه بزوج و هفت بابن دهند و اگر ابن مصالحه نماید بر پنج
قسمت کرده سه بزوج و دو باب دهند

بیان رد

رد که آنرا گشت ضد عول ایجاد بود مذهب اکثر صحابه
بدان غیر از اهل فرض نباید اگر عصبه هیچکس ترا منظر هر چه باقی ز اهل فرض بود جز بزوجین کن بر آنها رد
رد در لغت بمعنی باز گردانیدن ست و در اصطلاح ارباب فن الیقین باز گردانیدن بقیه ترکه ست بمستحقین آن
و رد ضد عول ست و عامه صحابه برد قائل شده اند و همان مختار فریقین حنفیه و شیعه ست و زید بن ثابت
رضی الله عنه بجواز رد نرفته بلکه گذاشتن ترکه فاضل از تقسیم را به بیت المال حکم کرده و امام شافعی و امام مالک

اصل مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و نزد اثنا عشریه بنت الابن را با بنت صلبیه نصیبی نیست پس مجموع
سهام درین صورت چهار است و بطریقهٔ ایشان مثال اجتماع نصف با دو سدس ابوین و یک دختر و مثالش
باتفاق فریقین نتوان یافت ۵ هم نصف و ثلث ز پنج بدان × اندرین هر سه شکل ای جانان × گرچه از شش در
اصل مسئله بود × لیک از رد به پنج عود نمود × یعنی اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئله از پنج باشد مثل ام و اخت
اعیانیه که مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و بمذهب شیعه این صورت داخل قسم اول است که ام حاجب اخوات
ست و بطریقه شان در مسئله رد اجتماع دو جنس من یرد علیه که یکی مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد
جائز نیست بالجمله درین سه صورت مذکوره که اجتماع ثلثین و سدس و اجتماع نصف با دو سدس
و اجتماع نصف و ثلث باشد اگرچه اصل مسئله از شش بود لکن از باعث رد به پنج برگردید بدانکه اگر در صور مذکوره
سهام هر یکی بر اعداد رؤس آنها استقامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس مستقیم نشود
بر طبق اصول مذکوره در تصحیح عمل باید نمود لکن اعداد رؤس را انجا در اصل مسئله و عول ضرب نکرده اند و اینجا
در مسئله رد به ضرب باید کرد چنانچه بعد ازین بیان خواهم کرد ۵ اول از چهار قسم و ثانی هم گفتیم اکنون شنو بیان
مثلا یک اخت اعیانیه و سه ولد الام [illegible] مسئله رد به پنج [illegible] و ازان [illegible] اولاد الام [illegible] با رؤس ثلثه آنها تباین دارد [illegible] مسئله [illegible] در رؤس ضرب [illegible] پانزده تصحیح یابد [illegible]
سوم که من لا یرد است ای همدم × جنس واحد ز اهل رد باهم × فرض من لا یرد دهی ایجان × از اقل مخارجش پس زان
بر سر اهل رد گر ای دانا × باقیش مستقیم شد فبها × مثل سه بنت و شوهر است نه چار × مسئله مستقیم و بس هموار × یعنی
از اقسام اربعه مذکوره قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید که اگر با من لا یرد علیه جنس واحد از
من یرد علیه باشد درین صورت تصحیح مسئله از اقل مخارج فرض من لا یرد علیه نموده فرضش با و بدهند پس اگر باقی
ازان بر رؤس اهل رد تماثل حقیقی داشته باشد و مستقیم شود فبها و هو المراد مثل سه دختر و شوهر که مسئله از چهار
که اقل مخارج فرض شوهر باشد یکی بزوج رسید سه باقی بر رؤس بنات ثلثه بلا کسر انقسام یافت حاجت تصحیح باقی
نمی ماند ۵ ورنه وفق رؤس آنها زن × بسهام مخرج ارشد ای پر فن × گر باقیش با رؤس اهل رد متوافق وگرنه زن بی کد عدد جمله رؤس
ای یار بسهام مخرج اقل کیار × یعنی اگر باقی بر رؤس اهل رد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکوره با رؤس اهل رد متوافق بتوافق حقیقی یا حکمی
باشد وفق رؤس را در سهام مخرج اقل باید زد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باید شمرد و اگر باقی با رؤس من یرد علیه توافق حقیقی و حکمی نداشته باشد
عدد کل رؤس را در سهام مخرج اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تصحیح مسئله باید نمود ۵ زوج و شش بنت مسئله
از هشت × وان مثال از پی توافق گشت × یعنی مثال توافق این است که میت زوج و شش دختر گذاشت اقل مخارج
فرض من لا یرد علیه چهار است یکی ازان بشوهر رسید و سه باقی با رؤس بنات سته متوافق حکمی متوافق بالثلث است
پس دو را که ثلث رؤس است در چهار که اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از هشت که حاصل ضرب است تصحیح مسئله کنند
دو بزوج و یک یک بهر یکی از بنات سته بدهند ۵ زوج با پنج بنت بی اشکال × بهر غیر توافق است مثال ×

مسئله از دوازده که بود * لکن از رد به بیست عود نمود * این مثال غیر توافق است یعنی در صورتیکه میان باقی و رؤس تباین
باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگرچه بوجه اجتماع ربع با ثلثین مسئله از دوازده بود ولکن چون آنرا بچهار که اقل مخارج
فرض زوج است رد کرده یک را که فرض اوست برآوردند سه باقی را با رؤس بنات خمسه متباین یافتند عدد مسئله
رد خمس را در اقل مخارج ضرب کردند بیست حاصل ضرب شد ربع آن که پنج است بزوج دادند و باقی پانزده
را سه سه بهر یکی از بنات خمسه تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رد به بیست رجوع کرد ۵ سازم اکنون بشرح و بسط
ای جان * چارمی از چهار قسم بیان * گر من لا یرد و جنس شد * مجتمع با من اهل رد * فرض من لا یرد دای مسعود * از اقل
مخارج و پس رود * مسئله کان برای من یرد است * از ره عقل و فهم آر بدست * گشت قسمت صحیح اگر فیها * ور نه یک
صورت ست ای دانا * یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از قسمهای اربعه
مسئله رد قسم چهارم اینست که اگر با من لا یرد علیه جنس از من یرد علیه مجتمع شود اول فرض من لا یرد علیه از اقل مخارج
فرضش باید داد و مسئله که برای هر دو جنس من یرد علیه باشد بطریقی که در قسم ثانی از این اقسام اربعه ذکر یافته
براه دانائی حاصل کرده هرچه از فرض من لا یرد علیه باقی باشد بر آن مسئله تقسیم نماید اگر این قسمت بقیه مذکوره بر مسئله
مسطوره صحیح و درست آید فیها و هو المدعا و این صحت قسمت جز در یک صورت نباشد که زوجه مستحق نصیب اعلی
خود که ربع است باشد چنانچه میت یک زوجه و یک جده صحیحه و دو اخت اخیافیه گذاشت که اصل مسئله از دوازده آید
و رد به چهار چون یکی از آن بزوجه داده سه باقی ماند و بر مسئله رد به هر دو اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث با سدس از سه
است بقسمت صحیحه انقسام یافت دو از آن بهر دو خواهران و یکی بجده رسید * و اگر جدات چهار و اخوات لام
شش باشند بر طبق اصول تصحیح نمایند یک سهم جدات اربعه با رؤس آنها متباین است و دو حصه اخوات شش
با رؤس آنها متوافق بالنصف متوافق کلی پس سه را که نصف شش است اولا در چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند
و دوازده حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله رد به بزنند و از حاصل چهل و هشت حاصل تصحیح مسئله نمایند دوازده بزوجه
و سه سه بهر یک از جدات و چهار چهار بهر یک از اخوات بدهند و بدانکه هرجا که حصه زوجه ربع و حصه اخوات اخیافیه
یک ثلث است و باقی حق جده پدریست واحده باشد یا متعدده بدون رد به دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات
اشتراک دارد و بدانکه در قسم چهارم وجه اکتفا باجتماع دو جنس من یرد علیه با من لا یرد علیه اینست که باستقرا معلوم شده که مسئله
جامعه چهار طوایف رد به نمی باشد پس لامحاله در مسئله رد به زیاده بر سه طایفه تجمع نتوانند شد و آن ناظم رحمه الله در نظم این
قسم مسائل واقع شده که اگر تقسیم بقیه فرض من لا یرد علیه نمود گفت * گشت قسمت صحیح اگر فیها و ور نه یک صورت
تبدیل شعر رابعه از این اشعار با این شعر ضرور افتاد ۵ مسئله کز برای اهل رد است * که چون آن تقسیم بقیه کرده است *
یعنی اول فرض من لا یرد علیه از اقل مخارج بدهید بعد از آن بقیه که هست از آن بیست مسئله که برای اهل رد باشد

وازینجا تنها و شرح تکمیل باقی می پردازم * سهم هر فرقه که شد زینها * منکسر بر رؤس ای دانا * مسئله میشود درست
صحیح * باصول وقواعد تصحیح یعنی نصیب هر فرقه از فرق من لا یرد علیه که بر رؤس آنها منکسر شد مسئله رو به باصول قواعد
تصحیح درست و صحیح می شود چنانچه در مسئله مذکوره الصدر میان پنج سهم و رؤس زوجات اربعه تباین ست پس همین پنج درست
وهشت سهام و رؤس بنات تسعه و هفت سهام و رؤس جدات سته لکن رؤس زوجات و جدات توافق بالنصف
چون نصف احدهما در کل آخر ضرب کنند دوازده میشود و درین دوازده و نه در بنات توافق بالثلث ست چون ثلث احدهما در کل
دیگر ضرب کنند سی و شش حاصل شود آنرا در چهل که مسئله فریقین ست ضرب کنند حاصل ضرب یک هزار و چهار صد
و چهل میشود که ازان تصحیح مسئله فریقین ست پنج که برای زوجات بود بضرب آن در سی و شش یکصد و هشتاد شد چهل و پنج بهر یکی
از زوجات می رسد و بضرب بست و هشت که نصیب بنات ست در سی و شش یکهزار و هشت حاصل می آید و بهر یکی از بنات
یکصد و دوازده می رسد و بضرب هفت سهام جدات در سی و شش دو صد و پنجاه و دو میشود و بهر یکی از جدات چهل و دو سهم
می رسد بیان مقاسمة الجد ٥ نزد صدیق اخوة و اخوات * خواه اعیانی اند یا علات * جمله محجوب می شوند بجد همه
این سخن بو حنیفه راست شد * صاحبینش بقول زید روند * که بجد وارث این جماعه شوند * میرسد هرچه انفع ست بجد * ثلث یا
در مقاسمه بی کد * یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران اعیانی باشند یا علاتی همه اینها با جد
صحیح محجوب الارث اند بحجب حرمان و این قول مختار ابن عباس و ابن عمر و ابی سعید خدری و ابی ابن کعب و اکثر صحابه ست و همین قول را
امام ابی حنیفه رحمه الله پسند کرده بران فتوی داده ست و صاحبین امام ابی حنیفه که ابی یوسف و محمد رحمهما الله هستند بقول زید
ابن ثابت بخر رفته اند که جماعه اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه با جد وارث میشوند و جد حاجب اینها نیست و همین مذهب مختار
مالکیه و شافعیه و فرقه شیعیه ست لکن نزد شیعه بنی الاخیاف نیز با جد شریک ارث اند بخلاف دیگران که جد را حاجب آنها
شمرده و نیز نزد امامیه درین شرکت جد صحیح و فاسد هر دو مساوی اند و دیگران جد فاسد را شریک اینها نمیدانند که نزد شان
جد فاسد از ذوی الارحام ست و بر قول زید ابن ثابت حصه جد را هرچه از دو امر که ثلث مال یا مقاسمه باشد انفع و افضل بود بدهند
یعنی اگر بصورت مقاسمه مال زیاده بوی میرسد مقاسمه نمایند و اگر ثلث مال زیاده از مقاسمه باشد ثلث بوی بدهند * حیثیت
والی مقاسمه بیان * وقت تقسیم در جد و اخوان * جد بجای برادری بنهی * نصف حظش نصیب اخت دهی * بدانکه مقاسمه
در لغت بمعنی باهم قسمت کردن باشد و باصطلاح صاحبین و اتباع شان قسمت ترکه میان جد و اخوة و اخوات اعیانیه یا علاتیه
بدین طریق که وقت تقسیم مال متروک درمیان جد و برادران و خواهران جد را بجای یک برادر فرض کنی و مال را میان
اخوة و اخوات بشمول جد در آنها للذکر ضعف الانثی تقسیم نمائی پس هرچه بجد رسید و نصف آن بخواهر میرسد اگر باشد بدانکه
که جد بجای برادرست ٥ این علات با بنو الاعیان * داخل اند در مقاسمه بیان * بهر اضرار جد داخل شوند * لیک خود
خایب از میان بروند * جمله با قسمت حظ اعیانی * هان اگر خواهریست لا ثانی * بعد اخذ نصیب خود با جد این علات

را سهیم کنند چون جد و اخت عینیه و ابن ابن یک علاتی اند ابن ابن بجای دو اخت یکثلث ست ملاکی خطی طرف
تواند بست ازانجا که بنوالعلات ای اخوه و اخوات علاتیه بنوالاعیان که اخوه و اخوات اعیانیه باشند هرچند وارث
نمی شوند لکن جد را مانع ارث آنها نیست پس برای اضرار جد و تنقیص حصه اش بنو العلات با بنو الاعیان در مقاسمه
داخل کرده میشوند و بعد از انکه حصه جد جدا کرده شود انها خائب و خاسر بدون حصول چیزی از میان مقاسمه بیرون میروند
و هرچه بعد نصیب جد باقی میماند جمله آن حصه بنو الاعیان ست مثالش آنکه کسی یک جد و یک برادر اعیانی و یک اخ
علاتی گذاشت جد یکی از اخوه شمرده مسئله باعتبار روس از سه باید شمرد یکی ازان بجد و دو اخ اعیانی را باید رسانید
و اخ علاتی از میانه خائب و خاسر خارج شود و اینجا ثلث مال و مقاسمه هر دو مساویست و اگر بجای اخ علاتی اخت
باشد مسئله باعتبار روس از پنج بود دو ازان بجد و سه باخ اعیانی رسد و اخت بدون حصول چیزی بیرون رود
اینجا مقاسمه برای جد بهترست از ثلث مال و اینهمه در صورتی ست که از بنی الاعیان تنها اخت واحده نبود و اگر از
بنوالاعیان یک خواهر ست ثانی لها یعنی برادر و خواهری دیگر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصه جد و
گرفتن حصه خود که نصف متروکه باشد در باقی ترکه ابن علات را سهیم و شریک گرداند مثالش یک جد و یک اخت
اعیانیه و دو اخت علاتیه مقاسمه درینجا برای جد بهتر از ثلث مال ست که جد بجای برادری گرفته مسئله از پنج باعتبار
روس کنند و تصحیح از بیست بضرب پنج اولا در مخرج نصف و ثانیا در دو که عدد روس اختین علاتیه ست جد
و اخت اعیانیه راده و باقی دو بهره دو اخت علاتیه میرسد و اگر بجای دو اخت علاتیه یک اخت علاتیه باشد از ترکه
بهره نبرد زیرا که درینصورت مقاسمه برای جد افضل ست و مسئله باعتبار روس از چهار خواهد بود دو بجد و دو بخواهر
اعیانیه خواهد رسید و اخت علاتیه خائب و خاسر خارج خواهد شد مختلط گر با این جد صاحب حصه دگر
پس جد بعد فرض سهیم میگیرد انفع سه امرای که ازان سه باشد مقاسمه یک چیز مثل زوج و جد و برادر شیر
ثلث ما بقی هم باشد چه اخوین داخت و جده و جد ثالث آن سدس جمله مال بنت و اخوین و جد و جده مثال یعنی
اگر با جد و بنی الاعیان یا بنی العلات یا هر دو صاحب سهمی دیگر مختلط شود پس جد بعد فرض ذو سهم مذکور انفع سه امر
میگیرد و یکی ازان سه امر مقاسمه باشد مثل زوج و جد و اخ اعیانی یا علاتی که بوجود نصف درینصورت مسئله از دو ست
و تصحیح از چهار درینصورت مقاسمه جد را ربع میرسد و آن افضل است از سدس مال و از ثلث ما بقی و دوم ازان سه امر
ثلث بقیه کیست بعد ادای فرض ذی سهم دیگر مثل ام و برادر و اخت و احده و جده و جد که مسئله درینصورت بوجود
سدس که فرض جده ست از شش باشد و بعد ادای فریضه جده پنج باقی می ماند چون آنرا ثلث صحیح نیست اصل
مسئله را در مخرج ثلث ضرب کنند هژده حاصل شود همان تصحیح مسئله ست جده را سه ازان بدهند و در پانزده
باقی ثلثش را که پنج باشد بجد بدهند و بقیه عشره را برادر و اخت للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند پس اینجا ثلث ما بقی

برای جد افضل از مقاسمه و سدس جمیع مال ست چه در صورت مقاسمه تصحیح مسئله از چهل و دو ست ده ازان جد را بمقاسمه
میرسد و بدیهی ست که پنج جزو از بیست و یک جزو چهل و دو و بر تقدیر سدس جمیع مال تصحیح از سی باشد پنج
ازان بجد رسد و پنج جزو از سی بالبداهت کمتر ست از پنج جزو بیست و یک و سوم ازان سه امر سدس از جمیع مال متروک ست
ست مثالش یک بنت و دو اخ و جد و جده اصل مسئله بوجه اجتماع نصف و سدس از شش ست سدس آن
که یکی باشد بجد میرسد و بر تقدیر مقاسمه و اعطای ثلث مابقی دو ثلث از یک سدس بجد خواهد رسید و اکثریت سدس
جمیع مال درینصورت محتاج بیان نیست ف مابقی را ثلث صحیح چو نیست پس بباین اصل مسئله از چه بیست
ضرب کن مخرج ثلث در اصل تا که سهل شود ثلث را فصل این بیان قاعده است که چون ثلث باقی ترکه بعد
اعطای نصیب ذوی سهم دیگر سوای اخوة و اخوات برای جد انفع و بهتر باشد و مابقی را ثلث صحیح نیست پس اصل مسئله
رابین که از چه بیست و مخرج ثلث را که سه باشد در اصل مسئله ضرب کن تا که جدا کردن ثلث از حاصل ضرب اسهل شود
وهمان تصحیح مسئله باشد مثالش گذشت ف چون گذارد زنی جد و مادر و اخت عینی و دختر و شوهر پس سدس
ست حق جد هیچ محجوب اخت را رسد مسئله اصل از دوازده وان لکن از عول سیزده گردان این مثالی ست
که در وی سدس کل مال برای جد انفع ست از مقاسمه و از ثلث مابقی بعد نصیب ذوی الفرض دیگر هرچند مثالش سابق
ذکر یافت لکن وجه ایراد این مثال درینجا برای آنست که اخت اعیانیه یا اخت علاتیه گو محجوب بجد نیست لکن در بعض
احیان مع الجد وارث نمی شود با آنکه چنین مسائل عائله نیز می باشند و خلاصه مضمونش آنکه چون زنی میرد و جد و ام
و اخت اعیانیه و بنت و شوهر گذارد پس سدس درینجا در حق جد بهتر از مقاسمه و ثلث مابقی ست و اخت اعیانیه را هیچ
چیزی نمیرسد اگر بجای اعیانیه علاتیه باشد بدرجه اولی او را چیزی نخواهد رسید لهذا آنرا ذکر نکرد پس اگرچه اصل مسئله بسبب
اجتماع نصف و ربع و سدس از دوازده است لکن از عول سیزده میشود و نصف آن که شش باشد حق بنت ست و ربع آن
که سه بود سهم زوج ست و سدس که دو باشد حصه جد ست باقی ماند یک و حق مادر سدس ست که دو باشد درینصورت
یکی افزوده سیزده نمایند لاجرم که باخت عصبه شده بود چیزی نمیرسد و وجه خیریت سدس جمیع مال از مقاسمه آنست که اگر جد
زوج و بنت و ام یازده سهام حق خود گرفتند یک باقی ماند اگر میان جد و اخت مقاسمه کنند دو ثلث از یک بجد خواهد
رسید و دو سهم سیزده بالبداهت اکثر است و وجه خیریت آن از ثلث مابقی ظاهر ست که این ثلث از سهم مقاسمه هم کمتر ست
ف نزد زید ابن ثابت از اخوات خواه اعیانی اند یا علات هیچیک نیست از ذوات الفرض با جد الا در اکدریه صورت

زوج و ام جد و اخت اعیانی — صورت اکدریه را دانی — در حق جد مقاسمه بهتر — که بود ضعف حصه خواهر

مسئله از شش و بنه عائل — صحت از بست و هفت گر خواهی — گرد و اخت اندجای یک به یکجا — یا بجایش برادرست تنها

نیست ره عول و اکدریه بدان — سدس کل برای جد اولی — یعنی نزد زید ابن ثابت هیچ یکی از اخوات اعیانیه و علاتیه با جد

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه است مگر در مسئله اکدریه که اخت بالعرض یعنی بعروض عارضی ذات الفرض گردید
و مراد از بالعرض اینست که اگر اخت واحده تنها بدون خواهری دیگر یا برادری بود و نیز بصورت نگردانیدنش از ذوات
الفرض بالکلیه محروم از میراث نمی شد در عداد ارباب فرایض معدود نمی گردید و وجه تسمیه این مسئله باکدریه اینست
که این صورت بعینه در قبیلهٔ بنی اکدر واقع شده و صورتش اینست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعیانیه گذاشت و بجای
اعیانیه اگر علاتیه باشد نیز مسئله از اکدریه خارج نشود و شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف
اصل مسئله از شش است و بنه عول میکنند و اینجا در حق جد مقاسمه بهتر است از سدس جمیع مال که یک از شش باشد
از ثلث مابقی بعد نصیب زوج و ام است که یک سدس کامل و ثلث یک سدس از شش باشد و وجه خیریت مقاسمه
آنست که حصه خواهر خواهد یافت از بست و هفت هشت با و خواهد رسید زیرا که از عول حصه جد یک است و حصه خواهر
سه هرگاه مقاسمه نمایند مجموع سهام هر دو چهار و تقسیمش بر روس هر دو که بمنزله سه اخت اند مستقیم نمیشود پس نه را
در سه ضرب کنند بست و هفت میشود نه از ان حق شوهر است و شش نصیب مادر و سه هم جد و نه حظ اخت و بعد ضم
نصیب جد با حصه اخت دوازده می شوند چون آنرا میان هر دو مقاسمه نمایند هشت بجد و چهار باخت خواهد رسید
پس بدین جز اینجا اخت را اولا صاحب فرض ساختند تا بالکلیه از میراث محروم نشود و بالآخر عصبه گردانیدم که نصیبش از نصیب
جد از دیاد نه پذیرد و در مسئله متقدمه ثبت از ذات الفرض شدن اخت مانع بود و بنا بر علیه اخت از ارث حظی برد
و اگر بجای اخت درین مسئله دو اخت باشند یا تنها یک ادر باشند پس این مسئله عائله و اکدریه باقی نماند چه اگر دو خواهر
بجای یکی باشند حق مادر را از ثلث بسدس رد میکنند و از شش که اصل مسئله است سه بزوج و یک بام و یک بجد و
باختین خواهد رسید و مقاسمه و سدس کل درینصورت یک حال دارد و از ثلث مابقی بهتر است و اگر یک اخ
بجای اخت باشد هم مسئله از شش و سدس که یک باشد بوجه فرضیت بجد میرسد و اخ را که عصبه است چیزی نمیرسد
و درینصورت سدس برای جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است و نزد امامیه درینصورت نصف حق زوج و ثلث حق مادر فرضا
و باقی حق اوست خواهد بود و سدس بجد استحبابا میرسد و در مسائل جد اختلافی که میان شیعه و اهل سنت است در احوال
جد گذشت حاجت اعاده ندارد بیان مناسخه مراد آن کز عنا تمتع داشته ورثه مستحق مال گذاشته وارثی
قبل قسمت متروکه نیز راه عدم نمود و سلوک سهم او حظ دیگران گردید و نوبت قسمتش و بی رسید که از نیها یکی هر دو
گذشته آنکسانرا که وارث خود داشت همچنین چند بطن دیگر گذشته تقسیم مال شد تا خیره نام این انتقال ای جابان
در شریعت مناسخه میدان مناسخه در لغت بمعنی نقل و تحویل است و در اصطلاح این علم عبارت از انتقال حصص ورثه
است قبل القسمت بسبب موت آنها بوارثان شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی وفات کرد و ورثه
مستحقین مال خود گذاشته و وارثی از ورثه مذکوره قبل قسمت متروکه مورث خود نیز راه عدم پیمود و سهم این متوفی ثانی

حظ دیگر وارثان هیچ وجه کم و بیش نگردد لیکن منوز نوبت قسمتش نرسیده بود که یکی ازین ورثه متوفی ثانی هم مرد و کسانی را که
وارث خود داشت بگذاشت همچنین چند بطن دیگر اگر بر کد در تقسیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری مرد نام این انتقال در شریعت
مناسخه است ۵ وارث میت دوم بعمل نیست گر غیر وارث اول هست هر یک و غیره قسمت هم که زیاد نقصان
اند هم پس وجود میت ست کالمحجوب بل کالمعدوم نمی شود محسوب میگوید که هرگاه صورت مناسخه متحقق شد پس باید
که اگر وارثان میت دوم در عمل مناسخه غیر وارثان میت اول نیستند و در قسمت هم اثنا دخال و اخراج میت ثانی تغییری
واقع نمیشود که همه ورثه از یک جنس سهم شده پس میت دوم مثل محجوب است بل کالمعدوم محسوب نشود گو با وجود او قسمت
شود چنانچه شخصی مرد و چهار پسر و چهار دختر از بطن زن واحده گذاشت پس یکی از پسران یا دختران مذکوره مرد و وارثی
غیر ازین اخوه و اخوات خود نگذاشت پس ترکه میت اول برین بنین و بنات احیا للذکر مثل حظ الانثیین منقسم خواهد شد ۵ و اینها
غیر یکدیگر اند با التغییر بقسمت است اگر ابتدا لکن میت اول است سائر تصحیح بی قصور و خلل و هر وارثی از ان تصحیح سهم
هر چه کرده منقسم است پس تصحیح میت دیگر کوشش دانکه مجملش نگرد صحت مسئله باقی الید کرد نوعی مماثلت دارد و ضرب
و قسمت دران ندارد کار مسئله را بحال خود بگذارد یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر اند یعنی ورثه میت ثانی غیر وارثان
میت اول اند یا با وجود اتحاد ورثه تغییری در قسمت ثانی واقع میشود درین هر دو صورت ابتدای عمل مناسخه از میت
اول باید کرد و تصحیح مسئله میت اول بلا قصور و خلل باید نمود و سهام هر وارثی که منقسم شده سهم یکی باید داد و بعد از ان تصحیح
میت دیگر را شروع کرده سهم میت ثانی که از ترکه میت اول بوی رسیده و باقی الید او همانست نظر باید کرد که آن با تصحیح مسئله
دانش کدام نسبت است اگر تصحیح مسئله اش با باقی الید بنوعی از انواع مماثلت دارد یعنی خواه تماثل حقیقی است یا تماثل
حکمی که تداخل باشد بصورتیکه باقی الید اکثر از تصحیح بود درین صورت ضرب و قسمت کاری ندارد و مسئله را بحال خود
گذارند و باقی الید میت را بر ورثه اش قسمت نمایند مثال تغیر در قسمت با وجود اتحاد ورثه میت اول و ثانی شخصی مرد و
پسر از یک زوجه و سه دختر از زوجه دیگر گذاشت پس دختری از انها مرد و یک برادر علاتی و دو خواهر اعیانیه گذاشت در
مسئله میت اولی از پنج خواهد بود و هر پسر و یک یک سهم دختر خواهد رسید و مسئله میت ثانی بوجود ثلثین است و ثلث
هر دو خواهر اعیانیه را و باقی یک ثلث برادر علاتی سپرده پس میان هر دو تقسیم تغیر ظاهر شده و مثال تغایر ورثه انشاء الله
بصورت مناسخه در آخر این فصل شرح خواهد شد ۵ نیست باقی الید او با تصحیح استقامت پذیر با التصحیح پس بنوعی اگر
توافق است وفق تصحیح دوم را در بست ترین آن را با این تصحیح تا شود مسئله درست و تصحیح یعنی که باقی الید
دیگر با تصحیح مسئله همان میت صراحةً بلا کسر استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح و باقی الید نوعی از انواع توافق حقیقی
یا حکمی باشد وفق تصحیح دیگر را حاصل کرده در تصحیح اولین ضرب باید کرد مسئله درست و صحیح شود پس از تماثل با
الید میت دیگر را زین ضرب و تصحیح نصیب شده تصحیح وی با نقسام صحیح منقسم خواهد شد و هر اداره توافق حکمی مراد

وصف المسئله من ۴	ما فی الید ۴ ثم ۸ ثم ۳۲	بینهما تماثل
اب موصوف	ام منعوته	زوجه مشکوره
	ثلث ما بقی	ربع
۲	۱	۱
۴	۴	۲
۱۶	۸	۸

حامده المسئله من ۶		ما فی الید ۹ ثم ۱۸ ثم ۷۲	بینهما توافق بالثلث
ابن شاکر	ابن ناعت	بنت وصیفه	جده ام الام محموده
			سدس
۲	۲	۱	۱
۶	۶	۳	۳
۲۴	۲۴	۱۲	۱۲

محموده المسئله من ۲ تضرب فی ۲ فتصح من ۴	ما فی الید ۹ ثم ۳۶	بینهما تباین
زوج احمد	اخ شکور	اخ صبور
نصف		
۲	۱	۱
۱۸	۹	۹
الاحیاء	۱۲۸	

موصوف	منعوته	مشکوره	شاکر	ناعت	وصیفه	احمد	شکور	صبور
۱۶	۸	۸	۲۴	۲۴	۱۲	۱۸	۹	۹

بدانکه درینصورت اصل مسئله حمیده بوجه اجتماع نصف وربع وسدس از دوازده ست چون سه بزوج وشش به بنت و دو بام داده شود یک باقی میماند پس مسئله رد یست اولا از اقل مخارج فرض لا یرد علیه که چهار باشد مسئله کنند و یکی ازان بزوج دهند باقی سه بر سهام ثلثه بنت وسهم واحد ام که همگی چهار باشد مستقیم نیست ومیان این هر دو تباین ست چهار را که مسئله زوج بود درین چهار که بمنزله روس ست ضرب نمایند وازشانزده حاصل ضرب تصحیح مسئله کنند چهار ازان بزوج و نه بنت وسه سهام خواهر رسید واصل مسئله زوج متوفی که مقتضی تماثل حالت تماثل میان تصحیح وما فی الیدست چه تصحیح ونیز انچهار باشد وما فی الیدش نیز چهار واین هر دو متماثلین با هم مستقیم القسمت اندزوجه اش را یک ومادرش رانیز یک که ثلث ما بقی ست وپدرش را باقی دو بعصوبت میرسد واصل مسئله بنت متوفاه که مشتمل بر مثال نسبت توافق در تصحیح وما فی الیدست بوجود سدس از شش باشد وما فی الید آن نه ومیان هر دو توافق بالثلث ست پس دو را که ثلث شش وقایم مقام روس ست در مبلغ یعنی تصحیح اول که شانزده باشد ودر حکم اصل مسئله است ضرب کنند حاصل قسمت که سی ودو باشد مخرج هر دو مسئله بود ودرینصورت ما فی الید این بنت حمیده کرد وسه ازان یکی

بنزد وی محل قسمت دان و بطن اعلی اخلاف لیکن آن بصفت اصل معتبر باشد و از فروع ست اعتبار عدد و می شود منقسم
بهفت سهام و همچنین میرسد بذوی الارحام که بود چهارم ابن ازان و مابقی حصه دو بنت بدان بحظ هر یک بفرع او رسید
صحت از بست و هشت دان بیکی حالا امری دیگر که محمد رحمه الله توریث ذوی الارحام را بدان مشروط کرده بیان میکنند
ومیگوید که دیگر شیست که محمد رحمه الله قسمت ترکات بر اصل صفت اصول که ذکورة وانوثت باشد میگیرد و عدد از فروع
میگیرد که فرع هر یکی چند شخص اند مثالش بدین صورت

نزد محمد رحمه الله مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ — و نزد ابی یوسف رحمه الله تصحیح از ۷

		بکر
بنت	بنت	بنت
ابن ۴	بنت ۱	بنت ۲
بنت	ابن	بنت
بنتی	بنت	ابنی
۱۶	۶	نزد محمد ۶
۲	۱	نزد ابی یوسف ۴
۴	۴	نزد اما سیه ۲

که اگر منجمله ذوی الارحام و پسر از بنت البنت یک بنت وارث اثاثه جد فاسد خود بود و دختر یکه دختر از ابن البنت بنت دیگر
مستحق اثاثه مذکوره بماند و هم دو دختر از بنت الابن بنت ثالث وارث آن هستند پس نزد محمد بطن اعلی اختلاف محل قسمت
باید دانست لکن در آن بطن صفت ذکورت وانوثت از اصل معتبر باشد و اعتبار عدد از فروع ست پس بطن اعلی اختلاف در ینجا
بطن ثانیست که صفت ذکورت وانوثت مختلف شده که یک ابن و دو بنت اند آن ابن را بانضمام عدد فروعش دو این
باید گرفت و یک دختر از ین هر دو دختر باعتبار عدد فروع وی دو دختر باید شمرد و یکه دختر را که فرعش یک ست واحده باید داشت
پس مجموع رؤس درین بطن هفت باشد که بنای مسئله بر هفت و بدین وجه ترکه میت بهفت سهام منقسم میشود و بهر یکی
از ذوی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از ان سهم ابن بطن دوم ست و مابقی سه ازان حصه هر دو بنت بطن دوم دو
ازان نصیب بنت ذات الفرعین و یک ازان حظ ذات فرع واحد پس صنف ذکور و اناث جدا جدا کرده نصیب ابن
بهر دو دختر انش بدهند و سهام هر دو بنات را در بطن ثالث بر ابن و بنت که بجای نبتین ست علی السویه منقسم گردانند و
حصه هر یک بفرعش در بطن چهارم رسانند و چون در بطن سوم تقسیم انصافاً ست و عدد سه نصف صحیح ندارد و اصل مسئله
که هفت باشد در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند چهارده شود و در بطن رابع سه سهام بنت بنت البنت (یعنی سهام بنات ۱۲) بهر دو پسرانش
انصافاً منقسم شود و نصف صحیح ندارد و بانه چهارده را در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند بست و هشت میشود که از ان

تصحیح مسئله هست و اگر خواهند چنین گویند که چون در بطن سوم انحسار نصیب دختران پسر واقع میشود و عدد رؤس بنات و ابن چهار
ست و آن با سه سهام بنات و ابن وارد پس اصل مسئله را در چهار ضرب بکنند بیست و هشت میشود و بمذهب شیعه درین صورت مسئله
از سه است تصحیح از شش و دو دو بهر یک از بنات ثلثه انقسام یافته حصه هر یکی بفرع آن منتقل خواهد شد و دو حصه به بنت ابن
بنت البنت و یک یک بهر یکی از اثنین دیگر خواهد رسید ۵ لیکن نزد یوسف اندرین صورت * مال در فرع میکنند قسمت *
چار زان میدهد بهر دو پسر * ما بقی سه نصیب سه دختر یعنی هرچه مذکور شد طریقه محمد رحمه الله بود ولکن ابو یوسف رحمه الله
درین مسئله مال متروک را ابتدا بر فروع قسمت میکنند پس باعتبار رؤس فروع مسئله از هفت باشد چهار ازان بهر دو پسران
بنت ابن البنت و بنت و ما بقی سه سهم بهر سه دختران که بهر یکی ازان یک سهم رسد ۵ چون بتوریث جمع دانشمند * از قرابت
جهات میگیرند * نزد بو یوسف اعتبار جهات * در رؤس فروع دان بالذات * هست نزد محمد موصوف * در اصول اعتبار
آن معروف * این تتمه مباحث صنف اول است بگو بدانکه چون در توریث ذوی الارحام جماعه دانشمند که علما و فقها اند
از قرابت جهات آن میگیرند که جهت قرابت واحد هست یا متعدد پس نزد ابو یوسف رحمه الله اعتبار جهات در ابدان فروع بالذات است بلا
واسطه اصول که وی رضی الله عنه مال را بر فروع ابتدا تقسیم میکند و همین است روایت صحیحه از وی لهذا مختار علمای ماوراء النهر
و هرچه مختار فقهای عراق و خراسان است که نزد وی رحمه الله تعالی و ابن و صاحب جهت واحده را در توریث یکحال باشند نیست مرجح و نزد محمد
رحمه الله اعتبار جهات در اصول است نه فروع زیرا که او مال را بر اصل بخلاف تقسیم میفرماید و نزد ما هیچ چون تقسیم ترکه بلحاظ اصول است
احتیاج بلحاظ جهات باقی نیست حصه هر اصل بفرعش میرسد اگر فرع ذات الجهتین است حصه دو اصل خود خواهد یافت و گر
حصه یک اصل خود ۵ گر دو دختر بنت بنت بود * که همان ابن بنت رست ولد * نیز از بنت دختر ثالث * پسری هست
مال را وارث * هست بر سه سهام قسمت مال * نزد بو یوسف خجسته خصال * دو ثلث حق هر دو دختران * یک ثلث
حصه پسر رسان * بطریق محمدی که گذشت * ساز تصحیح آن بیست و هشت * بیست دو زان بدختران بدهی * شش ازان حصه پسر
بنهی * لیک قول محمد است اقوی * هست در ذوی رحم بران فتوی * این مثال اعتبار جهات قرابت است که اگر کسی میرد
وازوی دو دختر بنت البنت باقی بود و همان هر دو دختر اولاد ابن البنت دیگر است پس قرابت این هر دو دختر میت از دو جهت
ست یکی جهة پدری دیگر جهة مادری و نیز پسری از بنت البنت سوم وارث آن مال هست بدین صورت

نزد محمد مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ — و نزد ابو یوسف رحمه مسئله از ۴۰

خالد

بنت — بنت — بنت

بنت ۲ — ابن ۴ — بنت ۱

بنت بنتی ۲۲ — ابن ۶

درین صورت نزد ابو یوسف رحمه الله چون هر دو دختران ذوات البنتین اند هر یک ازان بمنزله یک ابن باشد مسئله از سه
بود و مال را بر سه سهم قسمت کرده دو ثلث مال حق هر دو دختران دانند و یک ثلث نصیب پسر رسانند پس هر یکی را
ازین هر سه یک یک سهم رسد و همچنین ست نزد فرقه اثنا عشریه کرباعتبار اصول آنها که سه بنت اند پس ترکه میت را
بر سه سهم قسمت کرده یک یک سهم هر یک از بنات ثلثه رسانید حصه بر اصل بفروع ایشان منتقل گردانند و بطریق محمدی که بیانش
گذشت یعنی موافق مذهب امام محمد رحمه الله تصحیح مسئله اند درین صورت از بست و هشت باید کرد بدین طریق که در بطن ثانی که اعلی اختلاف ست تقسیم
کنند و دران بطن یک ابن ست بمنزله دو ابن که باعتبار جهات قرابت نزد وی در اصول ست و دو بنت اند یکی ازان بمنزله دو بنت
ست که هفت نفس شد پس مسئله از هفت باشد پسر ازان چهار سهم و بنت متعدد الفرع را دو سهم و بنت دیگر را یک سهم رسد و ذکور
و اناث اطوایف جداگانه ساخته سهام اربعه پسر را بهر دو دختران رسانند و سهام ثلثه هر دو بنات را بفروع آنها که
یک ابن و دو بنت ست للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند چون سهام ثلثه بارؤس اربعه مباینت داشت چهار را در اصل
مسئله که هفت ست ضرب کنند و حاصل ضرب را که بست و هشت ست قسمت صحیح تقسیم نمایند بست و دو ازان
بهر دو دختران از طرف پدر و مادر آنها بدهند که بهر یکی یازده برسد و شش ازان در حصه ابن نهند لکن قول محمد رحمه الله در
احکام ذوی الارحام اقوی و اشهر از هر دو روایت مرویه از امام ابوحنیفه رحمه الله ست و در مسایل ذوی الارحام همین بر
قول فتوی ست اگرچه علمای بخارا در مسایل ذوی الارحام و مسائل حیض بوجه الیسر و سهولت بر قول ابو یوسف
رحمه الله فتوی داده اند بیان صنف ثالث که اقرب صنف ثانی از موتی بمیراث بردن ست اولی × و در [illegible]
به ترتیب [illegible] انکه مدلی بوارث ست اولی × و مساوی منازل آنهاست × متفق و صفت من هم بدلی ست ×
در قرابت هم اتحاد بود × منقسم برؤس دان [illegible] یعنی از صنف ثانی که اجداد و جدات فاسده اند هر که اقرب بموتی
باشد از جهت پدر یا مادر بهر بردن میراث از موتی اولی باشد باتفاق فریقین پس اب الام اولی از اب ام الام و اب اب الام
همچنین اب ام الاب اولی از اب ام ام الاب و از اب ام اب الاب ست و برین قیاس حال جدات و در صورت تساوی
در مرتبه قرب ازین جماعه که تساوی القرابه اند هر که منتسب و متوسل بوارث ست اولی بود نزد ابی سهل فرائضی و ابی فضل خفاف
و علی بن عیسی بصری چنانکه اب ام الام اولی ست از اب اب الام که مدلی بجد ام الام ست که جده صحیحه باشد و انجا اب
الام ست که جد فاسد بود و ابو سلیمان جرجانی و ابو علی بستی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر وارث ترجیح و تفضیل نداده اند و در صورت
مذکوره هر دو را وارث میدانند همچنین ست مذهب امامیه و اگر منازل قرب و ابعد و ادلا بوارث و غیر وارث در یکدیگر مساوی
و صفت مذکوره وا [illegible] کسی که بواسطه اش هر یکی نسبت کرده شده نیز متفق و متحد ست یعنی بصورت تساوی مراتب
و ادلا بوارث و غیر وارث [illegible] مدلی به هر یکی [illegible] ست هر یکی [illegible] صفت مذکوره متصف ست یا بوصف انوثت و در جهت
قرابت هم اتحاد ست که هر یک از جانب اب میت ست یا هر واحد از طرف ام میت ست چنانچه اب اب ام الاب و ام

اب ام الاب پس دریں صورت ترکہ را بر ابدان آنہا للذکر ضعف الانثی اثلاثا تقسیم نمایند باتفاق فریقین و معنی اولاد بیان مدلی و مدلی بہ در فصل حجب گذشت ۵ وصف مدلی ہم اگر یابی مختلف بایدت کہ دریابی اول بطن کا ختلاف دران ہست آنرا محل قسمت دان یعنی با وجود استوا منازل این صنف وصف مدلی ہم کہ وسطہ انتساب اند بسوی میت اگر مختلف بذکورۃ و انوثت یابی پس ترا باید تا دریافت کنی اول بطنی را کہ دران اختلاف واقع ست و آن بطن را محل قسمت دانی و للذکر ضعف الانثی تقسیم کنی و طایفہ نسا و زمرہ رجال را دو فرقہ جداگانہ گردانی چنانچہ در صنف اول گذشت مثالش نزد محمد رحمۃ اللہ مسئلہ از ۶ و تصحیح از ۱۸

مکرم

الاب	الاب	الاب	الاب
ام	ام	ام	ام
اب ۲	ام ۱	اب ۲	ام ۱
اب	اب	ام	ام
۸	۴	۴	۲

درینصورت در مرتبہ سوم اختلاف بذکورت و انوثت دو ام و دو اب است کہ روس آنہا شش باشد مسئلہ از شش بود چہار سہام ہر دو اب کہ یکفرقہ ست و دو سہام ہر دو ام کہ فرقہ دیگر ست و در مرتبہ چہارم روس اب و ام فرقہ رجال و اب و ام فرقہ نسا سہ ست و سہام ہر یکی ازان فرقہ با روس آنہا مباینت دارد پس شش را در سہ کہ اعداد روس ستند ضرب کنند از حاصل ضرب کہ ہجدہ باشد تصحیح مسئلہ نمایند دوازدہ کہ سہام ہر دو اب در جہت ثالثہ ست باب و ام آنہا در جہت رابعہ ہشت و چہار للذکر مثل الانثیین ہر سہ و شش کہ سہام ہر دو ام در جہت ثالثہ ست باب و ام آنہا در جہت رابعہ چہار و دو میرسد و نزد علمای شیعہ درینصورت مسئلہ از شش باشد و للذکر ضعف الانثی در مرتبہ چہارم قسمت یابد ۵ اختلاف ست در قرابت اگر یک جانبی ام و جانبی ست پدر پس ثلثین ست حق طرف پدر و ثلثی حق جانب مادر یعنی اگر با وجود تساوی مراتب و اتفاق وصف مدلی بہم در جہت قرابت اختلاف ست کہ یک جانب ام ست و یک جانب اب درینصورت دو ثلث حق جانب پدر ست کہ حصہ اب باشد و یک ثلث حق جانب مادر ست کہ حصہ مادر باشد بالاتفاق درینصورت

مسئلہ از سہ و تصحیح از ۹

مستظلم

الاب	الاب	الام	الام
ام	ام	ام	ام
اب	اب	اب	اب
اب ۶	ام ۲	اب ۲	ام

کہ ابو یوسف وحید زمان رہ قائل قسمت ست بر ابدان رہ ہست نزد محمد ابن حسن رہ حصۂ مرد مثل حصۂ زن بلکہ بود نزد وی اعتبار
اصول رہ واختلاف فروع نامقبول رہ این مثال تقدیم وترجیح اولاد عصبات بر اولاد ذوی الارحام ست صورت مسئلہ اینست کہ شخصی
مرد ویک ابن بنت الاخت ویک بنت ابن الاخ گذشت واین ہر دو اخ واخت کہ ابن وبنت موجودہ از نسل شان ہستند خواہ
اعیانیہ باشند یا علاتیہ یا یکی از ینہا علاتی ست ودیگری از بنو الاعیان ست در ہمہ صورتہا مستحق تمام مال متروک تنہا بنت ابن الاخ باشد
زیرا کہ وی ولد العصبہ ست وبمذہب شیعہ درین مسئلہ اینست کہ حق اصول بفروع خواہد رسید واگر یکی ازین ہر دو اعیانی ودیگر
علاتی باشد ہمہ مال را اولاد اعیانی مستحق خواہد بود واولاد بنی العلات محروم خواہند ماند تا اینجا بیان توریث اولاد اخوۃ واخوات اعیانیہ
وعلاتیہ بود واگر اخت واخ مذکورہ اخیافی باشند ذوی رحم مرد را کہ ابن بنت الاخت ست مضاعف ذی رحم انثی کہ بنت ابن
الاخ ست بمذہب ابو یوسف باید داد زیرا کہ ابو یوسف رحمہ اللہ در ذوی الارحام بر ابدان قسمت میفرماید کہ در میراث ہر جا
ترجیح ذکر بر انثی ست وتساوی کہ در بنوت واولاد ام بوجہ تصریح نص برخلاف قیاس بودہ لکن نزد محمد ابن حسن شیبانی
رحمہ اللہ حصۂ ہر دو مماثل ومساوی حصۂ شان ست زیرا کہ نزد وی اعتبار وراثت اصول ست واختلاف رؤس فروع را قبول
نمیکند وچون استحقاق اینہا بقرابت مادر ست واعتبار این قرابت ذکر بر انثی تفضیل ندارد پس حقوق اینہا با وجود اختلاف صفۂ ذکورت
وانوثت متساوی باشند ونزد علمای شیعہ نیز ہمین حکم تقسیم بالتساویست مسئلہ اگر تساویست در عصوبت ہم یا نفی عصوبت
ست باہم یا یکی از نسل اہل فرض مگر از نسل اہل عصوبت ست وگر نہ نزد ابو یوسف اعتبار اینجا نیست جز قوت قرابت را و نزد محمد رحمہ اللہ
قسمت بر اخ واخت شد درین صورت بلکہ جہات از اصول میگیرد وضم کند باوی از فروع عدد پس حق ہر فریق از اینہا
منقسم بر فروع آن میان آنہا یعنی اگر در عصوبت ہم تساویست کہ ہر یک از ذوی الارحام ولد العصبہ ست مثل بنت ابن الاخ
با بنت ابن الاخ ہر دو از بنو الاعیان خواہ بنو العلات یا تساوی در نفی عصوبت باہم حاصل شدہ مثل بنت بنت الاخ وابن بنت
الاخ یا یکی از ذوی الارحام از اولاد اہل فرض ست ودیگر از اولاد عصبہ ست مانند بنت اخ اعیانی وبنت اخ اخیافی درین صورت
نزد ابو یوسف رحمہ اللہ اینجا جز قوت قرابت اعتبار چیزی دیگر نیست پس حق وی اولاد بنو الاعیان را بر اولاد بنو العلات واولاد
بنو الاخیاف ترجیح بود واولاد بنو العلات را بر اولاد بنو الاخیاف تفضیل باشد واز محمد رحمہ اللہ در قسمت بر اخ واخت کہ اصول
این فریق ذوی الارحام اند درین صورت روایتست کہ جہات قرابت از اصول گرفتہ از فروع عدد باوی ضم کند یعنی اگر فرع
یک اصل دو یا سہ رؤس اند اصل را دو یا سہ رؤس گیرد وبر طبق آن مال را بر اصول تقسیم نماید پس آنچہ ہر فریق را از اصول رسید
حق آن فریق بر فروع مستحق منقسم دانند وبمذہب اثنا عشریہ در صورت اجتماع اولاد اخوۃ واخوات اعیانیہ وعلاتیہ واخیافیہ اولاد
بنو العلات را چیزی نخواہد رسید واولاد بنو الاخیاف اگر ہمہ از نسل یک اخ یا یک اخت اند یک سدس مال باینہا رسد واگر
ہمہ از نسل زیادہ از یک اخ یا اخت اند یک ثلث مال باینہا رسد ودر ہر دو صورت میان شان علی السویہ بر مرد وزن اقسام باید نمود
مال در ہر دو صورت بر اولاد بنو الاعیان للذکر ضعف الانثی منقسم کردہ شود وخصوص کلیہ بمذہب امامیہ اینست کہ مال

برحصول تقسیم کرده سوی فروع منتقل سازند و تقسیم در فروع اخیافیه بالسویه دارند و در ماسوی آن للذکر مثل حظ الانثیین قسمت نمایند ۵
از سه اخ گرسنه بنت بیست مگر جهت هر برادر است دگر همچنین از سه اخت سه دختر هم سه ابن از سه خواهر دیگر همچنین بر یوسف اندیشه
بر فروع از چهار شد قسمت هست اقدم فروع اعیانی پس فروع علات بعد آن دانی بعد از نیها فروع اخیافیست لیک ما قبل
بعد را نافیست این مثالیست جامع کلالات ثلثه که اخوه واخوات اعیانیه وعلاتیه واخیافیه باشند و بعض انسان اولاد اهل
فرض اند و بعض اولاد عصبات بدین طریق که شخصی مرد و سه دختر سه برادران مختلف الجهات گذاشت یکی بنت اخ اعیانی دوم بنت
اخ علاتی سوم بنت اخ اخیافی و همچنین از سه اخت مختلفه الجهات سه دختر گذاشت یکی بنت اخت اعیانیه دوم بنت اخت علاتیه سوم
بنت اخت اخیافیه همچنین سه ابن از سه اخت مختلفه الجهات دیگر گذاشت یکی ابن الاخت اعیانیه دوم ابن الاخت علاتیه سوم
ابن الاخت اخیافیه بدینصورت

خالد

هرسه اعیانیه			هرسه علاتیه			هرسه اخیافیه		
الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت
بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن

نزد ابی یوسف رحمه الله درینحال مال متروک بملاحظه روس اربعة ابن بمثابه ابنین بر فروع اربعه منقسم گردد و فروع اعیانیه در استحقاق اولی
یعنی با وجود اولاد اخ و اختین اعیانیه کسی از اولاد علاتیه واخیافیه مستحق آن نتواند بود و بعد آن فروع بنی العلات استحقاق
یعنی بصورت فقدان فروع اعیانیه اولاد اخ و اختین علاتیه اولی و اقدم بالاستحقاق باشند که با وجود آنها اولاد اخیافیه و
الحق نتوانند بود و بعد ازین هردو فرقه فروع اخیافیست یعنی بتقدیر فقدان اولاد علاتیه اقدم باستحقاق اولاد اخ و اختین اخیافیست
و معنی این مصرع لیک ما قبل بعد را نافیست این است که فرقه متقدمه فرق متاخره را نفی میکند و از استحقاق باز میدارد یعنی
با وجود فرقه متقدمه فرقه متاخره را چیزی نمیرسد پس اولاد اعیانیه اولاد علاتیه واخیافیه را نافی است و اولاد علاتیه اخیافیه را الخ
و جواب بیت ۵ و از محمد تقسیمش مروی است که ثلث حق فرع اخیافیست باقیش حق فرع اعیانی است و قسمت بدین
نمط دانی ثلث اولین سه حصه شود متساوی بهر یکی برود کرده قسمت بقیه را ابتداء نصفین سه از آن هم بنت اخ برگیرش
دو از آن حق ابن اخت بدان حصه بنت اخت واحد از آن پس محمد بنا بقول صحیح مسئله از نه کند تصحیح هرچه بالا مذکور شد
مذهب ابو یوسف رحمه الله بود و از محمد رحمه الله در تقسیم صورت مذکوره مرویست که ثلث ترکه حق اولاد اخ و اختین اخیافیست و ثلثین
بقیه آن حق فروع اخ و اختین اعیانیه است و طریقه قسمت آن بدین نمط بدانی که ثلث اولین که حصه اولاد اخیافیه است منقسم به سه حصه
شود و بهر یکی از ابن و بنتین متساوی برسد و باقی ثلثین را به نصف قسمت کرده سه از آن هم بنت اخ اعیانی حصه اوست و دو از آن
حق ابن الاخت اعیانیه و یکی از آن حصه بنت اخت اعیانیه ثانیه دانی پس محمد رحمه الله بنا بر قول صحیح نه کند قابل تقسیم الخ

براخوه واخوات باعتبار عدد وفروع وجهات در اصول ست این مسئله را از تصحیح میکنند که بوجود ثلث اصل مسئله از سه ست وثلث آن که یک
باشد به بنی الاخیاف ثلثه مستقیم نیست وثلثین که دو بود یکی ازان به بنت الاخ اعیانیه میرسد ویک حق ابن الاخت وبنت الاخت ست
که رؤس ثلثه باشد وآن غیر مستقیم ست ومیان این هر سه رؤس ورؤس بنی الاخیاف مماثلت ست پس سه عدد رؤس را در اصل مسئله
ضرب کنند تا نه حاصل شود وازان مسئله تصحیح باید ونه تمامیه نیز درین صورت ثلثین حق اولاد اعیانیه ست وثلث حق اولاد اخیافیه وآن ثلث
علی السویه بر اخ واختین منقسم شده باولاد انها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار سهم منقسم شده وازان به بنت الاخ حق پدرش ویک به بنت الاخت
وابن الاخت حقوق مادر انها خواهد رسید وتصحیح مسئله برین تقدیر از سی وشش باشد چهار چهار به بنی الاخیاف برسد ودوازده به بنت
الاخ وشش شش بهر یک از بنت الاخت وابن الاخت برسد ـه ورسا ابن سه اخ سه بنت گذشت × سه اخی مختلف جهت سه بنت
آنکه نسل برادر عینی ست × وارث مال غیر او کس نیست × که جز او نسل ذی العصوبه نیست × حکم این مسئله نهر دو یکیست یعنی واگر
سه پسران سه برادران میت سه بنت گذاشتند وهر برادری که هر یک ازین بنات ثلثه از او لاوسی هستند جهت مختلف است یعنی
یعنی یکی اعیانی بود ودوم علاتی وسوم اخیافی پس هر که ازین هر سه بنات نسل برادر عینی ست وارث مال متروک سوای او دیگر
نیست زیرا که او ولد العصبه ست وسوای او کسی از نسل ذی العصوبه نیست واز هر دو یعنی ابی یوسف ومحمد رحمهما الله حکم این مسئله
یکی ست وهیچ دران اختلاف نیست وصورت مسئله اینست

زید

اخ عینی	اخ علاتی	اخ اخیافی
ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت
وارث تمام مال	محجوب	محجوب

وبطریقه اثنا عشریه مسئله از شش ست یکی ازان به بنت ابن الاخ اخیافی وباقی پنج سهام به بنت ابن الاخ اعیانی میرسد بیان
صنف رابع ـه حکم صنف رابع حسب بین منفرد واحدی چو هست ازین مستحق تمام مال شود یعنی که جز او وارثی
دیگر نبود یعنی صنف رابع که عمات مطلقا واعمام لام واخوال وخالات مطلقا باشند حکم درین صنف آنست که اگر یکی از ایشان تنها ست
وسوای او کسی از ذوی الارحام نیست تمام مال متروک میت را مستحق خواهد شد زیرا که جز او وارثی نیست که مزاحم ومانع وی شود
بالاتفاق بین الفریقین ـه چند شخص اند مجتمع گر زان × متحد چیز قرابت شان × اند نیست اقدم ست اقوی × پدری وان پس مادری
اولی × زین همه اقدم ست اعیانی × اتفاق همه برین دانی × هر زن ومردگان بود اقوی × هست بالجمله اقدم واولی × یعنی حکم منفرد
صنف رابع بیان کردیم واگر چند شخص ازان صنف مجتمعا باشند وچیز قرابت شان هم متحد باشد یعنی هر همه از جانب ام هستند مثل اخوال

بیان صنف رابع

و خالات یا جمله از جانب باب باشند مانند اعمام اخیافیه و عمات مطلقاً لاطلاق در هر صورت هر که از انها اقوی ست اعلی و اقدم باشد پس
علاتی را از اخیافی اولی و اقوی و اعیانی اقدم و اولی ازین هر دو ست بر مذهب صاحبین و امام را اتفاق ست و بالجمله چنان باشد که
هر کسی که اقوی از نسبا بود در استحقاق میراث اقدم و اولی ست پس عمه اعیانیه از عمه علاتیه و عم و عمه اخیافیه اولی ست و عمه علاتیه
از عم و عمه اخیافیه اولی ست و همچنین خال و خاله اعیانیه از علاتیه و اخیافیه اولی و خال و خاله علاتیه از اخیافیه اولی ست و نزد علمای
شیعه بصورت اجتماع متحد الحیز اعمام و عمات باشند یا اخوال و خالات علاتیه با اعیانیه حاجب اند و بتقدیر انعدام اعیانیه علاتیه قائم
مقام آنها شوند و از اخیافیات واحد سدس مال را و متعدد ثلث مال را مستحق اند و باقی با اعیانیه و اگر نباشند با علاتیه میرسد ٥
اگر ذکور و اناث مجتمع اند × متساوی القرابات ای در یک درجه × اصل مشهور پس نگاه بدار × ضعف انثی نصیب مرد شمار × یعنی اگر ذکور
و اناث مجتمع اند که بعضی مرد اند و بعضی زن و هر یکی از آنها متساوی القرابات و متحد الحیز ست پس در تقسیم بر آنها اصل مشهور را
نگاهداری و مضاعف حصه انثی حصه مرد شماری لکن نزد امامیه در اخیافیه تقسیم میان ذکور و انثی متساوی ست و در اعیانیه و علاتیه للذکر
ضعف الانثی پس بهر عم و عمه اخیافیه از ثلث مساوی برسد و بهر یک از عم و عمه اعیانیه یا علاتیه للذکر مثل حظ الانثیین
خواهد رسید ٥ هچو اخیافی اند عمی چند بود که بعات همچنین جمع اند × خواه خال ست و خاله مطلق × لیک هر دو ز یک جهت ذی حق
این مثال اجتماع ذکور و اناثی ست که حیز قرابت شان متحد بود و بدین طریق که مثلاً چند اعمام اخیافی اند یعنی برادران مادری پدر
که با همچنین عمات یعنی خواهران مادری پدر جمع شوند خواه خال و خاله اند مطلقا اعیانیه باشند یا علاتیه یا اخیافیه که باهم جمع شوند
لاکن خال و خاله هر دو از یک جهت ذی حق باشند یعنی اگر خال اعیانی ست خاله هم اعیانیه باشد و اگر خال علاتی ست
خاله هم علاتیه باشد و اگر خال اخیافی ست خاله هم اخیافیه باشد درین هر دو صورت ترکه للذکر ضعف الانثی تقسیم خواهد یافت
لکن نزد امامیه چون بهر دو صورت انتساب بام ست مال بمساوات بین الذکر و الانثی منقسم خواهد شد و زن نیمه مرد نخواهد یافت
٥ مختلف حیز قرابت اگر × هست پس ضعف و قوتش منگر × بل ثلث ده بنصیب مادریان × و دو ثلث جانب پدر برسان
حق هر فرقه بر اشخاص × میشود منقسم بقسمت خاص × تا اینجا ذکر متحد الحیز بود و حالا بیان صورت اختلاف حیز میکند و میگوید که اگر
حیز قرابت اشخاص مجتمعه مختلف ست یعنی بعضی از آن از طرف پدر میت باشند چون عمات مطلقا و عم لام و بعضی از آن از جانب مادر
میت باشند چون اخوال و خالات مطلقا پس نظر بضعف متحیز یک حیز و قوت متحیز حیز دیگر نباید کرد بلکه یک ثلث حصه کسانیکه منسوب
بسوی مادر میت اند بدهی و دو ثلث بحصه آنانکه منتسب جانب پدر میت اند برسانی و حق هر فرقه از پدری و مادری بر اشخاص آنها بقسمت
خاص که عبارت از للذکر ضعف الانثی ست منقسم میشود و مراد ازین قول که ضعف و قوت را منگر این نیست که در هر فرقه ضعف و قوت
ساقط نباید کرد که اگر مثلا عمات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه با اخوال اعیانی و علاتی و اخیافی جمع شوند دو ثلث بهمه عمات و یک ثلث بجمیع اخوال
باید رسانید زیرا که در صورت قوت و ضعف هر فرقه برای توریث اشخاص آن فرقه ملحوظ خواهد بود و پس ازین جمله عمه اعیانیه و خال اعیانی
وارث خواهند بود و باقی ساقط خواهند گردید بمذهب شیعه عمه اعیانیه و اخیافیه و خال اعیانی و اخیافی وارث اند از دو ثلث که

سدس بعمه اخیافیه وباقی بعمه اعیانیه وازثلث یکسدس بخال اخیافی وباقی باعیانی میرسد واگر عمهٔ اعیانیه با خال علاقی یا اخیافی جمع شود قوت قرابت عمه مانع توریث خال ضعیف القرابت نخواهد بود وکلیه مذهب اثنا عشریه بصورت اجتماع اعمام وعمات با اخوال و خالات این که ثلث حق جهت مادریست وثلثین حق جهت پدریست واحد باشند یا متعدد ومختلف الجهة یا متفق الجهة مگر بحالت اجتماع کلالات جهات ثلثه در جهت کلالة الاب را کلالة الابوین مسقط است وازحق جهت متحد الحیز بکلالة الام بصورت وحدت یک سدس وبحالت تعدد یکثلث وباقی بکلالة الابوین میرسد وقسمت فیما بین ذکور واناث کلالة الابوین یا کلالة الاب جهت پدری للذکر ضعف الانثی ست ودر کلالة الام خواه از جهت پدری باشند یا از جهت مادری قسمت بالتساوی بین الذکر والانثی خواهد بود ٥ چون لام واب اند عمه جهت که بخالات مادری جمع اند همچنین عمه لام وانی که با آن خاله است اعیانی × این مسئله عدم اعتبار قوت قرابت ذوی الارحام از صنف رابع ست که جهت قرابت آنها مختلف باشد پس هرگاه عمهٔ اعیانیه متعدده با خالات اخیافیه متعدده جمع شوند هرچند عمات قرابت قویه وخالات قرابت ضعیفه دارند لکن قوت قرابت شان مزاحم توریث خالات نمیتواند شد بلکه ثلثین بعمات ویک ثلث بخالات خواهد رسید وهمچنین عمهٔ اخیافیه که باوی خالهٔ اعیانیه باشد پس قوت قرابت خاله مانع ارث عمه نمیشود ودرین باب حکم فریقین متحد ست بیان حکم اولاد صنف رابع ٥ حکم اولاد صنف رابع وان × با همان صنف اولین یکسان × که میراث اقرب ست اولی × در تساوی مقدم ست اقوی × لیک با اینهمه شود منضم × وحدت حیز قرابت هم در تساوی ست اقدم آن باشد × عصبه را هر آنکه هست ولد × چون از بیان احکام صنف رابع فراغت حاصل شد احکام اولاد این صنف بیان میکند وجه عدم ایراد احکام اولاد در اصناف ثلثه متقدمه آنست که چون صنف اول عبارت از اولاد بنات واولاد بنات الابن هرچند که پائین روند پس اولاد اینها که خارج ازین صنف باشد متصور نیست وصنف ثانی که اجداد وجدات ساقطه اند هرچند که بالاتر روند واولاد آنها داخل صنف رابع ست وصنف ثالث که اولاد اخوات وبنات اخوة مطلقا وبنو الاخوة لام اند هرچند که فروتر باشند و آن هم اولاد یکه خارج ازان صنف باشند متصور نیست باقی ماند صنف رابع که اعمام وعمات واخوال وخالات اند حکم اولاد شان محتاج بیان ست لهذا احکام آنها جداگانه بیان میکند ومیگوید که حکم اولاد صنف رابع با حکم صنف اول یکسان دانی که بصورت انعدام احدی ازین صنف رابع هرکه از اولاد آنها اقرب بمیت ست از هر جهتی که باشد اولی بمیراث بود ودر صورت تساوی بالقرب وبعد قرابت اقوی مقدم ست لکن با اینهمه قوت قرابت واقربیت وحدت حیز قرابت نیز منضم میشود یعنی اگر در قرب بمیت مساوی باشند وحیز قرابت آنها متحد بود پس هرکه قرابت قویه دارد بالاجماع اولی ست از کسی که قرابت قویه ندارد چنانچه اگر اولاد عمهٔ اعیانیه واولاد عمهٔ علاتیه واولاد عمهٔ اخیافیه گذشت اولاد اعیانیه مقدم ست واگر اولاد اعیانیه نباشند اولاد علاتیه بر اولاد اخیافیه مقدم اند همچنین در اولاد اخوال اعیانیه وعلاتیه واخیافیه تقدم وتاخر ست ونزد اثنا عشریه اولاد هریکی ازینها قائم مقام آبای خود ست واولاد عم وعمهٔ اخیافیه یا اولاد عم وعمهٔ اعیانیه وعلاتیه وارث سدس ست اگر یکی باشد ووارث ثلث ست اگر زاید بر یک بود واولاد اعیانیه حاجب اولاد علاتیه ست همچنین در اولاد اخوال وخالات نیز با وجود یکی از

بیان حکم اولاد صنف رابع

صنف اولاد دیگری را استحقاق نیست مگر در یکصورت که ابن العم اعیانی با عم علاقی یافته شود ابن العم حاجب عم مذکور خواهد بود لکن
علمای ایشان نوشته اند که اگر با این ابن العم خال هم باشد ابن العم اعیانی محجوب شود انتهی و اگر تساوی در اقربیت و قوت قرابت ست
درینصورت هر کسی که ولد عصبه ست بالعم اقدم باشد و چون خود اثنا عشریه عصوبت را معتبر نداشته اند نزد آنها عصوبت را در تقدیم و
تاخیر دخلی نیست ه پس اگر دختری بود از عم × داني از ابن عمه اش اقدم × لیکن در صورتیکه هر یک ازان × در جهت ست از
بنو الاعیان × و ازین هر دو عمه اعیانی و عم علاقی ست آن ثانی × پس بر دو مال را درینصورت × هر که دارد قرابتش قوت × این ایشان
صورتیست که ذوی الارحام در قرب درجه و قوت قرابت متساوی باشند مگر یکی ازان ولد عصبه بود و صورتش اینست که اگر دختری
از عم و پسری از عمه نیست باشد پس آن دختر ازین پسر اقدم ست لکن در صورتیکه هر یک از عم و عمه در جهت قرابت از بنو الاعیان باشند
که درینصورت قرب درجه اولاد شان و قوت قرابت آنها مساویست لکن چون بنت العم ولد عصبه ست بر ابن العمه که ولد
ذی رحم ست در میراث تقدم دارد و نزد اثنا عشریه مال اثلاثا تا دیطن اول منقسم گردیده نصبا هر یک از عم و عمه با ولاد آنها منتقل
خواهد شد بعد ازین مثال تقدم و قوت بیان کرده که و اگر ازین هر دو یعنی عمه و عم عمه اعیانیه ست مگر آن دیگر یعنی عم علاقی ست پس تمام
مال را درینصورت آنکس خواهد برد که قرابتا و قوت دارد پس ابن عمه اعیانیه بر بنت عم علاقی تقدم دارد بالاتفاق بین الفریقین
و همه مال نصیب ابن عمه اعیانیه در ظاهر الروایة خواهد بود و بر قیاس اولویت خاله علاتیه بر خاله اخیافیه که اولی با آنکه ولد ذی رحم
بر ثانیه با آنکه ولد وارث ست تقدم دارد چنانکه گذشت ه در قرابت چو قوتیست صحیح × ده برادلا بوارثش ترجیح × پسر عمه از
الاعیان × اقدم از بنت عم لاب میدان × چون آن اولابیان شود که بصورت اعیانی بودن عم و علاتی بودن عمه اقرابت مستحق میراث
میشود حالا کلیه آن بیان میکند و میگوید که در قرابت اگر قوتی صحیح ست برادلا بالوارث آنرا ترجیح باید داد یعنی اگر یکی از ذوی الارحام
صاحب قرابت قویه باشد و دیگری مدلی بوارث یعنی ولد وارث بود صاحب قرابت قویه را بر ولد وارث ترجیح باشد زیرا که ترجیحش آمد
که در ذاتش موجود ست و آن قوت قرابت باشد و ترجیح ولد وارث بامریست که در ذات دیگری موجود ست که آن عصوبت باشد پس
بنا برین پسر عمه اعیانیه از بنت العم علاقی در میراث اقدم ست بالاتفاق بین الفریقین چنانکه گذشت ه مذهب بعض گرچه ست اینهم
که نسل وارث ست اقدم × پس همه مال را بود تنها × مستحق بنت عم لاب اینجا × یعنی ظاهر الروایة همان بود که قوی القرابة بر ولد الوارث
ترجیح دارد اگرچه اینهم مذهب بعض مشایخ ست که در میراث نسل وارث اقدم ست پس نزد این علما اینجا یعنی در مسئلهٔ متقدمه تمام مال
را تنها بنت عم علاقی مستحق ست ه در قرابت مساوی ست الا × مختلف حیز قرابت ها × اعتبار عصوبت و قوت × ننمایند اندرین صور
و ثلث حق حیز آبا ست × یک ثلث زان قرابت ام راست × معتبر در فریق مادریان × تقسیما قوت قرابت دان × معتبر جانب
پدردانی × قوت و نسل وارث فانی × حالا حکم اختلاف حیز قرابت بیان میکند و میگوید که اگر درجهٔ قرابت مساویست لکن حیز قرابتها
مختلف ست که بعضی از جانب اب اند و بعضی از جانب ام درینصورت اعتبار عصوبت و قوت ننمایند یعنی ترجیح بنظر نکنند مثلا
جانب ذوی الارحام ابویه کسی اولاد عصبه ست و جانب ذوی الارحام امیه قوت قرابت ست پس ولد عمه اعیانیه بر ولد خال

یا خالهٔ علاتیه یا اخیافیه ترجیح ندارد بر قیاس عمهٔ عینیه که با وجود بودنش ذات القرابتین را ولایت وراثت که جد صحیح و جده صحیحه باشد بر خالهٔ علاتیه تقدم میدارد بلکه هردو بالاشتراک مستحق اند لکن در صورت اختلاف حیز قرابت دو ثلث مال حق حیز آبائی ست و یک ثلث ازان حق اقربای مادری ست و هنگام تقسیم سهام هر فریق بر اصناف آنها در فریق مادریان قوت قرابت و قسمت حق معتبر دانی یعنی اگر بطرف اقربای مادری اولاد اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند همه حق آن فریق باعیانیه رسد ورنه بعلاتیه ورنه باخیافیه و در فریق پدری معتبر قوت قرابت ست بعد آن معتبر نسل وارث ست یعنی اولاد عصبه چون جانب مادریان عصوبت متصور نبود اعتبار نسل وارث انجا تنیز فرموده شد پس اگر در فریق پدری اولاد کلالات ثلثه مجتمع شود اولاد اعیانیه مقدم ست بعد ازان اولاد علاتیه بعد ازان اولاد اخیافیه و نزد علمای امامیه احکام اولاد مختلف الحیز مثل احکام آبا و امهات آنهاست و هر یکی ازآنها قایم مقام مادر و پدر خود شود و حق ابوین آنها بعینه منتقل بآنها گردد ۵ نزد ابو یوسف عقیل و فهیم × حصهٔ هر فریق را تقسیم × در فروع ست بر سر ابدان × با لحاظ جهات لیکن دران × بطریق محمد اما × قسمت صنف اول ست اینجا بلکه بود تقسیم نصیب فریقین بطن اعلی بخلاف با تحقیق بلکه یک در وی جهات و نیز عدد ها از اصول و فروع اخذ کند × در تقسیم حق هر فریق بر فروع موجوده اختلاف ست پس نزد ابو یوسف رحمه الله حکم انست که حصهٔ هر فریق در فروع آن بر سر ابدان للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند لکن جهات قرابت هر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق بجهة واحده ست سهم همان جهت باو بدهند و اگر مستحق بدو جهة ست سهام هر دو جهة او را سازند و بطریقه محمد رحمه الله قسمت درینجا مثل قسمت صنف اول ست که جای قسمت نصیب هر فریق بطن اعلی بخلاف ست یعنی اول بطنی که دران اختلاف مذکورت و انوثت واقع شده لکن در بطن اعلی بخلاف جهات از اصول میگیرد و عدد و از فروع اخذ میکنند و بطریق آن قسمت مینمایند مثلا دو پسر بنت عمهٔ علاتیه و دو دختر ابن عمهٔ علاتیه دیگر که همین هر دو دختران بنت عم علاتی اند و دو دختر بنت خالهٔ علاتیه و دو پسر ابن خالهٔ علاتیه دیگر که همان دو پسر بنت خال علاتی اند بین صورت

نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح از ۳۰   و نزد محمد رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح از ۳۶   و نزد امامیه مسئله از ۳ و تصحیح از ۲۴

مـ
زید

فریق ابویه   فریق امیه

	عمهٔ علاتیه ۱ — بنت — ابنی	عمهٔ علاتیه ۱ — ابن / عم علاتی ۲ — بنت — بلبنتی	خالهٔ علاتیه — بنت — لبنتی	خالهٔ علاتیه — ابن / خال علاتی — بنت — لابنی
نزد ابی یوسف	۱۰	۱۰	۲	۸
نزد محمد	۶	۱۸	۲	۱۰
نزد امامیه	۴	۱۲	۲	۶

اصل مسئله از سه ست دو ازان حق حیز پدری و یک ازان حق حیز مادری ست تصحیح مسئله نزد ابو یوسف رحمه الله از سی باشد.

زیرا که رؤس فروع ابویه بلاخطه جهات اصول هشت ست که بمنزله چهار ابن باشند وسهام الفریق بر آنها استقامت ندارد و بلکه میان آنها
توافق کلی بالنصف ست ورؤس فروع امیه بنظر بجهات اصول بمنزله پنج ابن ست وسهم واحد شان با رؤس مباینت دارد ومیان
دو که وفق عدد رؤس فریق اول ست وپنج که عدد رؤس فریق ثانی باشد تباین ست پس باهم ضرب کنند وحاصل ضرب را که ده باشد در
اصل مسئله ضرب نمایند واز حاصل ضرب که سی باشد تصحیح مسئله دانند بست بفریق ابویه رسانند هریک از ابن وبنت پنج
سهام خواهد یافت وباقی ده بفریق امیه دهند هریکی را از ابنین چهار وهریکی را از بنتین یک خواهد رسید وتزد محمد رحمة الله تصحیح مسئله
از سی وشش زیرا که نزد وی اولا تقسیم در بنو العلات ست باعتبار عدد فروع که چهار عمه ودو عم وچهار خاله ودو خال باشند که مجموع بمنزله
هشت عمه وهشت خاله اند واگر اختصار نموده دو عم ودو خال را یک عم ویک خال گیرند وچهار عمه وچهار خاله را نیز بمنزله یک عم
ویک خال قرار دهند هر دو جا ودر رؤس باقی ماند حصه ابویه بر رؤس آنها مستقیم ست مگر حصه امیه بر رؤس آنها غیر مستقیم پس
دو را در اصل مسئله ضرب کنند واز شش حاصل ضرب چهار را بابویات ودو را بامیات تقسیم نمایند ودر فریق ابویه دو سهم نصیب عم را
بهر دو دختران وخترش رسانند ودو سهام بهر دو عمه که طایفه اناث اند براولاد آنها تقسیم کنند وچون اولاد شان مختلفت بذکورت وانوثت
ست پس ابن را دو ابن وبنت را دو بنت گیرند که مجموع سه ابن شدند ومیان دو سهام عمتین وسه رؤس اولاد آنها تباین ست
ودو سهم از شش حاصل ضرب که بفریق امیه رسید یکی از آن حق خال ست که بهر دو پسران بنت وی میرسد لکن مستقیم نیست که عدد
رؤس دو ست وباقی یک که حق طایفه اناث یعنی هر دو خاله ست چون براولاد شان که مختلف بذکورت وانوثت ست
یک ابن مثل دو ابن ویک بنت مثل دو بنت اند مجموع سه ابن شدند بوجه تباین منقسم نتوانند شد ومیان این رؤس اولاد خال وخاله
تماثل ست یکی از آن باید گرفت وچون این سه با دو که عدد رؤس پسران بنت خال ست مباینت دارد یکی را در دیگر ضرب کرده
شش حاصل ضرب در تصحیح اول که شش بوده ضرب نموده از حاصلش که سی وشش باشد تصحیح مسئله نمایند بست وچهار از آن حصه فریق
ابویه ست که بهریکی از دو دختران ابن عمه وبنت عم سه سهم شش از جانب مادر وسه از جانب پدر میرسد وهریکی را از هر دو پسران بنت
عمه سه سهم میرسد ودوازده از آن حصه فریق مادری ست که بهر یکی از هر دو پسران ابن الخاله وبنت الخال پنج سهم سه از
طرف مادر ودو از طرف پدری باید وهر یکی از هر دو دختران بنت الخاله یک سهم می یابد وبر طریقه امامیه اگرچه اصل مسئله از سه
است لکن تصحیح از بست وچهار باشد شانزده از آن بابویات وهشت بامیات خواهد رسید چهار از آن که نصیب عمه اولی ست
بهر دو پسران ودخترش رسد وچهار سهم عمه ثانیه وهشت سهم عم مجموع دوازده سهام بهر دو دختران ابن وبنت آنها رسد ودو سهم
سهم خاله اولی بهر دو دختران ودخترش رسد وبهر دو سهم خاله ثانیه وهر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پسران ابن وبنت
آنها رسد واینجا مثالی دیگر برای توضیح که مشتمل بر اختلاف حیز قرابت وهر حیزی محتوی جهات ثلثه باشد

نگاشته می شود

نزد اہل سنت مسئلہ از ۳ و تصحیح از ۹						نزد امامیہ مسئلہ از ۳ و تصحیح از ۱۸				
میت										
ابویہ					امیہ					
عمہ عینیہ	عم علاتی	عمہ علاتیہ	عم اخیافی	عمہ اخیافیہ	خال اعیانی	خالہ اعیانیہ	خال علاتی	خالہ علاتیہ	خال اخیافی	خالہ اخیافیہ
ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت

درینصورت بنت الابن عمۂ اعیانیہ و ابن البنت خال اعیانی و بنت الابن خالۂ اعیانیہ مقدم اند اصل مسئلہ از سہ و تصحیح از
نہ شش ازین بہ بنت الابن عمۂ اعیانیہ و دو با بن البنت خال اعیانی و یک بہ بنت الابن خالۂ اعیانیہ میرسد و اگر اولاد عم و عمہ و خال
و خالۂ اعیانیات نباشد اولاد عم و عمہ و خال و خالۂ علاتیات مقدم اند و تصحیح مثل سابق از نہ چہار ازان با بن البنت عم و دو بہ بنت
الابن عمہ و دو با بن البنت خال و یک بہ بنت الابن خالہ میرسد و اگر کسی ازینہا نباشد اخیافیات ابویہ و امیہ مستحق خواہند بود
و مثل علاتیات قسمت مال میانۂ شان باشد درین ہر سہ صورت میان ابی یوسف و محمد رحمہما اللہ اتفاق ست و بطریقۂ امامیہ
درینصورت اولاد اعیانیہ و اخیافیہ ابویہ و امیہ استحقاق دارند و علاتیات ہر دو طرف ساقط شوند پس اصل مسئلہ از سہ و آنرا
از اولاد مخرج ثلث ضرب کردہ حاصل ضرب را کہ نہ باشد در دو عدد رؤس اخیافیات امیہ ضرب نمودہ از ہجدہ حاصل تصحیح مسئلہ نمایند
دوازدہ حق ابویہ و شش حق امیہ ست و ازان دوازدہ ہشت سہم عمۂ عینیہ بہ بنت ابن او منتقل شود و چہار باقی علی التساوی بالمناصفہ
بعم و عمۂ اخیافیہ رسیدہ باولاد ہر یکی واصل گردد و ازان شش سہم جانب امیہ چہار میان خال و خالۂ اعیانیتین بالتساوی منقسم
شدہ باولاد آنہا و دو بہر یک از خال و خالۂ اخیافیتین بمساوات رسیدہ بہر یک از اولاد آنہا منتقل گردد و بصورت انعدام اعیانیہ
از ہر طرفی علاتیہ آن طرف مستحق شوند و جائیکہ نصیب فرقۂ برافرادش مستقیم نباشد تصحیح را در رؤس آن فرقہ ضرب کردہ از حاصل ضرب
تصحیح نمایند ۵ عمۂ والدین و عم شان * خالہ و خال والدین بیجان * نیز اولاد شان و نسل و لذا ہمچنین عم و خال جد و جدہ * خالہ
و عم و عمہ آنہا * بعد ازان نسل شان و ان سفلا * ہمہ احکام صنف رابع را * منتقل و ان بجانب آنہا * یعنی ہرگاہ کسی ازین صنف رابع
نیز کہ عمومہ و خؤلہ میت و اولاد آنہا اند موجود نباشد پس تمام احکام این صنف رابع را جانب عمہ و عم و خالہ و خال والدین پس باولاد
و نسل اولاد شان منتقل دانند و اگر کسی ازینہا نیز یافتہ نشود جملۂ این احکام بسوی عم و عمہ و خال و خالہ جد و جدہ صحیحین پس باولاد
و نسل اولاد شان منتقل پندارند و یکی را بعد دیگری بجای عمومہ و خؤلہ میت و اولاد آنہا شمارند و اولاد ہر متقدمی را اگرچہ سفل باشد
از متاخر اقدم و اولی انگارند بالاتفاق بین الفریقین و این حکم را بہمین دو فرقہ یعنی عمومہ و خؤلہ ابوین و جدین منحصر ندانند بلکہ عمومہ و
خؤلہ ابوین جدین پس عمومہ و خؤلہ جدین جدین ہمچنین الی غیر النہایۃ قایم مقام عمومہ و خؤلہ میت توانند شد بدانکہ لفظ ہمچنین در
قولہ ہمچنین عم و خال را مفید فواید عدیدہ ست اول تعقیب دوم مماثلت بعم و خال و والدین خواہ تنہا باشند یا با عمہ و خالہ

بوند یا عمه و خاله بدون اینها باشند سوم اتحاد حکم اولاد اینها با اولاد عمومه و خؤله و والدین **بیان خنثی مشکل** ه وارث است مشکل

از خنثی * گاه مرد می‌شمارد گاه انثی * گر بجا بیش نصیب زن است از مرد * کم بود زن شمار باید کرد * در حق مرد کمتر است از زن * واشتن در شمار

مرد حسن * بهر که از مرد و زن بود محجوب * گر کسی جای خنثی است عصوب * حال بدتر شمار خنثی را جای محجوب وار خنثی را *

رفته چون اکثر صحابه بدین * صاحبین و امام اعظم دین * گر بود ابن و بنت هم خنثی * حظ خنثی است نصف چون انثی *

چون از احکام ذوی الارحام فراغت حاصل گردید با احکام خنثی مشکل مشتغل شد باید دانست که خنثی مشتق است از خنث به فتح

بمعنی نرمی و انعطاف و چون در خنثی این وصف موجود است لهذا باین اسم مسمی گردید و مشکل از آن گویند که انسان منحصر در مرد و زن

است و درچنین شخص هر دو صفت متضاده موجود یا معدوم اند پس حالش مشکل یعنی مشتبه گردیده و مراد از خنثی مشکل شخصی است که آلة

زنی و مردی هر دو دارد یا یکی از اینها ندارد و در صورت ثانیه نزد امامیه در عداد خنثی نیست و حکمش موقوف بر حکم قرعه است و گوشت

با جثت شود یا انوثتش یا لکن نزد اهل سنت حکمی از خنثی است پس هر چه از ذکورت و انوثت خنثی بر جهات شرعیه عقلیه راجح آید

در حکم وی اشتباهی باقی نماند اگر آله مردی سبال باشد از رجال شمارند و اگر آله زنی مخرج بول بود هم زنانند و اگر بهر دو آله مخرج بول بود

آلیست که بول از آن اول برآید و این جمله متفق علیه بین الفریقین است و در صورت عدم سبقت بول از احد الآلتین صاحبین کثرت مقدار

بول را برای ترجیح اعتبار کنند و الا خنثی مشکل شمارند و علمای امامیه تا آخر انقطاع بول را معتبر داشته و در صورت تساوی

از ایشان بعمل بالقرعه رفته اند و بعضی بشمردن استخوانهای هر دو پهلوی او رفته و در صورت تساوی عدد هر دو جانب زن [illegible]

در حالت اختلاف مرد انگارند و لا بد این اشکال و اشتباه خنثی بعد بلوغ رفع تواند شد که اگر مثل رجال محتلم شود و ملتحی گردد و مباشرت

کند مرد است و اگر مثل نسوان پستان برآرد و حائض شود و حامل گردد زن است با لجمله تا زمانیکه ذکورت یا انوثت وی [illegible] شود

در شمار خنثی مشکل خواهد بود و هرگاه وی در سلک [illegible] منسلک شود در توریث وی علما را اختلاف است بنا بر آنکه علیه می‌گویند که

اگر وارث ترکه کسی خنثی مشکل باشد آنرا گاهی مرد شمار کنی و گاهی زن بشمری بدین طریق اگر بجای خنثی فرض کنی حصه آن زن

از مردی که در انجا فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی را زن شمار باید کرد مثلا یک پسر و دیگر ولد خنثی است خنثی را زن شمرده نصف

حصه پسر خواهند داد و اگر حصه مردی که بجای خنثی گیری کم از زن است خنثی را مرد شمردن احسن است مثل زوج و مادر و اخ اخیافی و خنثی لاب

که انیجا خنثی را مرد باید گرفت و مسئله از شش است سه بزوج و یک بمادر و یک به برادر اخیافی و یک حق عصوبت بخنثی باید داد و اگر خنثی

را زن شمار نماید مستحق نصف سهام شود و مسئله عول بهشت کشد و هر گاه از مرد و زن که اگر بجای خنثی در ورثه منعوب گیری آنکس [illegible] محجوب

گردد در آن صورت بجای محجوب خنثی را باید داشت یعنی اگر بجای خنثی زن باشند محجوب گردد و اگر مرد باشد محجوب نشود خنثی را همان زن

محجوب باید داشت و همچنین بجای خنثی اگر مرد را فرض کنی محجوب باشد و اگر زن را فرض کنی محجوب نباشد خنثی را انجا مرد شمار

چنانچه اگر شخصی از اعمام خود عم و خنثی گذاشت همه مال بعم خواهد رسید و خنثی در عداد عمات محسوب شده محجوب خواهد گردید [illegible]

اگر شوهر و یک خواهر اعیانیه و یک خنثی لاب گذاشت همه مال را دو حصه نصف بزوج و نصف بخواهر اعیانیه دهند و خنثی را مرد شمرده محجوب

روانند زیرا که اگر زن شمرند مسئله اش شش بهفت عول کنند و یک سهم بخنثی رسد و وجه شمردن خنثی در بعض احیان زن و در بعض
اوقات مرد آنست که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر صفتی از ذکورت و انوثت که موجب نقصان و خسارت خواهد بود
خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و همین معنی شامل اکثر صحابه امام اعظم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین وی رحمهما الله در قولی و نیز
روایت مفتی به ست مثالش اینست که اگر کسی را یک پسر و یک دختر و یک ولد خنثی بود حصهٔ خنثی مثل حصهٔ انثی نصف حصهٔ ابن
ست ه هست مختار عامر شعبی + قول عبد الله ابن عباس رضی + که بخنثی حواله باید کرد + نصف هر یک ز حصهٔ زن و مرد +
یعنی قول اکثر صحابه و مختار امام اعظم و صاحبین رحمه الله آن بود که سبق ذکر یافت لکن عامر شعبی که منسوب بشعب همدان ست قول
عبد الله بن عباس رض که ابن عم نبی علیه السلام بود اختیار نمود و آن قول اینست که خنثی نصف حصهٔ هر یک از زن و مرد که بجای خنثی
فرض توان کرد بدهند بوجه مناصفتی که ورثهٔ دیگر را با او ست یعنی ورثهٔ دیگر میخواهند که او را زن شمار کرده حصهٔ زن باو بدهند و خود خنثی میخواهد
که من زمره مردان مسلک شده حصهٔ مرد بگیرم چون ترجیح قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصهٔ ذکورت و نصف حصهٔ انوثت بخنثی بدهند
که رفع نزاع شود و همین ست مذهب شیعه در باب خنثی ه لیک مضمون قول عامر را هر یک از صاحبین گرفت جدا + یعنی مضمون
قول عامر شعبی را هر یک از ابو یوسف و محمد رحمهما الله جدا گانه بیان کرده اند و مراد از اعطای نصف حصهٔ مرد و نصف حصهٔ زن هر یکی
جدا گرفته و آنرا حسب رای خود تخریج نموده و ازین تخریج لازم نمی آید که همین مذهب عامر مختار ایشانست بل مذهب ایشان
همانست که سبق ذکر یافت ه گفت بو یوسف اولا تقسیم + کن بهر دو زن از شریک و سهیم + پس فریقی کزان بود خنثی + نصف
مرد و نصف یک انثی + حصهٔ کامل از ایشان دان + صحت مسئله مکن بیان + که اگر کسر در حق خنثی ست + بسط سویش حق
فریقیها ست + پس فزودن بران حق خنثی + بر شمردن صحاح آنهمه را + نیست گر کسر در حق خنثی + جمله حصه اش بر اصل فزا بمعنی
دان بهر دو صورت عول ست با بجمله این خلاصهٔ قول + یعنی ابو یوسف رحمه الله در تخریج قول عامر شعبی چنین گفته اولا مال میت را
بزن و مرد که شریک و سهیم وراثت اند خواه چند فریق باشند یا یک فریق تنها تقسیم کنند پس حصهٔ فریقی که از ان فریق خنثی ست اولا
را از ان فریق بر آورده بر زن و مرد موجوده یا مفروضهٔ آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصهٔ یک مرد و نصف حصهٔ یک انثی
از ان فریق حصهٔ کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق اولاد ست نصف حصهٔ یک پسر و نصف حصهٔ یک دختر گیرد و اگر از فریق اخوه
و اخوات باشد نیمه نصیب یک اخ و یک اخت گیرد و همچنین از هر فریق که باشد و صحت مسئله بدین طریق نمایند که اگر حصه که بخنثی
رسیده در وی کسری هست حق فریق خنثی را بسوی آن کسر بسط کنند یعنی در مخرج آن کسر ضرب نمایند و حصهٔ خنثی را نیز بسط
کرده بران بیفزایند و آنهمه را اعداد تصحیح شمارند مثالش بعد ازین مذکور ست و اگر در حق خنثی کسر نیست جمله حصه اش بر اصل مسئله
که برای تقسیم فریقی که در ان خنثی ست قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلا در مسئلهٔ مذکوره سابق که ابن و بنت و ولد خنثی ست چهار برای
ابن و دو برای بنت قرار دهند و سه سهم درست که حق خنثی باشد بر شش افزوده اند تصحیح مسئله نمایند با بجمله خلاصهٔ قول اینست که

بهر دو صورت طریقهٔ عول معتبر دانند ۵ در مثالی که گفته‌ام بالا یک پسر راست نصف دختر را سه ربع هست حصهٔ خنثی
نیمهٔ مرد و نیمهٔ انثی یک و دو گرچه بنت و ابن می‌بینی بهر خنثی یکی و نصف نهی الغرض مسئله بهر صورت باید از نه بخش
صحت این مثال التصحیح مسئله ست در صورتیکه کسر در حق خنثی باشد میگویم که در مثالی که بالا گفته‌ام و آن ابن و بنت و ولد
خنثی ست حصهٔ ابن یک عدد صحیح و حصهٔ دختر نصف عدد ست پس حصهٔ خنثی سه ربع ست که نصف حصهٔ مرد و نصف حصهٔ
زن بود چون اصل مسئلهٔ فریق ابن و بنت که از یک و نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر نصیب خنثی ست بسط کنند شش
ربع میشود و سه ربع حصهٔ خنثی بران افزایند همگی نه ربع میشود آنرا نه صحیح گرفته چهار ازان با ابن و دو به بنت و سه بخنثی بدهند و اگر تقسیم
میان ابن و بنت از سه کنی و دو با ابن و یک به بنت بدهی درین صورت حق خنثی یک و نیم نهی که سه نصف باشد هرگاه سه را
که ازان مسئله ابن و بنت درست شده از جنس نصف بسط کنی و بران سه نصف که حق خنثی ست بیفزای نه نصف میشود آنرا
صحاح شمرده چهار با ابن و دو به بنت و سه بخنثی تقسیم کنی الغرض این مسئله بهر دو صورت حسب تخریج ابو یوسف رحمه الله الخ
تصحیح می‌یابد همین طریقه را در تقسیم خنثی بعض علمای شیعه هم اختیار کرده اند ۵ هست رای محمد دانا که نصیب فریق خنثی را
بشمول او شش و دو باره کن تقدیر که زنش گیر و گاه مردش گیر آنچه در هر دو حالتش برسد نصف هر دو بر دو بسبب خود عدد هر دو مسئله
بشمار نسبت هر دو را ملاحظه دار حاصل ضرب یک بوفق دگر بتباین تو افق ست اگر حاصل ضرب یک بکل دگر
در تباین بگیر ای دلبر هرچه در دست آیدت بنهاد بشمار دو حال زن آنرا آنچه حاصل شود ز ضرب اخیر پس همان مقسم
فریقین گیر باید دانست که علمای اهل سنت در تخریج ابو یوسف و محمد رحمه الله ضابطهٔ بیان نکرده اکتفا بر تقسیم مثال مذکوره
بالا نموده‌اند زیراکه قول شعبی مختار ایشان نیست و باندک تامل پی بقاعده آن توان برد لکن چون درین کتاب اختلاف فریقین
مبین شده و مذهب شیعه عین مذهب شعبی ست بعض علمای شیعه بطریقهٔ ابو یوسف رحمه الله رفته‌اند و اکثر علمای ایشان طریقهٔ محمد رحمه الله
اختیار کرده‌اند لهذا ضوابط تخریج ابو یوسف و محمد رحمه الله ضبط کردم که بر هر یکی استخراج مسئلهٔ خنثی سهل شود چنانچه ضابطهٔ
تخریج ابو یوسف گذشت و ضابطهٔ تخریج برای محمد رحمه الله نیست که نصیب فریقی را که خنثی ازان فریق ست بشمول خنثی دو بار
اندازه باید نمود درین دو بار خنثی را یکبار در زمرهٔ رجال داخل کرده تصحیح مسئلهٔ فریقین باید پرداخت و بار دیگر خنثی را شامل فرقهٔ نسا نموده
تصحیح مسئله باید ساخت هرچه درین دو حالت بخنثی رسد نصف مجموع دو نصیب در حق خنثی مستحق دیده تقسیم مسئلهٔ فریقین خنثی دانسته اعداد هر یکی از هر دو مسئله
جدا جدا شمار کنی و نسبت در اعداد هر دو مسئله ملاحظه داری اگر در هر دو توافق ست وفق یکی را در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب بتباین
و در صورت تباین کل یکی را در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضربش بگیری بالجمله بتقدیر هر نسبتی هرچه ازین هر دو مسئله در دست
تو آید خواه حاصل ضرب وفق یا کل یکی در کل دیگری آنرا در دو عدد که شمار هر دو حال مذکور ست و او نوشت خنثی ست ضرب کنی
و آنچه ازین ضرب اخیر حاصل شود همان حاصل را محل تقسیم سهام فریقین گیری یعنی تصحیح مسئله ازان شماری ۵
در مثال گذشته در یک حال بهر خنثی بود دو خمس از مال و لیک در حالت دگر او را ربع مال ست حق یک انثی مسئله را

کن از چهل تصحیح حصهٔ یک ابن پنج تصحیح + سیزده از آن بود حق خنثی + هجده ابن و نه حق انثی + هرچه از پنج یافته هرکس + ضرب آن در چهار
باید و پس + آنچه از چهار یافته هریک + ضرب در پنج باید پس هریک + حاصل هر دو ضرب را ایجان بحصهٔ هریکی از آن رسید آنها
یعنی در مثال مذکور که ابن و بنت و خنثی است در یک حال که حال ذکورت خنثی است بملاحظهٔ رؤس دو ابن و یک بنت مسئله از
پنج باشد و دو خمس از اصل مسئله بخنثی بفروض المذکوره میرسد لکن در حالت دیگر که حالت انوثت خنثی است نظر بر رؤس یک
ابن و دو بنت مسئله از چهار باشد و ربع از اصل مسئله که حق یک انثی است بخنثی میرسد و چون میان هر دو مسئله تباین است یکی
را در دیگر ضرب کنند و حاصل ضرب را که بیست باشد در دو عدد حالتین ضرب نمایند چهل حاصل شود از آن تصحیح مسئله کنند و حظ
هریکی از این اشخاص ثلثه بدین تصحیح بدانند که سیزده از آن حق خنثی است و هجده حق ابن و نه حق انثی که بنت باشد و طریقه دریافت
این سهام آنست که از مسئله پنج هر سهمیکه بهرکس رسیده ضرب آن سهم در چهار سهمی باید و آنچه از مسئله چهار هریک یافته ضرب آن در پنج
می باید و حاصل هر دو ضرب حصهٔ آن کسی دانی که سهمش ضرب کرده پس برای خنثی از پنج دو سهم بود و بعد ضرب در چهار هشت
شد و از چهار یک سهم بود و بعد ضرب در پنج پنج شد و مجموع این هر دو حاصل سیزده است و همچنین بحصهٔ دیگران پی بری و اگر با وفق
خنثی ورثهٔ دیگر نیز شریک است که باشند باید که مخرج منفرد یا مشترک سهام آنها را در تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل را مخرج سهام
هریکی قرار دهند و طریقه دریافت حصص هریکی آنست که سهام ذوی الفروض را که از اصل مسئله بآنها رسیده باشد در تصحیح مسئله خنثی
ضرب کرده حاصل ضرب را شمارند و سهام خنثی و هریک از فریقین که از تصحیح مسئله خودش بوی رسیده در اعداد دیگر از مسئله
اهل فرض بعد اخراج سهام اهل فرض باقی ماند ضرب نموده حاصل ضرب را حصهٔ آنها شمارند و مثال صورت توافق
آنست که ولد خنثی و یک بنت است و بفرض ذکورت خنثی مسئله از شش گشتی و بتقدیر انوثت آن از چهار و میان هر دو توافق
بالنصف است پس نصف احدهما را در کل آخر ضرب کرده دوازده را که حاصل ضرب است در عدد حالتین زده از بیست و چهار
تصحیح مسئله نموده چهارده بخنثی و ده به بنت رسانی لکن چون بتقدیر مسئله از اقل مخارج سهام ورثه میباشد اصل این هر دو مسئله
از دو و سه که تباین اند خواهد بود و تصحیح از دوازده **بیان حمل** مدت حمل منتهاش کمال + هست نزد ابوحنیفه دو سال +
لیث بن سعد شد سه قائل + سوی چار است شافعی مائل + قول زهری مخالف انهاست + که بود هفت سال بی
کم و کاست + لیک هریک اقل مدت آن + غیر شش مه نکرده است بیان + چون از بیان وراثت خنثی مشکل فارغ شدم و در
توریث حمل نیز مثل خنثی تردد بود که ذکر قرار داده شود یا انثی ذکر احکام حمل بعد احکام خنثی مناسب نموده بدانکه منتهای کمال
مدت حمل که اکثر مدت عبارت از آن است نزد ابوحنیفه و اصحاب وی رحمهم الله دو سال است و لیث ابن سعد فهمی قائل
شده که اکثر مدتش سه سال است و امام شافعی رحمه الله مائل بآنست که اکثرش چهار سال است و قول زهری رحمه الله خلاف
این هر سه اعلام است یعنی نزد وی هفت سال کامل اکثر مدت حمل باشد و علمای امامیه اقصای مدت حمل را یکسال قرار
داده اند لکن هریکی از ایشان که اختلاف در اقصای مدت حمل کرده اقل مدت آن را سوای شش ماه چیزی دیگر بیان نکرده است

هر نصیبی که آن بود اکثر　　از دو چار ابن یا دختر
بو حنیفه برای حمل نهد　　دیگران را اقل حصه دهد

ور محمد دو قول شد مروی　　زان یکی آنکه بهر حمل نهی
حصه سه بنات یا سه پسر　　هر نصیبی که آن بود اکثر

قول ثانی که حصه دو پسر　　یا دو دختر هر آنچه هست اکثر
نهی حمل و ده بقیه آن　　ورثه را اقل حصه شان

از ابو یوسف است هم مروی　　دو ازین قول لیک نیست قوی
بلکه از وی مقوله اقوی　　که درین است بر بیان تحقیق

هست مروی که حق یک دختر　　یا حق یک پسر که هست اکثر
بایدش از برای حمل نهاد　　ورثه را بقیه باید داد

مگر اخذ کفیل هست ضرور　　تا که جبر نقص بعد ظهور

باید دانست که بصورت اندراج حمل در ورثه بعض علما بر آن رفته اند که اگر مدت وضعش قریب باشد یعنی یک ماه یا کمتر از آن بود با انتظار وضع حمل در تقسیم ترکه توقف کنند و اگر بعید قبل آن واقع تقسیم شود قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که زنهار تا وضع حمل تقسیم ترکه نکنند بلکه خواه قریب باشد یا بعید مگر کسی را که حصه اش بتعدد حمل و اختلاف حالتش متغیر و متبدل نمی شود اگر بدهند حرجی نیست با جمله در صورتیکه قبل وضع حمل ضرورت تقسیم ترکه واقع شود امام ابو حنیفه رحمه الله سهام چهار ابن یا حصص چهار بنت هر چه ازین هر دو اکثر و ازید باشد برای حمل می نهد و دیگر ورثه را اقل حصه شان میدهد و این روایت را ابن المبارک از امام راوی است و بعض علما همین را اخذ کرده اند و از محمد رحمه الله دو قول مرویست از آن هر دو یک قول که لیث بن سعد ازوی روایت کرده آنست که برای حمل حصه سه دختر یا حصه سه پسر هر چه ازید و اکثر باشد باید نهاد و قول دوم محمد رحمه الله بروایت دیگر آنست که حصه دو پسر یا دو دختر هر چه ازید و اکثر باشد برای حمل نهند و از بقیه ترکه دیگر ورثه را اقل حصه آنها بدهند و همین است قول حسن رحمه الله و این قول ثانی محمد رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله هم بروایت هشام مروی ست مگر قوتی ندارد بلکه قول اقوی از ابو یوسف رحمه الله که در تحمل بر بیان فتوی ست بروایت خصاف مروی شده که حق یک دختر یا حق یک پسر هر چه اکثر باشد برای حمل باید نهاد و باقی ترکه ورثه را باید داد لکن درین صورت گرفتن کفیلی از ورثه ضرورست تا که آن کفیل جبر نقصان حق حمل بعد ظهور و تولدش نماید یعنی اگر از حمل زیاده از یک اولاد پیدا شود کفیل تقاضای حق این اولاد از ورثه کند و جبر نقصان اولاد نماید و بهمین است اعتماد مشایخ که برای حمل حصه دو کس نهاده شود و دیگر اصل حصه آنها اگر بوجود و عدم حمل را در ترکه و تنقیص نصیبه آنها خللی شود باید بدهند و حصه ورثه با آنها باید بدهند و باقی را امانت گذارند و اگر بعد تولد نقصانی در حق موالید واقع شود از ورثه آنرا باز ستانند

زوجه میت است حامل اگر　　زاد بعد تمام مدت اکثر
یا کمتر از تمام مدت　　بعد آنکه یافت میت مدت

وارث میت و اقارب آن　　مورث شان هم آن ولدان
زاد گر بعد اکثر مدت　　یا کم بعد از گذشتن مدت

وارث و مورثش مدان تنها　　بعد بودن علوق آن بشما

یعنی هر گاه یکی از ورثه حامل باشد باید دید که این حامله که حمل دارد احد از ورثه باشد زوجه میت است یا زوجه کسی دیگر از اقربای میت است پس اگر حامله زوجه میت است و بوقت ختم اکثر مدت یعنی بعد دو سال نزد حنفیه چهار سال نزد شافعی و یکسال نزد ... یا کمتر از اکثر مدت خواه بعد از ...

تا زمانیکه باقرار زن هنوز عدت وفات یا طلاق منقضی نشده باشد زاید این ولد فرزند میت و وارث میت ست و اقربای میت اگر بمیرند وارث آنها نیز باشد و اگر خود بمیرد مورث اقارب میت را و اقربای میت را وارثش گردانند و اگر حامله بعد انقضای اکثر مدت حمل بزاد یا بعد اقرار بانقضای عدت بزاد آن ولد را زنها وارث و مورث احدی از میت و اقربایش نباید دانست بلکه علوق نطفه و انعقاد حمل بعد فوت زوج باید شمرد و هست حامل اگر زن دیگر سر شش ماه زاد یا کمتر حظ میراث میرسد بولد ورنه زنهار مستحق نشود یعنی اگر حامله زوجه میت نباشد بلکه زوجه دیگری از اقربای میت ست بر سر شش ماه یا کمتر از آن مولود از وی متولد شد در صورت نصیبه میراثش بولد مذکور میرسد زیرا که علوقش قبل الموت متیقن متحقق باشد و اگر اندرون شش ماه نزاد بلکه بعد شش ماه زاد آن ولد زنهار مستحق میراث نمیشود زیرا که تیقن علوقش قبل الموت بالبداهه نیست و وجودش در وقت موت شوهر زن حامله تقدیر بودن اینجا ضروری نیست و در زوجه میت ضروری بود تا نسب ولدش ثابت کرده شود پس آنجا نظر بر اکثر مدت کرده خواهد شد و نزد امامیه از حملی که داخل ورثه است از میت باشد یا از اقربای او اگر اندرون شش ماه ولد متولد شود بی شبهه وارث خواهد شد و اگر بر سر اکثر مدت که یکسال ست متولد شود توریث آن مشروط بعدم وقوع وطی ست که استناد حمل از آن بواطی ممکن باشد و اگر چنین وطی در مدت حمل واقع شود ولد حامله مستند باین واطی خواهد شد و اگر اقل ولد بر آمد و مرد حظ میراث را نخواهد برد و اکثرش اگر بر آید و میرد حظ کامل از ارث میگیرد و اگر خروجش بود از جانب سر معتبر سینه ست در اکثر و در خروجش بود از جانب پا ناف را اکثرش شمار آنجا تا اینجا بیان مدت حمل و تشخیص سهام و تعیین حامله بود و چون از شرائط توریث حمل حیات اوست و آن بعد تولد از حس و حرکت و گریه و خنده و عطسه و غیره ظاهر میشود احتیاج بیان نشد لکن بحالت موتش هنگام زادن بیان تعیین زمان موت ضروری بود بنا علیه میگویند که اگر اقل ولد از بطن حامله بیرون آمد و مرد نصیبه میراث نخواهد برد و اگر اکثر ولد بر آید و میرد نصیبه ارث میگیرد و اعتبار اکثر مختلف ست اگر خروج ولد از جانب سر باشد بر آمدنش تا تمام سینه در شمار اکثر ست که اگر در حالت حیات تا تمام سینه بر آید بعد از آن بمیرد وارث خواهد شد و اگر خروجش از جانب پا باشد آنجا بر آمدنش تا ناف در شمار اکثر ست که اگر زنده تا ناف خارج شد پس بمرد مستحق وراثت خواهد بود و اگر کمتر از این زنده بر آید بعد از آن بمیرد وارث نمیشود و نزد امامیه اعتبار حیات و ممات بعد وضع حمل و خروج تمام ولد ست که اگر بعد وضع حیاتش متحقق شود وارث خواهد شد و مجرد حرکت را مثل جنبش مضغه گوشت از آثار حیات نشمرده اند بلکه حرکت ارادیه را شرط کرده اند و علما رسهت در مسائل حمل بهر تصحیح ضابطه ذوی التنزیل و حمل را از ذکر کرده شمار بسار تصحیح مسئله یکبار

فرض کن بار دیگرش ثانی — باز تصحیح ساز مسئله را
نسبت هر دو مسئله بنگر — تا چه بودست امر ضرب و برد
اکتفا و تماثل ست بیک — در تداخل باکثرش بی شک
در میانشان توافق ست اگر — ضرب کن وفق یک بکل دگر
در تباین بود همه یک با — در جمیع دگر بزن انحا
حاصل ضرب هر یک اولی هم — عین تصحیح مسئله شمر

اکنون قاعده تصحیح مسئله حمل که در رساله او دست بیان میکنیم و میگویند که علما را برای تصحیح مسائل حمل ضابطه و قاعده

ست که شامل جمیع جزئیات باشد و آن قاعدهٔ بعینها قاعدهٔ تصحیح مسئلهٔ خنثی بمذهب عامر شعبی حسب تخریج محمد رحمه الله ست بدین طریق که حمل را از ذکور شمار کرده
یکبار تصحیح نمایند و بار دیگر حمل را از اناث فرض کرده بار دیگر تصحیح مسئله سازند پس نگرند که میان هر دو مسئله کدام نسبت ست اگر تماثل ست بیکی
ازین هر دو مسئله اکتفا نمایند و اگر تداخل ست بمسئله که اعداد وی اکثر باشد اکتفا کنند و اگر در میان هر دو مسئله توافق ست وفق
یکی را در کل دیگری ضرب کنند و اگر در هر دو تباین بود کل یکی را در جمیع دیگری زنند و حاصل ضرب هر یکی درین دو صورت
که توافق و تباین باشد عین تصحیح مسئله شمارند ه پس سهامیکه از ذکورت او حصهٔ هر کس ست ای خوشخو

زن تصحیح حالت تذکیر   بعد ازان حصهٔ انوثت گیر   در توافق بوفق ضرب نکوست   زن تصحیح کز انوثت اوست
هر چه کمتر بود ازین هر دو   ده بهر وارث از نصیب او   حاصل ضرب هر دو حال نگر   یا بوفقش توافق ست اگر
ده بوی کز همه حقش باشد   همه باقی پس از ظهور ولد   مستحق را بوقت بسپارید   فضل هر وارثی نگهداری
چون از قاعدهٔ تصحیح مسئله فراغ حاصل شد طریقهٔ استخراج   مابقی را بوارثان برسان   ور بود مستحق بعض ازان

سهام هر دو حالت بیان میکند که بعد از تصحیح مسئله سهامیکه از مسئلهٔ ذکورت حمل بحصهٔ هر کس رسیده در کل تصحیح که
از تقدیر انوثت حمل قرار یافته ست ضرب باید کرد اگر میان هر دو مسئله تباین باشد و اگر میان هر دو مسئله توافق
ست در وفق این تصحیح انوثت ضرب نمودن نکوست بعد ازان سهامیکه از مسئلهٔ انوثت حمل هر یکی را رسیده در کل تصحیح حالت تذکیر اگر بین
المسئلتین تباین باشد یا در وفق تصحیح حالت ذکورت اگر بین المسئلتین توافق ست ضرب کنند و در حاصل ضرب هر دو حال ملاحظه [illegible] نمایند
پس بهر وارثی از هر دو حصهٔ او هر چه کمتر بود بدهند و فضل حصه تا بزائده هر وارث را نگاه دارند هر که مستحق آن فضل باشد بوقت
وضع حمل و ظهور ولد آن فضل را بوی بسپارند باین تفصیل که تمام باقی ترکه را از حصهٔ حمل و فضل حصص ورثه موقوف بود بلکه از حمل پیدا
شده بدهند اگر آن ولد مستحق آن همه مال باشد و اگر ولد مذکور مستحق بعض ازان مال ست آنقدر بوی رسانیده مابقی را بوارثان
مستحق آن برسانند و هر قدر فضلی که از حصهٔ هر کسی موقوف بر ظهور حمل بوده بآنکس بدهند ه گر بشخصی بماند یک دختر
هم زن حامل و اب و مادر ÷ گر بود حمل در شمارهٔ مرد ÷ صحت از بست و چار باید کرد ÷ ور بود در شمارهٔ انثی ÷
صحت از بست و هفت دان آنجا ÷ وفق یک زان بجملهٔ دیگر ÷ دو صد و شانزده شمار شمر ÷ بدهی بست چار زن حامل ÷
حصهٔ کمتر زن حامل ÷ هر یک از والدین را برسان ÷ سی و دو کمترین حصهٔ شان ÷ سیزده هم دهی حق دختر ÷
که همین ست حصهٔ کمتر ÷ یکصد و پانزده که می مانند ÷ منقسم بعد وضع گردانند ÷ هرگاه از بیان ضابطهٔ تقسیم مسئلهٔ حمل پرداخته
آمد مثالی برای توضیح بیان کرده که اگر شخصی دوازده یکدختر و یک زوجه حامله پدر و مادر باقی ماند پس اگر حمل در شمار پسر
باشد درینصورت بسبب اجتماع یک ثمن و دو سدس مسئله را از بست و چار تصحیح باید کرد سه حق زوجه و چهار حق هر یک از ابوین
و سیزده حق دختر و حمل للذکر مثل حظ الانثیین ست و اگر حمل در شمار انثی بود درینصورت باجتماع یک ثمن و دو سدس و دو ثلث
مسئله منبریه گردید و اصل از بست و چهار و عول بسوی بست و هفت باشد سه حق زوجه و هشت حق ابوین و شانزده

از باقی موقوف سهام که فضل حصه زوجه بود برای زوجه برآرند تا هشت و هفت حصه کامل وی شود و برای پدر و مادر نیز چهار
چهار سهم ازان باقی برآرند یعنی چهار ازان باقی که فضل حصه پدر و چهار فضل حصه مادر است به پدر و مادر بدهند تا سی و شش کامل
حصه هر یک از ابوین شود و بعد ازان حق بنت را که سیزده بود با بقیه که یک صد و چهار باشد یکجا کنند و کل را که یکصد و هفده باشد
بر اولاد للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریقه مذکوره تصحیح نمایند و نزد امامیه بقیه را بشمول حصه بنت که مجموع
شصت و پنج باشد بر اولاد للذکر حظ الانثیین قسمت کنند ۵ ور بود حمل میت مبطن + وه حق والدین وهم حق زن + زانچه موقوف
بر تولد بود + پس بده حق دختر موجود + بهر تکمیل نصف پنج و نود + از تتمه نصیب بنت شود + مابقی نه حق عصوبت وان عصبه
هست اب باو برسان + حالا بیان احتمال سوم میکنند که اگر حمل میت مبطن پوشیده بود که حین تولد موت او ظاهر شده پس
حق والدین که چهار سهام فضل حصه هر یک از اب و ام و حق زن که سه سهم فضل حصه اش بود آنها از مالیکه موقوف بر تولد بود
مستقر کنند بعد ازان حق بنت واحده موجوده را که نصف است بدهند و چون سیزده سهم بدختر موجوده رسیده است برای تکمیل
نصف که فرض بنت است از تتمه سهام موقوفه نود و پنج بنصیب بنت بیفزایند تا یکصد و هشت که نصف دو صد و شانزده است ببنت
بدهند و مابقی نه سهام از مال موقوف که حق عصوبت است بپدر باید رسانید که عصبه همانست و نزد علمای اثنا عشریه در
صورت ظهور میت از حمل تکمیل شصت سهام که نصف یکصد و بست باشد برای بنت نموده مابقی پنج را بر ابوین و بنت بقاعده
رد به رو نمایند بدانکه اگر با حمل وارثی باشد که حمل را دخلی در تغییر و تبدیل حق او ندارد تمام حصه اش بوی بدهند مثل پدر و زوجه
حامله و پسر که حمل را در تغییر سدس پدر و ثمن زوجه دخلی نیست و اگر وارثی گذشته است که در یکی از دو حال ذکورت و انوثت حمل
محجوب از میراث تواند گردید چنین وارث را تا زمان تولد چیزی ندهند مثل زوجه حامله و اخ یا عم میت که بصورت تولد
ابن اخ و عم از میراث محروم خواهد شد بیان مفقود ۵ وارث کس نمیشود مفقود + وارثش نیز کس نخواهد بود + مال
او را نگاه باید داشت + مدتی زنده بایدش انگاشت + اختلافی بعد تقرر وی است + فوق صد پنج یا که ده یا بیست + چون ز اقران
او نماند کسی + حکم مرگش نموده اند بسی + بعض گویند کز دم میلاد + چون نود بگذرد نه کم نه زیاد + حکم بر مرگ او بود اولی +
علما راست همین فتوی + مفقود در عبارت از شخص غائب است که خبرش منقطع شود و حال حیات و مماتش معلوم نباشد
حکمش اینست که در استحقاق مال مورث خودش بمنزله میت است و وارث کسی نمی شود و در حق مال خود مثل احیاست
که وارث مال او تا مدت معینه کسی نخواهد شد بلکه مالش را نگاه باید داشت تا مدتی معین او را زنده باید انگاشت و زوجه اش را نیز تا آن
مدت حکم تزوج نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره مرویست ابو یوسف رحمه الله گفته که یکصد و پنج سال از وقت تولد او ست
و در اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که محمد بن مسلمه برهمین روایت فتوی میداد لکن چون خودش یکصد و هفت
سال زندگانی کرد مقر خطای خود گردید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان میلاد مفقود است و حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که از هنگام ولادت یکصد و بست سال است و بسی از علما حکم مرگش از آن وقت نموده اند

که از اقران و امثال او کسی زنده نماند و همچنین است در ظاهر الروایة و بعض مجتهدین گویند که چون از وقت تولد نود سال بلا نقصان
و زیادت بگذرد حکم بمرگ مفقود اولی باشد و علما بهمین قول اخیر فتوی داده اند و نزد مذهب امامیه در مدت انتظار مفقود اختلاف بسیا
ست از چهار سال و ده سال و نود سال و صد سال و یکصد و بست سال لکن اشهر و احوط انتظار تا آن مدت است که امثال و
واقرانش زنده نمانند ۵ مال مفقود جمعی از اعلام + وا نشته وقف اجتهاد امام + لیک از مال مورثان او و حصه او و برای شخصی
چونکه در باره‌اش نشد حاصر حکم مرگش شرع نشد صادر + مالش آن وارثان او ببرند که دم حکم بر زعم خود زنده بود یا لیکه بهر
موقوف سازند بر وارث کسی مصروف + که نه متروک و فی مفقود + مال در حیز توقف بود + یعنی جمعی از علمای اعلام تقسیم مال
مفقود را به اجتهاد امام وقت و قاضی عهد موقوف داشته اند که هرگاه حاکم وقت بداند که تا اینمدت امثال مفقود زنده نتوا
ماند مالش بر ورثه او تقسیم نماید و همین است مذهب امام شافعی رحمه الله و مال مفقود را اگرچه بر اجتهاد امام موقوف داشته اند لکن از
مال مورثان مفقود که قبل انقضای مدت انتظار مفقود فوت شوند حصه مفقود بدارند و مثل حمل هر کسی را که مفقود حاجب خواهد بود
آنکس محجوب خواهد گردید خواه حجب حرمان یا حجب نقصان و بورثه دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هرگاه که مفقود در مدت انتظا
حاضر نشد حکم مرگ او از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مفقود را آن وارثان مفقود خواهند برد که وقت حکم مرگش اعم
بر حیات بودند یعنی زنده اند و مالیکه از برای مفقود از ترکه مورثش موقوف بود بر ورثه آن شخص مصروف باید ساخت که از ترکه او مال مذکور
برای مفقود موقوف بوده یعنی آن مال را بورثه مورثش دهند بالاتفاق بین الفریقین مانند حمل که اگر میت پیدا شود مالی
که برایش نهاده ند بورثه موجوده بدهند ۵ اصل تصحیح مسئله که در آن هست مفقود و ان بیش نسیان + زنده مفقود را
بگیر اول + از تصحیح مسئله بعمل + بعد از آنش گرفته از اموات + باز تصحیح کن بحال وفات + نسبت هر دو مسئله نگر + ضرب با تصحیح هم عمل
شمر + یعنی قاعده تصحیح مسئله که احد الورثه در آن مفقود باشد چنین است که اولا مفقود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله بعمل آرند
بعد از آن مفقود را از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات مفقود کنند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و ضرب این هر دو
مسائل باهم تصحیح مسئله اصیه مثل حمل شمارند یعنی بصورت تماثل و تداخل اکتفا بیکی و باکثر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسئله
وفق یکی در کل دیگری یا کل یکی در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضرب را تصحیح مسئله شمارند پس هر حصه هر کس را از
مسئله وفات مفقود رسیده در وفق مسئله حیاتش یا کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئله حیاتش یافته در وفق مسئله
وفاتش یا کل آن زنند از حاصل هر دو ضرب هر چه کمتر باشد بوارث موجود بدهند و باقی را بظهور حال مفقود موقوف دارند
بعد ظهور حالش هر که مستحق بقیه موقوفه باشد بوی بدهند بالاتفاق بین الفریقین مثلاً زنی مرد و زوج و دو اخت اعیانیه حاضر
و یک برادر عینی مفقود گذاشته بتقدیر حیات مفقود بجهة عصبه که فرض زوج ست مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق اخ و اخت از
ست و چون این یک سهم بر چهار رؤس ... راست نیست رؤس را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از هشت نمایند چهار بزوج و دو دو
باخ ... و بتقدیر فرض حیات مفقود با جماع نصف باثلثین حق اخوات مسئله از شش باشد و عول بهفت ... تصحیح

اول را بوجه تباین در ثانی ضرب کنند و از پنجاه و شش که حاصل ضرب ست تصحیح مسئله پردازند برای زوج از مسئله حیات چهار
بود بعد ضربش در مسئله وفات بست و هشت حاصل میشود و برای بنت از مسئله موت سه بود بعد ضربش در تصحیح حیات بست
و چهار میشود و همین اقل ست بوی بدهند و برای هر دو اخت از مسئله حیات دو بود بعد ضربش در مسئله وفات چهارده میشود
و برای آنها از مسئله ممات چهار بود بعد ضربش در مسئله حیات سی و دو میشود پس چهارده که اقل نصیبین ست بآنها داده شود باقی
هجده از تصحیح بانتظار مفقود نگاه دارند پس اگر بزندگی مفقود پی برند زوج چهار سهم باقی وی بدهند که بست و هشت کامل بوی رسد
و چهارده باقی مانده حق مفقود دارند و اگر حکم موت مفقود نفاذ یابد زوج را چیزی ندهند بلکه تمام هجده موقوف به هر دو اخت سپارند
و نزد امام سیوم هر دو صورت مسئله از دو و تصحیح از هشت باشد چهار ازان بزوج دهند و دو حق اخ مفقود دارند
و دو به ختین سپارند و بصورت ظهور موت مفقود حصه مفقود بحالت نبودن وارثی دیگر غیر همین ختین باین ختین رسد بیان مرتد
تخریج تصحیح نصف بست ۱۲ منه

میرد و کشته گر شود مرتد یا که ملحق بدار حرب شود
کسب اسلام و ردتش هر دو دان حق وارثان سالم او
مذهب صاحبین هست همین لیک نزد امام اعظم دین
هرچه مکسوب حال ردت او موضعش بیت مال هست ای دوست
شافعی گفت هست بیت المال موضع مال کسب هر دو حال
هرچه بعد لحوق کسب نمود فیئ بالاتفاق خواهد بود

مرتد صفت که از اسلام برگردد و بعد ایمان کلمات کفر بر زبان آرد و حکم مرتد آنست که اگر مرتد بحالت ارتداد بمیرد یا از دست کسی
کشته شود یا از دار اسلام گریخته بدار الحرب ملحق شود و قاضی اسلام حکم لحاق آن بدار حرب نماید پس انچه در حالت اسلام و در حالت
ردت کسب نموده مال آن هر دو حال حق ورثه مسلم اوست همین ست مذهب صاحبین رحمهما الله لیکن نزدیک امام
اعظم دین ابو حنیفه رحمه الله هرچه در حال ردت کسب نموده جای وضعش بیت المال ست و هرچه در حال اسلام کسب کرده
لابد حق ورثه مسلمین او باشد و امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و ردت بیت المال ست پس مال
مرتد را داخل بیت المال نمایند و مرتد هرچه از اموال بعد لحوق بدار الحرب کسب نموده ست آن همه باتفاق امام اعظم و صاحبین
و شافعی رحمهم الله فیئ یعنی غنیمت مسلمانان باشد و بورثه او نمیرسد زیرا که مسلم از کافر حربی وارث نمیشود ف انچه مرتده را
در هر حال بود وارث مسلم برد آن مال یعنی مالیکه زن مرتده مالک آنست در هر حال امی خواه در حال اسلام کسب نموده
یا در حال ردت حاصل کرده بعد مرگش وارثان مسلم وی آن مال خواهند یافت نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی و وجه
فرق در مرتد و مرتده آنست که بر مرتد بعد ارتداد تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد فبها و رنه او را بکشند پس حکم
موتش مستند بردت اوست که بمجرد ردت هالک گردیده از انجاست که مکسوب حال ردتش نزد امام ابو حنیفه رحمه الله بورثه
نمیرسد اگرچه ادای دیون ذمه اش از کسب هر دو حال لازم باشد و مرتده اگر از ارتداد برنگردد حکم قتل او نیست بلکه او را حبس کنند
تا توبه نماید یا بمیرد پس مکسوب هر دو حالتش از املاک او باشد و بورثه مسلم او رسد و اگر مرتده ملحق بدار حرب شود حکم بالش و مال
مرتد یکی ست چون از بیان مورثیه مرتد و مرتده پرداخته آمد به بیان وارثیت هر دو پرداخته میشود ف هر زن و مرد کان

شود مرتد و وارث هیچکس نمیگردد ❊ مرتد اگرچه جمله اهل بلد ❊ پس توارث میان شان باشد یعنی هر زن و مرد که از اسلام
برگردد و مرتد شود وارث احدی از مورثان خود نشود مسلم باشند یا مرتد مثل او مگر در یک صورت که اگر جمله اهل یک بلده
مرتد شوند پس توارث در میان شان جاری خواهد شد که هرگاه کسی از انها بمیرد ارث او باقربای موجوده او اگرچه مرتد باشند خواهد
رسید و نزد علمای اثنا عشریه مرتد ❊ مرتد خواه فطری باشد یعنی هنگام انعقاد نطفش احد الابوین او مسلم بوده و خود حق بعد بلوغ از
اسلام برگشته و خواه ملی که اول از کفر خود برگشته مذهب اسلام اختیار کند بعد ازان از اسلام برگردد میراث وی بورثه مسلم او
اگرچه بعید القرابة باشند خواهد رسید و بوارث کافر گو اقرب بود نخواهد رسید مثل مذهب اهل سنت و بصورت فقدان وارث مسلم
مال او بمذهب مختار ارث امام زمان ست چنانچه نزد اهل سنت موضع آن مال بیت المال ست وازینجا لازم آمد که مرتد وارث
هیچکسی نه مسلم و مرتد نمی تواند شد و با وجود ارتداد تمام اهل بلد توارث میانه آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد وارث کافر تواند شد
و مرتد فطری نزد ایشان بمجرد ارتداد واجب القتل ست و مرتد ملی بعد امهال تا سه روز یا تا آنزمان که رجوع او بسوی اسلام
متیقن باشد لکن درینجا خلاف اهل سنت ست زیرا که نزد شان حکم بقتل مرتد که اسلامش تبعی بوده نیست و در بینونت زوجه مرتد بمجرد
ارتداد میان فریقین اختلافی نیست بیان اسیر ❊ مسلمی را اگر گرفته می بند ❊ کافران سوی دار حرب برند ❊ تا زمانیکه مسلم
ست اسیر ❊ حکم او عین حکم مسلم گیر ❊ و برگشت از طریقۂ اسلام ❊ عین مرتد شناس در احکام ❊ ازانجا که اسیر را در یکصورت
حکم مفقود در حکم ست لهذا بیان احکامش ضرور افتاد پس میگوید که اگر مسلمی را کافران گرفته سوی دار حرب به بند برند تا زمانیکه
اسیر مسلم ست حکم او عین حکم مسلم باید گرفت که وارث مورثان خود و مورث وارثان خود میشود و اگر اسیر از طریقۂ اسلام برگشت
و مرتد شد احکام او عین احکام مرتد شناسند باتفاق فریقین چنانکه گذشت ❊ گر ز اسلام و کفر نیست خبر ❊ هم ز موت و
حیات نیست اثر ❊ پس اسیرست در چنین هنگام ❊ مثل مفقود در همه احکام ❊ یعنی اگر از اسلام و ردت اسیر اطلاعی نیست
و از موت و حیات او نشانی پیدا نیست در نیوقت اسیر در همه احکام مثل مفقود ست بالاتفاق بین الفریقین و هرگاه اسیر در
حکم مفقود باشد پس مالش را تقسیم نباید کرد و زوجه اش را تزویج با دیگری نمیرسد تا زمانیکه حالش دریافت نشود و اگر ورثه
اش دعوی ردتش نمایند دعوی شان مقبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران ادای شهادت نمایند دران صورت البته
قاضی را میرسد که حکم بافراق زوجه و تقسیم مال وی نافذ فرماید بیان حرقی و غرقی ❊ جمعی از اقربا که با هم شان
از قرابت توارث ست میان همه دفعةً اجماعاً غرق شده یا همه مبتلای حرق شده ❊ شده با هلاک چنان معدوم ❊ که نشد
سبق مرگ کس مفهوم ❊ هر قریبی که او بقید حیات ❊ هست وارث شود ازین اموات ❊ نشود وارث یکی دیگر ❊ سین حجه
بمذهب الکثر ❊ یعنی جماعتی از اقربا که با هم قرابتی داشتند که بسبب آن قرابت یکدیگر را وارث توانند شد اجماعاً دفعةً غرق شدند
که در یک کشتی بودند و آنها را غرقی گویند که منسوب بغرق اند یا همه آنها مبتلای حرق شدند که در خانه بودند و خانه را آتش
در گرفت و اینها را حرقی گویند منسوب بحرق یا با افتادن سقفی یا دیواری بر سر شان هلاک گردیدند و اینها هدمی هستند منسوب بهدم

بیان اسیر

بیان الحرقی والغرقی

و همچنین اگر در سفر گم گشته شدند یا در وبای عام مردند یا جمله آنچنان معدوم شدند که سبقت مرگ یکی بر دیگری کسی را مفهوم نگشت
پس حکم این جماعت آنست که هر کس از اقربای شان که او بقید حیات است وارث این اموات خواهد شد و ازین جماعه اموات یکی وارث
دیگری نمیشود و مذهب اکثر صحابه چنانچه از ابوبکر صدیق رض در توریث اهل یمامه و از عمر فاروق رض در توریث اهل طاعون
عمواس و از علی مرتضی رض در توریث مقتولان جمل و صفین و از عثمان بن عفان و زید بن ثابت رض در بعض وقائع مروی شده
و مختار اکثر ائمهٔ دین از ابوحنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله همین است و همین رفته اند علمای اثناعشریه در هالکان بحرق و
هالکان حتف الانف که عبارت از موت بلا سبب خارجی ست و هالکان بامراض وبائیه وغیره سه لیک قولیست از علی و
ز ابن مسعود هم شده مروی * که هم وارث اند این اموات * در متاعی که داشتند بذات * هرچه باهم رسیده زین میراث * نیست
با یکدگر محل توارث * یعنی اگرچه از جناب مرتضوی و ابن مسعود رضی الله عنهما نیز اتفاق صحابه کبار مرویست لکن یک قول دیگر هم از جناب علی مرتضی
و عبدالله ابن مسعود رضی الله عنهما بدین طریقه مروی شده که این اموات در متاع ذاتیه خود بالذات وارث یکدگر هستند کما زعم متا که ملکیه ذاتی هر شخص ازین
اموات است بدیگری ازین اموات که توارث میانه آنهاست بارث خواهد رسید خواه تنها آن میت وارث شود یا با غیر خود از احیا و اموات و آنچه ازین اموات
یکدگر در حصه هر یکی ازین اموات رسیده آن مال موروث محل ارث یکدگر نخواهد بود و رنه وارث مال ذاتی خود نیز خواهند آمد و همین ست
مذهب امامیه در توریث کسانیکه بغرق یا بهدم مکان دفعة بمیرند و سبق یا اقتران موت احدهما از آخر معلوم
نباشد و علاقه وراثت از جانبین بود زیرا که بصورت علم تقدم و تاخر موت موخر وارث باشد و بصورت اذعان
اقتران موت احدهما وارث دیگری نخواهد شد و بحالت عدم توارث از جانبین مثل دو برادر غریق که یکی ازان صاحب
ولد است باهم متوارث نگردانند و طریقه تقسیم نزد این فرقه آنست که اولاً اقوی را میت و اضعف را وارث میکنند و
بعد آن بالعکس می نمایند مثلاً پسر و پدر دفعة غرق شدند از ورثه پسر غریق زوجه و یک ابن است و همچنین از ورثه پدر
غریق زوجه و یک ابن ست و ترکه پدر غریق یکصد و بست و هشت دینار و ترکه پسر غریق چهل و هشت دینار پس موافق
بر مذهب اکثر اهل سنت ترکه هر یکی جداگانه تقسیم کرده از ترکه پسر غریق ثمنش که شش دینار است بزوجه و باقی چهل و دو به پسرش
بدهند و از ترکه پدر غریق شده ثمنش که شانزده دینار است بزوجه و باقی یکصد و دوازده به پسر زنده او رسانند و بنا بر روایت
ثانی که مختار امامیه ست اولاً پدر را میت و پسر را وارث قرار داده ثمن ترکه اش که شانزده دینار است بزوجه او دهند
و باقی را میان هر دو ابن حی و غریق تقسیم نمایند پنجاه و شش دینار بهر یکی خواهد رسید بعد ازان پسر را میت و پدر را
وارث فرض کرده سدس ترکه اش که هشت دینار از مال ذاتی او باشد در حصه پدرش رسانیده ازان یکی بزوجه و هفت
به پسر زنده پدر غریق رسانند و ثمن ترکه پسر غریق که شش دینار باشد بزوجه و باقی سی و چهار دینار به پسر پسر غریق دهند و پنجاه
و شش دینار که از ترکه پدر غریق بمیراث پسر غریق رسیده ست ثمنش که هفت دینار باشد بزوجه و باقی چهل و نه دینار به پسر او رسانند پس
بزوجه پدر غریق هفده دینار و به پسر زنده اش شصت و سه دینار و بزوجه پسر غریق سیزده دینار و به پسر پسرش هشتاد و سه

دینار رسید و همچنین اگر پسر و دو برادر عینی باقی باشد و هر یکی مادر و یک دختر و مولی گذاشتند و ترکه هر یکی نود دینار ست درین مسئله بمذهب
اشهر از ترکه پسر واحد سدس آن که پانزده دینار باشد بمادر هر یک و نصف آن که چهل و پنج دینار بود بدختر هر یک و باقی سی دینار
بمولی هر یک بدهند و بمذهب امامیه درین صورت تقسیم ترکه هر یکی بر مادر و دختر ردا و فرضا گردد باشد که وجود بنت نزد شان حاجب اخوه
ست و معلی هم با وجود وارث نسبی مستحق چیزی نیست لکن بروایت ثانیه از جناب مرتضوی و ابن مسعود از برادر اکبر امیت برادر
اصغر او ارث شمرد و شصت دینار در سدس و نصف ام و بنت رسانیده سی دینار باقی به برادر اصغر و دهند و همچنین از ترکه برادر اصغر بعد وضع
نصیب ام و بنت وی سی دینار به برادر اکبر رسانند و ازین سی دینار هر یک پنج بمادر و پانزده بدختر هر یک رسانیده ده ده بمولی
هر یک بدهند پس مادر هر یکی را بست دینار و دختر هر یکی را شصت دینار و مولی هر یکی را ده دینار میرسد و الله اعلم بالصواب
فلنختم الکتاب ه ختم شد بحمد الله از ابو المجاهد جریده سیاه ٭ دارم امید از خدای کریم ٭ که رسد خلق زان بنفع عمیم ٭ چون
از تتمیم شرح نظم فارغ شدم بذکر بعض مسائل متعلقه این فن در خاتمه می پردازم خاتمه و آن مشتمل ست بر سه فصل فصل اول در
طریقه تقسیم ترکه بر ورثه و اوصیا بدانکه در صورت نفاذ وصیت از ثلث احتیاج بدقت عمل نیست که اصل مسئله را از سه فرض کنند
یکی ازان حق موصی له ست و دو باقی را با تصحیح مسئله ورثه ملاحظه کنند که کدام نسبت دارد اگر توافق ست وفق تصحیح مسئله را و اگر تباین
ست کل تصحیح مسئله را در سه ضرب کرده حاصل ضرب مخرج سهام موصی له و ورثه شمارند لکن در صورتیکه وصیت برای اجنبی بمثل
حصه احدی از ورثه خود نماید و ورثه بنفاذ وصیت اجازت دهند درینصورت باید که تصحیح مسئله ورثه بقواعد تصحیح نموده عدد سهام
وارثی را که برای موصی له بقدر حصه آن وارث وصیت کرده ست بر تصحیح افزوده مبلغ را تصحیح شمارند بطریقه عول تقسیم آن نمایند
مثلا شخصی یک زوجه و یک پدر و یک پسر گذاشت و برای عمرو وصیت نموده که بمثل حصه پسر باو بدهند تصحیح مسئله از بست و چهار با
سه سهام بزوجه چهار باب و هفده بابن رسد پس هفده بر بست و چهار افزوده از سی و یک تصحیح مسئله شمارند و در صورتیکه بعض
ورثه اجازت نفاذ وصیت دهند و بعض آخر اجازت ندهند درینصورت تصحیح مسئله خالی از دشواری نیست و طریقه اسهل تر در
تصحیح مسائل چنان ست که اولا بفرض اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند بعد آن بفرض عدم اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند و در هر دو مسئله
ملاحظه نسبت نموده بصورت توافق وفق احدهما در کل دیگر و بحالت تباین کل احدهما در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب را مخرج
هر دو مسئله شمارند و حصه مجیز را از مسئله اجازت در کل مسئله عدم اجازت بصورت تباین و در وفق آن بصورت توافق ضرب کرده حاصل
ضرب باو بدهند و سهام غیر مجیز را از مسئله عدم اجازت در کل مسئله اجازت یا در وفق آن ضرب کرده حاصلش بغیر مجیز دهند هر چه باقی
ماند بموصی له رسانند مثلا شخصی مرد و اب و ام و ابن و موصی له بمثل حصه ابن گذاشت پس بصورت اجازت جمله ورثه بنفاذ وصیت
مسئله از ده تصحیح می یابد و بحالت امتناع اب و ام از نفاذ وصیت زائد بر ثلث تصحیح مسئله از نه شمارند و بین المسئلتین تباین ست
یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل ضرب را که نود باشد تصحیح مسئله دانند حصه هر یک از اب و ام را که از مسئله عدم
اجازت یک بود بضرب آن در مسئله اجازت ده میشود بهر یکی بدهند و حصه ابن را که از مسئله اجازت چهار بود بضرب

آن در کل مسئله عدم اجازت سی و شش میشود وبوی رسانند باقی سی و چهار بموصی له بدهند صورتش اینست

اصل مسئله بصورت اجازت نفاذ وصیت و تقسیم از ۱۰ تصحیح اخیر از ۹۰

زید

ابن	اب	ام	موصی له بمثل حصه ابن
۳	۱	۱	۳

اصل مسئله بصورت منع وصیت زائد بر ثلث ۶ تصحیح از ۹ میان هر دو مسئله نسبت تباین

زید

ابن	اب	ام	موصی له بمثل حصه ابن
۳	۱	۱	۳

فصل دهم در بعض مسائل متفرقه فرائض که برای تشحیذ اذهان سمت تحریر یافت **مسئله** کدام صورت ست که شخصی مرد و زوجه حامله گذاشت اگر زنش پسر واحد یا فوق آن واحد خواه همه آنها ذکر باشند خواه مختلط بذکور و اناث زاید جز ثمن حق ادنی زوجیت چیزی نیابد و اگر یک دختر زاید مستحق نصف ترکه باشد و اگر فوق واحده زاید یک ثلث از ترکه حق او باشد **الجواب** اگر زنی عبد خود را آزاد کرده با وی نکاح کند بصورت تولد یک پسر یا فوق آن زوجه ثمن ترکه بالاتفاق خواهد یافت و بصورت تولد یک دختر نصف ترکه حق دختر باشد و از نصف باقی ثمن کل حق زوجیت و سه ثمن بولا زوجه را خواهد رسید و در حالت تولد زاید بر یک دختر ثلثان بدختران دهند و از ثلث باقی ثمن بزوجیت و باقی بولا زوجه را دهند نزد اهل سنت و درین هر دو صورت نزد امامیه بزوجه از ثمن چیزی نرسد و باقی بر دختران رد کرده شود که نزدشان وجود ورثه نسبی حاجب استحقاق ولائی ست و اگر ولد مرده زاید زوجه بالاتفاق مستحق کل ترکه خواهد بود ثمن بزوجیت و باقی بولا **مسئله** کدام حالت زن حامله اگر پسر زاید آن پسر از ترکه میت وارث نتواند شد و اگر دختر زاید آن دختر از میراث محروم باشد **الجواب** در صورتیکه میت دو دختر و عم و زن حامله برادر خود گذاشت مسئله از سه دو از آن بدختران و باقی یک برادرزاده بحالت ذکورت حق عصوبت خواهد رسید و بحالت انوثت در ذوی الارحام شده و باقی بعم که عصبه ست میرسد و نزد امامیه درین صورت همه ترکه حق دختران ست **مسئله** اگر کسی را اعدا اورثه حمل باشد کدام میت ست که اگر پسر پیدا شود چیزی بآن پسر نرسد و اگر دختر زاید آن دختر وارث شود **الجواب** در آن صورت که میت زوج و ابوین و یک بنت و زوجه پسر حامله بگذارد اصل مسئله از دوازده و بتقدیر ذکورت حمل عول بسیزده و حمل ذکر را چیزی نمی رسد که از ترکه حق عصوبت باقی نماند و بتقدیر انوثت حمل عول به پانزده و سدس تصحیح که دو باشد بنت الابن تکمله للثلثین دهند و درین مسئله نزد امامیه که عول را ناجائز شمارند تصحیح مسئله از دوازده ست حمل بهر دو صورت محروم و از اصل تصحیح سه بزوج و دو دو بهر یک از ابوین و پنج بنت رسد **مسئله** در کدام صورت اگر از زن حامله پسر متولد شود وارث تمام ترکه میت باشد و بزن حامله چیزی نرسد و اگر دختر متولد شود

زن وارث تمام ترکه باشد و بدختر چیزی نرسد الجواب در صورتیکه زن غلام خود را آزاد کرده با برادر غلام مذکور تزوج نموده حامله شد
و اولاد زوجیش مرد و بعد از ان عبد معتق درگذشت پس بحالت تولد پسر آن پسر وارث عبد معتق باشد که ابن الاخ و عصبهٔ اوست و در صورت
تولد دختر زن بحق ولا وارث خواهد شد و دختر را که از ذوی الارحام ست چیزی نخواهد رسید و نزد امامیه بهر دو صورت ولد الاخ وارث
ست مسئله کدام صورت ست که اگر بشمول ورثه دیگر پسر میت بودی از ترکه دو هزار دینار یافتی و اگر بجای پسر اخ یا عم میت بودی
چهار هزار دینار یافتی الجواب بصورتیکه میت ده دختر گذاشت و ترکه اش دوازده هزار دینار ست و نزد امامیه فرضا و ردا همه
بدختران رسد و اخ و عم را هیچ نیست مسئله کدام صورت ست که شخصی چهار زوجه گذاشت زوجهٔ اولی نصف ترکه و نصف ثمن ترکه
و ثانیه ربع مال متروک و نصف ثمن آن و ثالثه و رابعه هر یک نصف ثمن یابند الجواب در آنصورت که میت غیر زوجات اربعه
وارثی ندارد و زوجهٔ اولی بنت عمهٔ او و زوجهٔ ثانیه بنت خاله اش باشد و ثالثه و رابعه قرابت نسبی با وی ندارند پس مسئله از شانزده باشد یک
سهم بثالثه و رابعه رسد و نه سهم حق زوجهٔ اولی ست یک بزوجیت و هشت بقرابت عمی ابویه و پنج سهام نصیب زوجهٔ ثانیه یک سهم
بزوجیت و چهار بقرابت رحمی امیه باتفاق فریقین مسئله چگونه متصور ست که شخصی در ترکه میتی دعوی کند که زوجهٔ خالهٔ پسر اگر زنده
است وی ازین مال وارث باشد و من محروم و اگر مرده است من وارث باشم الجواب صورتش آنست که میت مادر و دو خواهر
اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و یک برادر علاتی که همان شوهر خواهر اخیافیهٔ اوست گذاشت مسئله از شش یک از ان حق مادر میت
و چهار حصهٔ هر دو اخت اعیانیه باقی یک سهم بحالت حیات خواهر اخیافیه فریضهٔ وی ست و بصورت ممات نصیبهٔ زوج او بعصوبت
باشد که برادر علاتی میت ست و نزد امامیه درینصورت جز مادر دیگری را وراثت نرسد مسئله زنی مرد و سه ابنای عم خود گذاشت در
کدام صورت یکی از انها ثلثین بالانفراد و دو دیگر یک ثلث بالاشتراک خواهند یافت الجواب بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن زن باشد که
که نصف بزوجیت و سدس بعصوبت گیرد و باقی دو سدس هر دو برادر دیگر رسد بالاتفاق بین الفریقین مسئله در کدام صورت
برادر زوجهٔ میت وارث شود و برادر اعیانی میت را حاجب باشد الجواب بحالتی که شخصی با زنی نکاح کرد و پسر آنشخص با مادر این
زن ازدواج نمود و ازین پسری تولد یافت که برادر اخیافی زوجهٔ جد خود بود و بعد فوت پدر خود پسرش وارث ترکهٔ جد خود شود و برادر
اعیانی جد را حاجب باشد بالاتفاق مسئله کدام صورت ست که هفت برادر با اخت اخیافیهٔ خود در میراث جد خود متساوی السهام باشند
الجواب وقتی که پسر شخصی با مادر زوجهٔ پدر خود نکاح کرده از وی هفت فرزند گذاشته بمرد و بعد بش جد این ابنای سبعه وفات
یافته ورثهٔ خود اینها را با زوجهٔ خود که اخت اخیافیهٔ اینها ست گذاشت پس ثمن بزوجه و از باقی اثمان سبعه یکیک ثمن بهر یک
از ابنای سبعه میرسد بالاتفاق مسئله مردی و پسرش در ماورای صورت ولا چگونه بالمناصفه وارث ترکهٔ میتی توانند شد
الجواب صورتش اینست که زنی در نکاح ابن العم خود در آمده درگذشت و همین عم و ابنش را که زوج میت باشد گذاشت بالاتفاق
مسئله در کدام حالت غیر صورت ولا زنی و پسرش مال میت را بالمناصفه وارث توانند شد الجواب بصورتیکه شخصی دختر خود را
به برادرزادهٔ خود متزوج کرده و از وی پسری متولد شده و این شخص بعد فوت برادرزادهٔ خود درگذشت پس نصف ترکه بفریضه

دخترش و نصف باقی به پسر دخترش که نبیرهٔ برادر اوست بعصوبت خواهد رسید و نزد امامیه جمله ترکه بدختر بگیرد مسئله
یکی از دو برادر اعیانی در کدام صورت وارث سه ربع مال میت و آن دگر مستحق یک ربع ترکه تواند شد الجواب چون یکی ازان دو اخوان
با دختر عم خود نکاح کند و آن زن بمیرد نصف مالش بزوجیت و ربع آن بعصوبت حق اوست و ربع باقی حق برادر دیگرست بالاتفاق
مسئله ١٤ در کدام صورت از سه دختر میت یکی وارث ثلثین و دیگری وارث یک ثلث و سیومی محروم از میراث باشد الجواب
در صورتیکه شخصی با حرهٔ نکاح کرد و از وی دو دختر حره متولد شدند و بعد ازان با کنیزی تزوج نمود و از وی یک دختر رقیقه بوجود آمد بعد ازان یکی دختر
از دختران حره اش پدر خود را از مولایش خرید پس پدرش مرد درین صورت بنت حرهٔ مشتریه مستحقه ثلث بفرض و ثلث بولا و بنت حرهٔ
دیگر وارث ثلث بفرض ست و بنت رقیقه از میراث خالی نخواهد بود و نزد اثنا عشریه هر دو دختر حره تمام ترکه بالاشتراک اقسام خواهند
نمود و مشتریه استحقاق ولا ندارد مسئله ١٥ شخصی هفده دینار و هفده تن از زنان وارثهٔ مختلفة السهام گذشته در گذشت بکدام طریقه هر زنی را
ازان زنان یک دینار میرسد الجواب طریقش آنست که میت سه زوجه و دو جده و چهار اخوات اخیافیه و هشت اخوات اعیانیه گذارد
درین صورت مسئله از دوازده عول بهفده باشد و از هفده دینار متروکه سه حق هر سه زوجات و دو دینار حق هر دو جده و چهار دینار
حق چهار اخوات اخیافیه و هشت دینار حق هشت اخوات اعیانیه ست و درین صورت اثنا عشریه که عول را جایز ندانند نقصان را باخوات
عاید گردانند پس بطریقه ایشان ربع مال که چهار دینار و یک ربع باشد بزوجات اربعه و دو دینار و پنج سدس ربع بجده ها و پنج و [illegible] دینار
باخوات اخیافیه اربعه و باقی چهار دینار و یک ربع باخوات اعیانیه ثمانیه رسد مسئله ١٦ خال اخیافی میت در کدام صورت وارث کل و
عم عینیش محجوب باشد الجواب در صورتیکه برادر علاتی شخصی از ام الام شخص بعد التزویج پسری گذشته درگذرد پس ابن شخص [illegible]
و همین ابن الاخ که خال اخیافی اوست گذشته بمیرد و عم اعیانی از میراث وی محروم خواهد ماند و ترکه اش بالکلیه بخال اخیافی که برادر
زاده اوست خواهد رسید بالاتفاق مسئله ١٧ کسی وصیت کرد که بعد گذشتنم ازین جهان از ابنای خمسه من از کلیه مال من
یکی را ده دینار و سدس بقیه مال و دوم را چهار دینار و سدس باقی سیوم را شش دینار و سدس باقی و چهارم را هشت
دینار و سدس بقیه و پنجم را هر چه باقی ماند بدهند تا بهر یکی دنانیر صحاح بلا کسر بطریق ارث برسد پس انهمه مال چند دینار ست
الجواب پنجاه دینار که بهر یکی از ابنای خمسه ده دینار میرسد مسئله ١٨ می تواند شد که یکی عم دیگری باشد و آن دیگر خال همین عم خود بود الجواب
آری اگر پدر شخصی با دختر زوجهٔ پسر خودش نکاح کند و از هر یکی ازین اب و ابن پسری متولد شود ابن الاب عم علاتی ابن الابن باشد و
ابن الابن خال اخیافی ابن الاب بود مسئله ١٩ امکان دارد که یک شخص هم عم و هم خال شخصی دیگر باشد و آن دیگر ابن العم و ابن الخال
کسی باشد الجواب بلی اگر دو برادر علاتی با اخت اخیافیه یکدیگر تاهل نمایند و ازین هر دو یک یک ولد متولد شود والد هر یک برادرا
آن برادر دیگر عم علاتی و خال اخیافی باشد و هر یکی از اولاد این هر دو برادر علاتی ابن العم و ابن الخال یکدیگر باشد تکمله
شخصی ابن العم و خال دیگری می تواند شد الجواب البته در صورتیکه از دو برادران اعیانیه برادر اکبر با زنی نکاح کند و برادر
اصغر با ربیبه برادر اکبر خود نکاح کند پس پسر برادر اکبر ازین زن فرزند پسر برادر اصغر بوجود آمد هم خال باشد و هم ابن العم

مسئله شخصی اول از پیش زن خود برای حاجتی بیرون رفت چون آخر روز باز آمد کسی را پیش زوجهٔ خویش دید پرسید که این کیست زن گفت
که شوهر من است و تو بندهٔ او هستی باین صورت اگر ممکن الوقوع ست بگویید و توجیه آن **الجواب** نعم باین طور که مردی دختر خود را بنکاح غلام خود در آورده
دخترک از آن بنده حامله گردید و یوم المیلاد قبل وضع حمل بندهٔ مذکور بحاجتی رفته بود که پدر زنش وفات یافت و وارثی جز آن دختر نگذاشت
پس دخترهٔ مذکوره بالارث مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد از آن بوضع حمل عدتش منقضی شد و همان دم با دیگری
نکاح کرد و غلام را بدست همین شوهر خود فروخت هرچند این مسئله از مسایل مستغربه ارثیه نیست لکن چون شگفت افزای طبایع
و حیرت افزای اذهان بود و بمیراث هم تعلق داشت برای تشحیذ خواطر سمت تحریر یافت **فصل سیوم** چون درین علم ضرورت
ضرب و قسمت بسیار ست لهذا بعض قواعد آن در دو اصل بخامه می سپارم **اصل اول** بدانکه ضرب تکرار عددیست بشمار
آحاد عدد دیگر و آن بر شش نوع ست یکی ضرب آحاد در آحاد و دیگر ضرب آحاد در عقود که عبارت از عشرات و مئات و الوف است
سوم ضرب آحاد در مرکبات مثل یازده و دوازده و غیر آن چهارم ضرب عقود در عقود پنجم ضرب عقود در مرکبات ششم ضرب مرکبات
در مرکبات برای دریافت قسم اول ازین اقسام این مثلث کافیست

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱								
۲	۴							
۳	۶	۹						
۴	۸	۱۲	۱۶					
۵	۱۰	۱۵	۲۰	۲۵				
۶	۱۲	۱۸	۲۴	۳۰	۳۶			
۷	۱۴	۲۱	۲۸	۳۵	۴۲	۴۹		
۸	۱۶	۲۴	۳۲	۴۰	۴۸	۵۶	۶۴	
۹	۱۸	۲۷	۳۶	۴۵	۵۴	۶۳	۷۲	۸۱

وطریق ضرب آحاد در عقود و ضرب عقود در عقود نیز راجع بطرف ضرب آحاد در آحاد ست که صورت احد المضروبین را آخر

ضرب نموده حاصل ضرب محفوظ داشته مراتب مضروبین با هم جمع کنند و از جمله آن یک مرتبه را طرح نموده و انتهای بقیه مراتب

مجموعه اول عدد حاصل ضرب نویسند و بعد آن دیگر اگر باشد و مراتب باقیه ماقبل صفر گذارند مثالش $\frac{۸۰}{۵۶۰}$

ضرب هفت در هشتاد که بضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و شش می‌شود و مرتبه هفت یک است و مرتبه هشتاد دو و مجموع سه

شدند بعد طرح یکی از آن دو باقی ماند پس شش را در مرتبه دوم نوشتم و پنجاه را بعد از آن و در مرتبه اول صفر گذاشتم پانصد و شصت شدند

و همچنین $\frac{۹}{۵۴}$ ضرب شصت در نهصد که حاصل ضرب صورت اول صورت ثانی پنجاه و چهار است و مجموع مراتب پنج است بعد

اسقاط یک چهار می‌ماند پس چهار را که اول عدد حاصل ضرب است در مرتبه چهارم و پنجاه را بعد آن نوشتم و در مرتبه اول و ثانی

و ثالث اصفار گذاشتم مجموع پنجاه و چهار هزار می‌شوند و طریقه ضرب آحاد در مرکبات و ضرب عقود در مرکبات آنست که اول مرکبات

را در سطری نویسند و آحاد یا عقود را زیر آن مرتبه او نویسند و زیر آن خطی عرضی کشیده اولا آحاد یا عقود را در مرتبه اول اعداد مرکبه ضرب

کرده حاصل ضرب را اگر کمتر از عشره باشد در مرتبه آحاد زیر خط عرضی نویسند و اگر زاید بر عشره بود آحاد زیر خط نگاشته برای هر عشره

واحدی محفوظ دارند بعده همان آحاد یا عقود را در مرتبه ثانیه مرکبات ضرب کنند و بر حاصل ضرب اعداد محفوظه افزوده آنچه حاصل

شود اگر مرکب است آحاد آن در مرتبه ثانیه نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر در مرتبه ثانیه مضروب فیه صفر باشد اعداد محفوظه سابقه

را در آنجا نویسند و اگر چیزی از سابق محفوظ نباشد آنجا صفر گذارند بعد آن در مرتبه سوم همچنین ضرب کنند مثالش ضرب شش است

در چهار هزار و سی و دو بدینصورت $\frac{۴۰۳۲}{۲۴۱۹۲}$ و همچنین ضرب پنجاه در هشتاد و هزار و ششصد و هفتاد و پنج بدینصورت

$\frac{۸۰۶۷۵ \quad ۵۰}{۴۰۳۳۷۵۰}$ و طریق ضرب مرکبات در مرکبات بسیار است لکن سهل از همه طریقه شبکه است که شکلی مربع کشیده طول آنرا بمراتب

احد المضروبین و عرض آنرا بمراتب مضروب آخر بمربعات صغار منقسم سازند و هر مربع صغیر را بخط مورب دو مثلث کنند بعده احد المضروبین

را بالای مربعات فوقانیه بلحاظ مراتب نویسند و مضروب آخر بطرف چپ نگارند بطوریکه عشرات بالای آحاد و مئات بالای

عشرات و الوف بالای مئات باشند پس صورت هر یکی از مضروب را در مضروب فیه ضرب کرده از حاصل ضرب در مربعی

که مقابل هر دو ست آحاد بمثلث زیرین و عشرات بمثلث بالای نویسند و در مرتبه که صفر باشد مربعات مقابل او را خالی گذارند و بعد

تمام شدن عمل جمع اعداد نمایند هر چه در مثلث زیرین مربع تحتانیه جانب یمین است اولا آنرا نویسند بعده اعداد یکه مابین سطور مورب

بالا بینش واقع است جمع کرده بطریقه جمع نگارند که اگر عشر حاصل شود صفر بجایش نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر مرکب حاصل

شود آحاد در آن مرتبه گذاشته برای هر عشره یکی محفوظ کنند و آنرا در سطر فوقانی افزایند و اگر در سطری عددی نباشد آنجا عدد محفوظ نویسند

اگر باشد ورنه صفر گذارند و صورت شبکه اینست

وطریقهٔ امتحان صحت وسقم آنست که میزان مضروبین که عبارت از بقیهٔ آنهاست بعد طرح نه نه گرفته در یکدیگر ضرب کرده حاصل ضرب را با میزان سطر مجموع ببینند اگر میان هر دو تماثل نیست خطا در عمل ست **اصل دوم** بدانکه قسمت تجزیهٔ اعداد مقسومه ست بر آحاد اعداد مقسوم علیه و در قسمت مقسوم یا مساوی مقسوم علیه ست یا کمتر از مقسوم علیه یا زاید بر آن در صورت اول خارج قسمت واحد ست و در صورت ثانی مقسوم را به مقسوم علیه نسبت کنند حاصل نسبت خارج قسمت باشد مثلا مقسوم هفت ست و مقسوم علیه هشت با اول را با ثانی نسبت هفت ثمن ست همان خارج قسمت باشد و همچنین پانزده مقسوم را با سی مقسوم علیه نسبت نصف ست که همان خارج قسمت باشد و در صورت ثالثه عددی ثالث را طلب کنند که اگر آنرا در مقسوم علیه ضرب نمایند مساوی مقسوم شود و یا کمتر از مقسوم علیه کم باشد اگر مساوی مقسوم حاصل شود همین عدد ثالث خارج قسمت باشد و اگر کم از مقسوم بکمتر از مقسوم علیه حاصل شود آنرا خارج صحیح دانند و هرچه از مقسوم باقی مانده ست آنرا با مقسوم علیه نسبت کنند و حاصل نسبت را با خارج صحیح ضم کرده همه را خارج قسمت دانند مثلا یکهزار و هشتصد و پنجاه و دو را بر بست و شش قسمت کنند خارج قسمت هفتاد و یک صحیح و شش جزو کسر از بست و شش جزو باشد بتصحیح

٢٦ / ١٨٥٢ / ٧١

١٨٢
٢٦
٢٦

خاتمة الكتاب

هذا الجدول المثلث خاتم ما اردنا ايراده في ذلك الكتاب اللهم لا مانع لمنحك انت الموفق للصواب لا راد لفضلك انت المفتح لمغلقات الابواب عليك التعويل والاتكال اذا عالت الامور الصعاب وانت خير الوارثين ليس وراءك المرجع والمآب اشكرك شكرا لا ينبغي لاحد سواك ايها الكريم الوهاب على توفيقك اياي بختم الكتاب شرح نظم الفرائض المستطاب الجامع لشمل اختلاف احكام مواريث اهل السنة والامامية في كل باب والناسخ اكثر صحف الفن لاحتوائه على فرائد خرائد الفرائض والحساب التي خلت عنها تلك الزبر مع كثرة الفصول والابواب ولسبع خلون من اولى الجمادين قد استراح من تسويده المكتاب سنة الف ومائتين وتسعة وسبعين من هجرة مصحح الحساب معين السياب ابو القاسم الحبيب المرسل الى الثقلين بالحكمة وفصل الخطاب صلى الله وسلم عليه وعلى آله واصحابه ورثة الانبياء خير آل واصحاب وقد انشد مورخا سنة ختامه بلسان العجم على الجناب الحبر العلامة قدوة اولي الالباب الاعظم بالمجد العلي والافخم بالفضل الجلي مولانا مولوي هادي علي اللكنوي سلمه الله الولي **قطعه**

جمع کرد این کتاب فهم نفعا همه آسان و مشکل میباشد
گفت هادی بسال اتمامش شد مجلی مسائل میراث

مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ ذُنُوبَنَا وَاسْتُرْ عُيُوبَنَا

وَاشْرَحْ صُدُورَنَا رَبَّنَا كُنْ لَنَا مُعِينًا وَظَهِيرًا وَاقْضِ حَاجَاتِنَا وَاشْفِ

عَاهَاتِنَا وَاغْفِرْ ذُنُوبَنَا وَكُنْ بِنَا مُجِيبًا قَرِيبًا عَلِيمًا خَبِيرًا

بسم الله الرحمن الرحيم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنُؤْمِنُ

بِهِ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَنَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ

أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ

وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَنَشْهَدُ أَنَّ

سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا صَلَّى اللّٰهُ

عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا كَثِيرًا كَثِيرًا

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللّٰهِ فَإِنَّهَا الْجُنَّةُ عَلَى أَوْلِيَاءِ اللّٰهِ

الْأَعْلَى كَلَامُ اللّٰهِ وَأَحْسَنَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ

وَالسَّلَامُ وَشَرَّ الْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ

وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ مَنْ أَطَاعَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشَدَ

وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ غَوَى رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا

وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا

غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ اَللّٰهُمَّ أَنْزِلْ

شَآبِيبَ رِضْوَانِكَ عَلَى أَصْحَابِ نَبِيِّكَ الْأَوَّلِينَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ

وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ خُصُوصًا عَلَى الْخُلَفَاءِ

الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ صَاحِبِ رَسُولِ

اللّٰهِ فِي الْغَارِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعُمَرَ الْفَارُوقِ قَامِعِ

أَسَاسِ الْكُفَّارِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعُثْمَانَ ذِي النُّورَيْنِ

كَامِلِ الْحَيَاءِ وَالْوَقَارِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعَلِيٍّ الْمُرْتَضَى